Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

به نام آفریده گار بی همتا

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

پاسخ

(واکنش ها)

مصطفی عمرزی

۱۳۹۷ شمسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشخصات کتاب

نام: پاسخ
(واکنش ها)
نویسنده: مصطفی عمرزی
زبان: دری افغانی
تایپ و دیزاین: م.ع
شمار صفحات: ۲۵۶
نوبت چاپ: اول
ناشر: صاحب اثر
سال: ۱۳۹۷ش
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این کتاب:

- پاسخ..... ۱
- احصائیه ی نفوس سیاسی؟!..... ۷
- آدرس های سیاه..... ۱۲
- ارزش حضور سیاسی..... ۱۸
- از اول معلوم بود!..... ۲۱
- از این(پشتوستیزی) بدتر نمی شود!..... ۲۷
- از چه می ترسند؟..... ۳۱
- انتقاد ناقص..... ۴۰
- بار دیگر، ارزش واکنش به موقع..... ۵۰
- بقایای شوم تاریخ..... ۵۲
- به اصطلاح از این نوده، پیوند کن!..... ۶۸
- بیان عاطفی یا نگرش بیمار؟..... ۷۴
- پایان مخالفت های بی شرمانه..... ۸۰
- پیام های مزرورانه..... ۸۴
- تحریف تاریخ افغانستان در جیوپولیتیک..... ۸۸
- ترکستان افغانی..... ۹۲
- تمدن سقوی..... ۹۷
- خاک فروش و وطن فروش..... ۱۱۱
- خلط نکنیم!..... ۱۱۷
- در انتظار چه استید؟..... ۱۲۲
- در حاشیه ی توهین به کرزی..... ۱۲۸
- در کمین فرصت..... ۱۳۵
- در ولایت کثیرالقومی بدخشان..... ۱۴۰
- ریاست اجرائیه، تجویز نسخه ی عبور از هرج و مرج بود. ۱۴۴
- ضرورت اعتمادسازی درونی..... ۱۵۳
- ضرورت رد ادعا های تنظیمی..... ۱۵۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

- طالبان و نیاز ها به روابط خارجی..... ۱۶۱
- عجب و رجب..... ۱۶۴
- عرفان ناصالح..... ۱۷۲
- فقر سیاسی..... ۱۹۴
- معنی دیگر پیوستن..... ۲۰۳
- مفهوم جامع هویت ملی..... ۲۰۸
- مقایسه ی یک جاهل..... ۲۲۴
- نمی گیریم!..... ۲۳۲
- هر دو سوی ماجرا..... ۲۳۷
- یک راه حل انتخاباتی..... ۲۴۱
- تادیب یک سفله..... ۲۴۳
- اعوذ بالله من الشیطان رجیم..... ۲۴۹
- معرفی مصطفی عمرزی..... ۲۵۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

- پاسخ
- (مقدمه)

در مجموعه ی «پاسخ»، پاسخ کسانی را داده ام که در هرج و مرج سالیان اخیر، انواع سوژه های ستیز را باب کرده اند. در این تقابل، شدت برخورد به قدری ست که خواننده ی افغان را متوجه می سازد وطن ستیزی های نوع پشتون ستیز با چه تنوع، رویکرد، محتوا، اجندا و برنامه ها دیکته می شوند.

از بیش از نیم قرن تاکنون، درگیر افغان ستیزی ها بوده ایم. این درگیری ها پس از حزبی گری های الحادی و اخوانی، وارد فاز کاملاً قومی شده اند. چون غایه ی آن ها رسیدن به قدرت بود/ است، افغان ستیزی و پشتون ستیزی، اصل آن ها را تشکیل می دهد.

از وارد کردن بحث های فرهنگی تا تکیه به بیگانه، زمان و نیروی زیادی را در بر می گرفتند تا بی وقفه، با ازخودگذری، وجدانی و فی سبیل الله با دشمنان داخلی وطن، بجنگیم. در این میان، رویکرد خصمانه ی مجوسان که با هتاکی و دهن گنده گی، حمله می کنند، مردم را متوجه ساخت که هاریت ستیز دشمنان، به قدری ست که فقط دنبال تامین خواسته های خودشان استند.

احزاب، تنظیم ها و فرقه هایی که اکثراً به اقلیت های قومی منسوب اند، به ویژه تاجکتبار در فرصت های حضور خارجی، با انواع توجیه مداخله ی بیگانه، اوضاع را به قدری به نفع خودشان تحلیل کرده اند که اگر به انحصارات شدید سیستم داخلی انجامیدند، فربهی نارضایتی مردم، همه را گوش به زنگ می سازد که چه وقت از شدت خشم، منفجر می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناگفته پیداست که ثبت و ضبط رویداد ها با کُل کمالات تکنالوژی، حالا هر افغان را بی نیاز می سازد تا آن ها را فقط بر اساس روایت ها نیابند.

با وارد کردن نام مخالفان وحدت ملی، تمامیت ارضی، افغانستان و افغان ها در زمینه ی مجازی، صد ها موردی بروز می شوند که بخش اعظم آن ها روی سرمایه گذاری های همسایه گان در دوران، قرار دارند؛ اما مثل همیش، آن چه در این میان بسیار مهم می باشد، پاسخ به آن ها، تنقید، معامله ی به مثل و از اثر انداختن است.

من در بسیاری موارد در راس افغان هایی که ثقلت تقابل با مجوسان را بر دوش می کشند، با درک این که اگر در برابر آنان به موقع نایستیم، هاریت رویکرد شان به فرهنگ هایی منجر می شود که در نهایت، جامعه را به آلوده گی های بیشتر می کشانند، زحمات زیادی را رایگان متقبل شده ام. افزون بر نگرش به کُل جریان افغان ستیز، دنبال کردن خطوط فکری آن ها در نشریات مختلف، بار ها به صلاحی انجامیده که در این کتاب، یک بخش بسیار مهم آن ها را بار دیگر در برابر افغان ها قرار می دهم.

راستی، نیاز به توحید فرهنگ سازی های ضد مخالفان نیز اهمیت گردآوری نوشته های این کتاب را بیشتر ساخته اند. تا سال هایی که ناگزیر باید حیثیت و پرستیژ دولت را همانند قبل از هفت ثور، احیا کنیم، بر اساس اصرار مدام مخالفان، نیاز داریم هیچ خلای فکری باقی نگذاریم.

تجربیات سیاسی سالیان بحران به بهترین صورت، محرز ساختند که حتی ورود از طریق مکتب های راستی و چپی که غایه ی آن ها را نوع تعالی بر اساس داده های آن ها می دانستند نیز به نفی تمامیت ارضی و منافع ملی ما انجامیده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخوانی های راستی اقلیت های قومی، افزون بر الحادی های چپی آنان، همه متفق اند که فقط با حضور بیگانه گان، به اهدافی می رسند که اگر کاملاً مغایر طبیعت کشور هم باشند، اما بتوانند منافع آنان را تامین کنند، آن ها را توجیه خواهند کرد. این که چنین تلقی ای چه قدر منزه، منصفانه و انسانی ست، نابسامانی های چهل سال اخیر، ثابت ساختند که اصلاً دنائت سیاسی سبب شد تا جامعه ی ما از مسیر دور افتد و در حاشیه ی خواسته های گروهک ها توانایی هایی را هدر دهد که حتی اگر شبیه پاسخ های راسخ این مجموعه نیز باشند، در جامعه ای که درد های مشترک، فقر، بی کاری، اعتیاد و ده ها مورد دیگر از تعریف اولویت ها دور مانده اند، چه قدر دردسر داریم تا با بنیه ی ضعیف اقتصادی در یک جبهه ی عظیمی بجنگیم که کُل جغرافیای آن مساوی به مرز های ما با کشور های همسایه است.

یک حرف دیگر این مجموعه، این است که با وجود قاطعیت برخورد با مخالفان، اما شدت تقابل، ناگزیری هایی دارد که این قلم نیز از آن ها مصئون نمانده است.

من در چند مورد به قدری ناگزیر شدم که اگر معامله ی به مثل نمی کردم، حالا باید از سوژه هایی می بودم که مجوسان دهن گنده برای کثرت هتاکی، همه روزه انتخاب می کردند. در پاسخ به چند اعتراض که در تقابل با مجوسان، هیچ انعطافی را نمی پذیرم، منطق من این است که اگر دقیقاً وارد ماهیت به اصطلاح تنقید یا دهن گنده گی های شان شوید، فاجعه ی این فرهنگ سازی، بدتر از آن است که فکر می کنیم. بار ها در مجامعی که به نام تاجکان و خراسانیان و امثالهم ساخته اند، تمامیت ارضی را با نفی منافع ملی و وارد کردن اضرار جبران ناپذیر به پشتون های افغانستان، علنی ساخته اند. چنین برخوردی که به تعبیر شان افغانستان، سجل سیاسی پشتون هاست، پارس کردن سگ به صاحبش می ماند. از این رو، پذیرفتن شدت خشونت، ما را ناگزیر می کند اگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

خشن نباشیم و اُبُهتی را نمایان نسازیم که از آن می ترسند، قربانی عقده های حقارت اقلیت هایی خواهیم شد که با وجود ادعا، اما می پذیرند که زیر سیطره ی سیاسی اکثریت، قرن ها رعیت بودند.
تکرار این حرف بی جا نخواهد بود که ناگزیری های تقابل با افغان ستیزان، ما را متوجه ساخته اند که هرگونه استراحام در برابر مخالفان، به ضرر ماست. ما در اعیاد و ایام مختلف خوشی و مناسبتی، به خاطر وحدت ملی، اغماض کرده ایم. بهترین نمونه هایش صف بستن در مراسم افراد و اشخاصی ست که در چهل سال اخیر، هیچ ارمغانی جز ویرانی، وطن فروشی و ضیاع فرصت ها و سرمایه ها برای افغانستان ندشته اند. چون چنین فرهنگ سازی هایی به معنی تامین منویات غیر پشتون ها و اساس ابراز وجود سیاسی شان نیز نامیده می شود، به خاطر افغانیت قبول کرده ایم؛ اما قبول کنیم که این رویکرد، نه فقط امر خیر و حُسن نیت، تلقی نشد، بل در تقابل قومی، آن ها را نشانه های تعالی دانسته اند. این امتیاز ناخوداگاه، اما با اصرار و ابرام حمله به ما، به تنوع صد ها نوع کار فرهنگی رسید که در همه سعی کرده اند اگر بچه ی سقا، قهرمان تبارز کند، مشروعیت تاریخی اکثریت را با هتاکی به شاه امان الله، کاهش دهند.
در مجموعه ی «پاسخ»، خواننده ی افغان، متوجه می شود که نویسنده(من) در قبال مخالفان در چند ده نوع موضع، قرار گرفته ام. این موضع گیری ها که بالاخره با دفاع خودم از خودم به پایان می رسد، با این توجه نیز به همراه است که فقط ناگزیری ها ما را مجبور ساخته اند تا در معامله ی به مثل، گاهی به قدری تند و خشن شویم که می دیدیم طرف مقابل، کمترین اهمیتی به مباحث اخلاقی نقد، قایل نیست.
خدا کند با شناخت رویکرد مخالفان که در این کتاب، بهترین نمونه هایش را خواهید خواند، ما نیز کاملاً تبرئه شویم که اگر مجبور می

(c) ketabton.com: The Digital Library

شویم تند یا حتی زشت بگویم، طرف ما معنی «وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ»(ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم) را نمی دانند.

در تنقید دایمی نگارش سیاسی، این مورد همیشه وجود دارد که «عوارض جانبی» دارند، اما به نظر من، اگر روی منطق استدلال کند و مستند باشد، عوارض جانبی، چیز های جز بازخورد داده هایی نیستند که کسانی تف سربالا می کنند. بنا بر این، نباید به خاطر چند تن، گروه یا گروه هایی، توده های کثیر را جامعه را از نظر انداخت.

سوگمندانه در بسا از مواردی که ایجاب می کرد مخالفان، تنقید شوند، صرف به لحاظ مصالح حاشیه یی، مصالح علیای مملکت را از نظر انداخته ایم. تحمل افراد یا گروهک هایی که ابرام شان کسب سود با درصد خالص است، به قدری ما را درگیر ساخته که بخشی از تخلیقات فعال ترین افغان های فرهنگی، فقط پاسخ به مخالفان است.

با آن چه ودیعه ی الهی ظرفیت کار قلم می دانیم که حرمت آن به نام قلم در قرآن مبین نیز تبیین شده، وجداناً وظیفه داریم در زمینه ی گسترده ی انسانی، بیشتر در مورد آلامی بنویسیم که انسان را به فقر اقتصادی می کشانند.

می خواهم به صراحت بگویم که با گردآوری این مجموعه نوشته هایم، این مطلب نیز نهفته است که واکنش های قومی ما بیشتر در برابر کنش هایی ست که بی رعایت موازین اخلاقی، صادر می کنند. من حتی یک مورد هم به گونه ای که عمدی، قصدی و اختیاری باشد، در موضع نفی اقوام ننوشته ام. این کتاب، ثابت می سازد که ادعای بی جا نکرده ام. خواهید دید که چه گونه با سوء نیت، ما را به میدانی کشیده اند که هرچند همیشه دست ما بالا بوده، اما در کشوری که میلیون ها تن دست بالا دارند که «به نام خدا، کمک کنید!»، آدم- معذب می شود که تا چه وقت ناگزیر باشیم آن اولویت ها و رسالت های ما حاشیه یی شوند که اگر همان دهن گنده ی مجوس نیز وجدان می

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشت، بایسته بود آن چه را گند می سازد، اصالت می ساخت تا همه به مردم مظلوم ما بی نام قوم، می رسیدیم.
امیدوارم هموطنان عزیز، بیش از درک سایر موارد، به این نکته برسند که نسل ما در تقابل با دشمن، چه ثقلتی را تحمل می کند. انسان با درک بالای فکری، به خصوص در قبال افاده ها خیلی حساس است. وقتی کسی به نام نقد، توهین می کند، تحمل آن آسان نیست. کتاب «پاسخ»، بیشتر همین اصل را حمل می کند.

مصطفی عمرزی
۱۳۹۷/۲۳/۱۱ش
کابل – افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

- احصائیه ی نفوس سیاسی؟!

تنوع چرندیات دشمنان ما، محدود به تحریف تاریخ، ترویج فرهنگ ابتذال یا هتاکی نیست. در کاسه ی این شوربای بدطعم، چیزی های دیگری نیز خورده می شود که گاه در اندازه ی مواد به کار رفته در این تغذی، ارقام و اعداد نیز به ظهور می رسند.
از امر الله صالح آورده اند که گویا در جایی گفته است «پشتون ها اقلیت اند!» این رسم الخط کج، ادبیات نو نیست که این شخص- اگر گفته باشد- به ظهور برسد.
تاریخچه ی کراهت ستمی، اشباع برداشت هایی ست که چند عقده مند در خلوت های روستایی افغانستان به هم بافته بودند تا در آزادی هایی خوش دوران سلطنت، به کار ادعای کذایی شان آید.
پس از هفت ثور، هشت ثور و بالاخره هرج و مرجی که بیشتر شبیه جمعه بازار شده است، ادبیات موهن در جو سیاست زده گی های بازاری، به انواعی می رسد که اگر چنین بماند، تا سال های دیگر کسانی در رسانه ها ظاهر خواهند شد که در ادامه ی آن چه از صالح آورده اند، باعث می شوند جامعه ی اهل سواد، همچنان در منجلابی بماند که عرصه ی سیاسی افغانستان می نامند.
این که طرز تلقی ما با چرندیات آورده شده از قسم ادبیات صالح، چه گونه باشد، به این اهم توجه می دهم که اگر خود را می شناسیم، نیازی نیست در پرتو بقایای تنظیمی، سایه وار بمانیم.
من گفته ام و بسیاری می دانند که در قضاوت بر زمینه های تاریخی، اجتماعی، سیاسی، ادبی، فرهنگی و ظرفیت های بشری خویش، نیاز به قرطاسیه ای نداریم که در کشوری متاثر از نقش پُر رنگ تباری ما، چهل سال پس از مصیبت هفت ثور، هرچه می کشند، اما این کشور در مسیری می رود که قوم بزرگ و تاریخ ساز افغانستان(پشتون ها) در

(c) ketabton.com: The Digital Library

محور آن می آیند. این حقیقت، در حالی که دربرگیری بشری را در تمام ولایات افغانستان نشان می دهد، زیر نام واقعیت های جهانی(افغان و افغانستان) بیانگر این حقیقت نیز است که ریشه های این جغرافیای سیاسی، تا زمانی که مبدعان آن با حساسیت بالای درک مسایل کشوری، تلاش می کنند، ناممکن است در حد معانی ای نزول کنند که پیروان منحراف تنظیمی و دل باخته گان جهل سقوی بخواهند مردم ما را در حد خودشان، اقلیت بسازند.

در واقع فرهنگ سازی از قسم این ادبیات(منسوب به صالح) عجز دیگری ست که دشمنان ما پس از کهولت یک نسل ستیزه گر برای فرزندان ناخلف خویش باقی گذاشته اند تا با عدم بصیرت بر پیرامون خویش، در شرایطی که فشار های بیرونی درگیر کننده اند، آلوده گی های فکری در التهاب اجتماعی، کسانی را کمک کند تا در سایه ی فشار مضاعف آن، مسوولانی را مرعوب کنند که در دسته ی تحصیل کرده گان، به ویژه در تجربه ی حکومت کرزی، در حلقه ی موتلفان غیر قومی، تصور کرده بودند اجتماع این سیاهی لشکر، مجموعه ای از اقلیت هایی ست که برای ما نیز سجل می کنند.

میز گردی از محمد امین فرهنگ، نظری پریانی و... را به یاد دارم که فرزند تاریخ نویس دور افتاده از حقیقت(صدیق فرهنگ) زور می زد چون اجازه ی احصائیه ندادند، بنا بر این همه اقلیت اند. پاسخ به این حماقت در سخافت همان ادعا نهفته است. اگر نقش احصائیه تا این حد در تایید موضع آنان مهم است، حقیقت این که بدون این احصائیه نیز هیچ مجوزی برای کمی و زیادی درست نخواهد بود، ما را با مردمی مواجه می سازد که به اصطلاح متوجه نیستند چه می گویند.

چنان چه آوردم چهل سال پس از مصایب هفت ثور، تمام کوشش ها برای تغییر طبیعت افغانستان، به بُن بستی رسیده اند که «پشتون ها» می شناسیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

رفقای پرچمی- ستمی خیلی زود در شهادت المناک محمد داوود، رفقای پشتون را ستودند، اما آرمان آن ها تا زمان تجاوز شوروی (نیروی خارجی) برای انحصار قدرت به جایی نرسید. حضور نحس شوروی، هرچند سیطره ی دشمنان ما را تا نود درصد در نظام تسجیل می کند، اما گسترده گی جبهات خونین، تسلیم ناپذیر و مدام در حال تنازع پشتون ها، بزرگ ترین محرومیت سیاسی اتحاد شوروی را در پی می آورد.

صحنه سازی و اجرای نمایش در دور کردن عوامل مهم قدرت که با هویت تباری پشتون می توانستند جلو فاجعه ی حاکمیت ربانی را بگیرند، با آغاز به اصطلاح کودتای شهنواز تنی، منجر به اولین تصفیه هایی شد تا با نمایش دروغین نافرمانی جنرال مومن بغلانی، دومین کوشش بزرگ برای تغییر طبیعت افغانستان به ثمر نشیند.

سرخورده گی ها، زبونیت و بی چاره گی های حکومت مسعود- ربانی، نه فقط تداوم نمایش سیاه سقاوی در افغانستان بودند، بل آن حاکمیت که تنها در سهم جمعیت- شورای نظار، بیش از ۵۰ درصد تجهیزات نظامی افغانستان را به دست آورده بود، به دایره ی خبیثه ای مبدل می شود که با ۵ درصد حاکمیت در افغانستان، حالا وقتی به غرب کابل می روم، خنده ام می گیرد که ربانی در زمان ریاست در ارگ، حتی قادر نبود با قهرمان به اصطلاح چند مرتبه یی ضد شوروی، چند بلست(وجب) به مناطق حزب وحدت، پیشروی کند.

حکومت آشفته در ملوک الطوایفی تنظیمی با یک حقیقت دیگر، به زودی افغانستان را در مسئله ی اقلیت و اکثریت به طبیعتش بُرد که اگر در امواج ایدیالوژی و اسلام سیاسی و افراطیت مذهبی، افراط نمی شد (طالبان) نیازی نبود در ریا و دروغ های مدنی کنونی، به چند تن وقیح و اهل ناحق، فرصت دهیم ادبیات انتقاد بسازند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکومت افغانستان در جغرافیایی که بسته به ترحم دوستان بین المللی، گاه کمتر از ۵۰ درصد حاکمیت است، در حالی که زیر شدت فشار تبار بزرگ این کشور، فشرده می شود تا در برابر حقوق او پاسخ دهند، تسلط مخالفان مسلح این تبار، دربرگیرنده ی واقعیت های «اکثریتی» دیگری ست که نشان می دهد یاوه سرایی و ادبیات چرند، به بیماری کسانی منجر می شوند که در احاطه ی هزاران تُن سمنت، از ترس حقایق دو سوی این کشور(داخل و خارج ارگ) بقایای ناخلف می فرستند تا ندانم کاری ها و گاف هایی که از اثر تقصیر تکنوکراتان، به تریبون های زشت پخش انتقاد سخیف و گنده دهنی می مانند، کسانی را خرسند بسازند که اگر ما را در سطح خودشان «اقلیت» ساختند، واقعیتی رنگ می گیرد که چهل سال پس از فشار بیرونی، هر بار- اما با فشار بیشتر برمی گردد و نامش «پشتون» است.

قضاوت ما در زمینه ی اجتماعی، سیاسی، تاریخی و فرهنگی، نه فقط به گذشته ای استوار است که بیش از هر کس از مزایا و شرف آن می دانیم، بل با حضور گسترده در همه جای این جغرافیه، احصائیه ی سیاسی آن همیشه به واقعیت های «بزرگ» می رسد.

امیدوارم روز هایی دیر نیایند که مهتران سیاسی ما، اگر از شان توفیق الهی بهره یافتند، با اعاده ی حقوق بر حق قومی، وحدتی را نیرو بخشند که اگر بار دیگر به کلیت های قبل از هفت ثور رسید(اتحاد چپ و راست) از این یک دسته گی، مشت محکم ما برای مبارزه و مواجهه، بیش از همه افغانستان و افغانان را حفظ خواهند کرد. به امید آن مستقبل، امین!

یادآوری:

منابع مختلف بین المللی وجود دارند که تنها در نت با درج جمله ی «نقشه های جغرافیای قومی افغانستان»، می توان به ده ها منبع معتبر در تبیین واقعیت های قومی کشور، دست یافت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

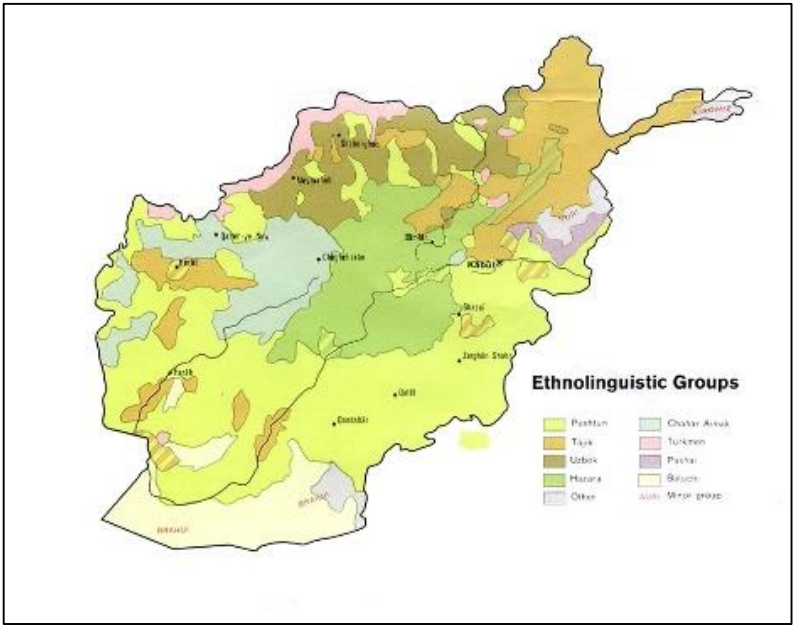

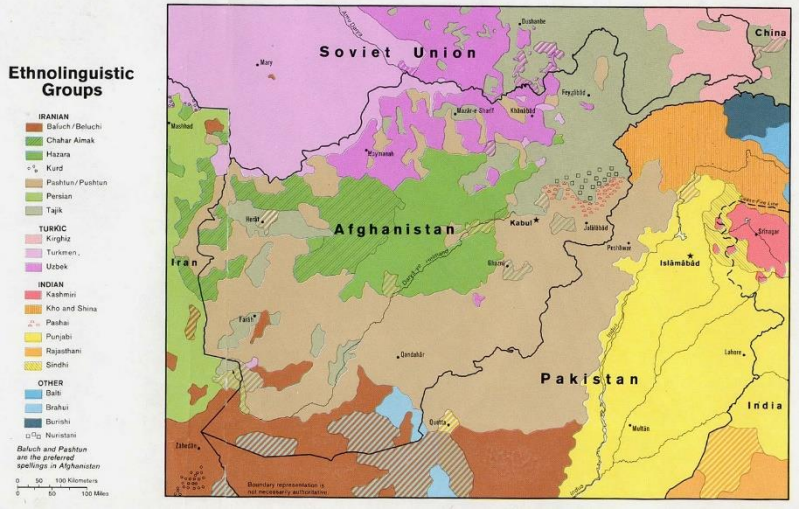

(c) ketabton.com: The Digital Library

- آدرس های سیاه

در کتاب «تاریخ چیست و مورخ کیست؟»(اثر کاندیدای اکادمیسین استاد محمد اعظم سیستانی) دو مقوله ی مورخ و تاریخ، به معنی اهمیت و اثرگذاری تاریخی، به گونه ای تاریخ و مورخ افغانستان را تنقید می کند. در این کتاب، برای نخستین بار، روایت دیگری از مرحوم محمد حسن کاکر را خواندم که نخوانده بودم. به استثنای تقریظ مرحوم کاکر در کتاب بی فرهنگ(افغانستان در پنج قرن اخیر) او را به جا نمی آوردم.

احترام ژرف به طیف فرهنگی و ملاحظه ی کمیت، همیشه از مزایای ارتقای سطح شمرده می شود. بر این اساس، کیفیت به درستی که در افغانستان شناخته نشده است. استاد سیستانی با تلویحاتی از تحقیقات استاد عبدالرحمن زمانی(محقق) تصورم از انگاره ای را شکست که در عمومیت احترام به مرحوم کاکر، ناخودآگاه به جا می آوردم. به هر حال، در این تذکار، منظورم بازنگری انتقادی به تواریخ مرحوم کاکر نیست، اما تلویح به او، به اهمیت آشکارایی هایی کمک می کند که بزرگان ما(استاد سیستانی و استاد زمانی) در مقطعه ای به درستی ادا کرده اند.

در نوع نگرش استاد سیستانی در کتاب «تاریخ چیست و مورخ کیست؟»، درک معنی ابواب نادرست ماخذ در افغانستان، زمانی بیشتر می شود که استفاده های گسترده ای جهت تضعیف تبار ما صورت می گیرند.

متاسفانه پس از کودتای ۷ ثور، قرائت های ایدیالوژیک، منابع بی شماری زادند که هرچند سهم پشتونی آن ها کم نیستند، اما همین سهمگیری ایدیالوژیک که خود یک انحراف بزرگ در پرداز نگارش

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاریخ بود(میلانی) مجال می دهد طرف های افغان ستیز با ارجاع بـه آن ها، در فرهنگ سازی های ضد تبار ما، دست باز داشته باشند.
رییس پیشین ریاست عمومی امنیت ملـی کـه اگـر حـالا نیـز بـه آن جـا گماشته شود، عقلاً و سناً کوچک اسـت، در نـوع دیگـر فعالیـت هـای تزویر و ریا، به تجربه ای رو آورده که اگر اجتماع را آلوده مـی کننـد، اما نمی توانند «دریا را مردار بسازند!» طیف ایـن طبقـه(زاده ی بحـران) اگر آدرس سیاه(جمعیت و شورای نظار) داشته باشند، در تفاوت ظـاهر و باطن، اما در امر تقابل غیر عقلانی بـرای حفـظ قـدرت، همسـان انـد. شعار های میان تهی آنان برای اتحاد، چیزی نبودند جز تاکیـد بـه قبـول حاکمیتی که از همان آغاز سقوط طالبان، معلوم بود نادرست و بار کج است. سهم بالای یک جناح کوچک وابسته بـه چنـد منطقـه ی یـک اقلیت قومی حدود ۲ درصد، منطقاً نمی توانسـت دوام بیـاورد. خواسـته های خوردکننده و نقد سـهمگین اقـوام کـه چـرا چنـین اسـت؟ آهسـته آهسته در یافت عادت نقد از ماشین دروغ و ریای باند شر و فساد را اما در شـکل راسـت، معاملـه ی بـه مثـل مـی کنـد. در ایـن فرهنـگ کـه روزتاروز پویاتر و نیرومنـدتر شـده اسـت، نمـایش مسـتندات خیانـت و جنایت کسانی که از باب نقد، حتی در حد دروغ و ریا، منظـور دارنـد، اصلیت مردمانی را بیشتر می سازد که از انتقاد و روایت راسـت حضـور سیاسی و تاریخی سیاه خویش هراسانند؛ زیرا می دانند اگر هتاکی آنان به نام نقد، به هدف تضعیف دیگران به این توجه می کند که مشروعیت و منطق اقتدار دیگران به تاریخ و بزرگان شـان مـرتبط اسـت، بـا طـرح نباید های وحدت ملی، غیر مستقیم تهدید، تضرع یا خواهش می کننـد تا گذشته ی دروغین و خاینانـه ی منسـوب بـه جنـاح و تبـار شـان نقـد نشوند؛ زیرا در این رویکرد، سهم آنان از امتیازات اجتماعی، سیاسـی و قدرت، زیر صفر می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پُست مزرورانه ی امرالله صالح، به مناسبت مرگ مرحوم عبدالعلی مزاری، با اهداف چند منظوره، دوره زدن از واقعیت هایی تلخی ست که از هراس انتقاد، نمی خواهند مطرح شوند.
من نمی دانم که مرحوم کاکر، مسئله ی قتل مزاری را در زمینه ی تاریخی روابط امیرعبدالرحمن خان با مردم هزاره، مرتبط کرده است یا نه؟ اما عجین این دو رویداد متفاوت از سوی شرپسندان، روی منظوره هایی صورت می گیرد که بخشی به بینش ستمی گری از مسایل افغانستان مرتبط است: گذاشتن پُل فرهنگی(همزبانی) به منظور افزایش ظرفیت های بشری تا در تقابل با تبار بزرگ، کم نیاورند.
سقوط ارتجاع اول، دوم، عقب نشینی ارتجاع دوم تا مرز های کشور های همسایه و فشار های مضاعف واقعیت های افغانستان زیر واقعیت تبار بزرگ که از دو سوی داخل و خارج، انحصارگران را به تنگی نفس انداخته اند، در حالی به منطق می رسند که می بینیم درک ناهنجاری هایی که ناشی از تجربه ی ناکام سیاستگران اقلیت ها در افغانستان بود، عامه ی مردم را از شیادی تنظیمیان وابسته به جمعیت و شورای نظار، دور می کند.
من در تجربه ی ۱۵ سال کار فرهنگی، به درستی دریافته ام که مثال معامله ی به مثل، اما راست، بهترین نوع تقابل با کسانی ست که از خوانش یک طرفه ی تاریخ، تزویر می سازند.
در این نوبت، سفارش می کنم واقعه ی تلخ و خونین افشار که نسل کشی عمدی و قصدی هزاره ها، قزلباش ها و شیعیان افغانستان که اوج بربریت و دهشت ارتجاع دوم در تاریخ افغانستان بود، از مثال هایی باشد که اگر تقابل سیاسی، نه قومی امیر آهنین پنجه را به منظور تضعیف ما به کار می برند، در این باب فراموش نکنیم.
«آدرس های سیاه»، در اوج بی اعتباری و بدنامی، به درد سیاهکارانی می خورند که با چشمان بسته، قضاوت می کنند. عامه ی مردم

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان، حتی رهروان مرحوم مزاری که از پیکار خویش با حکومت ملا برهان الدین ربانی به نام «مقاومت بزرگ» یاد می کنند، به درستی می دانند که در تقسیم قدرت در ۱۷ سال اخیر، اگر برای حفظ سلامت اجتماعی و مشارکت خویش باید در کنار تکنوکراتان باشند، بیش از ما می دانند که لابی گری برای یک جناح انحصاگر، فاسد و مزرور، قبول ریسک سیاسی و از دست دادن آن چه است که به دشواری از نزد همان ها به دست آورده اند.

توهم تاریخی، سیاسی و اجتماعی گروهک شرطلب در گسترده گی مواضع فرهنگی، به این ثبوت می رسد که آنان در جوسازی های تصنعی و دروغ، بدون رعایت وزنه ی اجتماعی و حقیقت فرهنگی و تاریخی خویش، در توهم فوقیت هایی به سر می برند که در کتاب های نیم قرن اخیر، بدترین جعلیات تاریخی اند.

خوب است به ابوابی توجه کنیم که در تنقید تواریخ جعلی، عقبه ی مردمانی را تبیین می کنند که اگر بخواهند ما را تضعیف کنند، سراغ خود ما می روند و در کنکاش آن، کسانی را جست و جو می کنند که در منظر ما مظنون و متهم اند.

شرح تصویر:

پُست مزرورانه ی امرالله صالح علیه پشتون ها. این شخص به دلیل فقر سیاسی غنی که همه را از خودش آزرده ساخت، در فرصت های انتخابات ریاست جمهوری، به عنوان معاون اول او، جا می یابد؛ زیرا به دلیل رفتار زشت و مستبدانه ی غنی، هیچ کس حاضر نشد معاونیت اول او را بپذیرید. واقعیت این که امرالله صالح، ده رای هم برای غنی نداشت/ ندارد، مکتوم نیست؛ اما توجه کنید که همین طیف دهقان زاده، چه قدر شعور سیاسی یافته اند تا به راحتی از امکانات دولت، علیه مخالفان خویش استفاده کنند. من در موارد مختلف در برابر پیام های مزرورانه ی امرالله صالح، موضع گرفته ام و با پاسخ های قاطع، او را

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکوهش کرده ام. این شخص، هرچند ظاهراً به افغانیت تمسک می جست که ما هم آن را به خاطر منافع ملی، ستوده ایم، اما با گرایش های شدید فارسیستی که پنهان نمی کند، غم درونی خود را بیرون می کند. فکر کنید وجود این شخص در سمت معاونیت اول رییس جمهور افغانستان، چه پی آمد هایی داشته باشد؟ غنی با فقر سیاسی، جنرال دوستم را که حداقل ۵۰ درصد آرای مردم ترکتبار را برایش آورده بود، از دست داد، اما صالح را که جز سخنرانی های پوپولیستی، هیچ کارایی ای ندارد، مفت و رایگان، معاون اول دولت می سازد. در قبال این لطف، آن چه می ماند، افزون بر حفظ انحصارات یک گروهک منسوب به یک اقلیت قومی از سوی صالح، استخدام افراد بیشتر آنان است؛ اما پس از استخدام کُل مردم منطقه ی پنجشیر در دولت، شورای نظاری ها جز این که افراد پدرام را استخدام کنند، ظرفیت بشری دیگر ندارند.

یادآوری این سخن نیز بی جا نیست که با وجود اصرار ائتلاف های ضد پشتونی شوونیستان تاجک که هزاره ها را همیشه در آن ها مدنظر دارند، اما وقوف فعالان سیاسی و فرهنگی هزاره از اغراض فارسیسم، افغان ستیزان را مجوس را همیشه نومید ساخته است. امرالله صالح، خلاف پُستی که در این جا مستند ساخته ام، در یک پُست دیگر، با نقل فکاهی ای که گویا «حق هزاره به اندازه ی بینی اش است»، نتوانست نفرتی را پنهان کند که از محتوای شاهنامه ی فردوسی تا کنون، به اقوام اصیل کشور ما نیز حواله کرده اند. محمد محقق که در رگ گویی، مشهور شده، اما زود حق امرالله صالح را بر کف دستش گذاشت. او امرالله صالح را با خطاب «دوتایی پشه»، خوب نکوهش کرد. باری آقای محقق در یک سخنرانی دیگر، خطاب به پدرام نیز گفته بود که «تو خودت در بدخشان، چه قدر آبرو/ حیثیت داری که حالا می خواهی از هزاره ها نماینده گی کنی؟!

(c) ketabton.com: The Digital Library

Amrullah Saleh
۴۳ دقیقه ·

التیام بر زخم ناسور تاریخ :
به مناسبت سالیاد عبدالعلی مزاری شهید وحدت ملی و بنیانگذار حزب وحدت اسلامی افغانستان.
روانشاد محمد حسن کاکر تاریخ نویس و پژوهشگر نامدار افغانستان در اثر ماندگار خویش زیر نام جامعه و دولت در عصر امیر عبدالرحمن خان مینویسد " وقتی کمپاین نظامی امیر عبدالرحمن خان بخاطر سرکوب و مطیع سازی هزاره ها پایان یافت وضعیت مردم هزاره چنان اسفناک بود که کسانیکه ازین سرکوب جان به سلامت برده بودند گاهی در نزدیک قرارگاه عسکری از میان سرگین های اسپ ها و قاطر ها دانه های جو هضم ناشده را جدا میکردند و میخوردند. بر علاه کشتار های دسته جمعی شمار زیاد دیگر از اثر فقر و نیستی مطلق جان دادند".
ظهور چهره های که بر ضد ستم فریاد میکشند به مانند آتش فشان هایی اند که در واقع مدت های زیاد زیر فشار عظیم جوشیده اند و در نهایت شعله هایشان زمین را میکفاند و بیرون فواره میکنند.
کسانیکه سوال دارند چرا مزاری درقلب مردم هزاره جاه دارد تاریخ را نمیدانند. دهه هشتاد و نود میلادی زمانی بود که هیچ سرپوشی نمیتواست دیگر مانع فوران آتش عدالت خواهی گردد. یادش گرامی باد. حالا زمان آن فرا رسیده است که با تاریخ آشتی کنیم تا تشنج کنونی ما کم گردد.

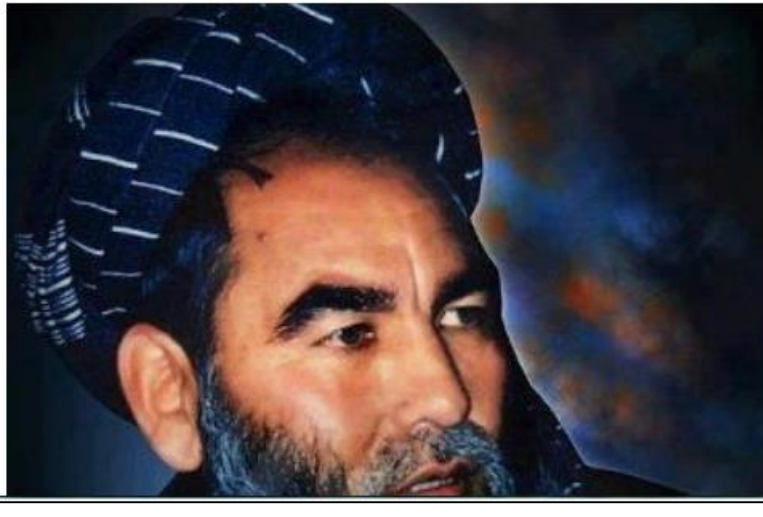

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ارزش حضور سیاسی
- (راجع به انجنیر حکمتیار)

ما در چند طرف تنقیداتی درگیر استیم که بسیاری مغرضانه(بدون منطق اصلاحی) و توهین آمیز اند. این که چه عواملی باعث شده اند جغرافیای تباری ما بیش از همه خشونت طلب باشد، از اوان هفت ثور تا تجاوز شوروی و طرح های علنی پشتون ستیزی که عیناً در جای قدم های سربازان اتحادشوروی، نیرو های بین المللی را فریب می دادند تا به خانه ها و حریم شخصی ما تجاوز کنند، می توان به ریشه های بسیاری رسید که یک گروهک حریص و حاکم در قدرت، بدتر از آن چه از سوی مخالفان عنوان می شود، با مردم حیله کرده اند. افزون بر این، نبود مهارت های سیاسی لازم، دست بالای جهادیست های پشتون را آن قدر کوتاه کرد که پس از تحمل سنگینی جهاد، ناگهان در برابر یک حکومت منفور و ناکام مشهور به «کوه تلویزیون و خیرخانه» در انزوا ماندند. مخالفت ها با این حکومت، طبیعی بودند، اما ماوقع به گونه ای رونما شدند که پس از هفت ثور تا کنون، همه چیز به زیان ما تمام می شود. اگر حمایت کنیم نیز زیانمند می شویم و اگر مخالفت کنیم، همچنان است.

انجنیر حکمتیار، به هر دلیلی که باشد با پیوستن به دولت، جلو آسیب هایی را گرفت که به اثر ها می توانستند برای دشمن، فرصت بسازند. مثال این مُعضل، از زمانی آغاز می شود که مسعود- ربانی در یک تلاش ناکام که از سوی پاکستان، رهبری می شد، سعی کردند حکومت داوود خان را سقوط دهند. مخالفت های درونی ما، چهل سال است که برای همسایه گان مغرض ما فرصت می سازد توسط خود ما علیه ما، عمل کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنار ماندن قبلی انجنیر حکمتیار از روند صلح که رهبری بزرگ ترین حزب جهادی افغانستان را برعهده داشت و دارد، به حامیان ارتجاع و ناقلین بهانه می ساخت تا به نام مخالف، در نبود او، سود سیاسی ببرند (انحصار قدرت) و جا را برای ما تنگ کنند؛ اما پس از پیوستن امیر حزب اسلامی به دولت نیز چیزی از مخالفت ها کم نشد. ظاهراً ورود به سیستم، از امتیازاتی می کاست که یک گروهک کوچک منسوب به یک اقلیت قومی، به زور جامعه ی جهانی، غصب کرده بود. به این دلیل، به نام راکتیار به جای حکمتیار، تمام گند تنظیمی را دوره می زنند و در کشوری که حتی قبر ربانی از بابت مصرف برق، مقروض است، مشکل را حکمتیار، وانمود می کنند. در این میان، بدتر از بد، موضع گیری های خصمانه ی همتباران است که با کاپی پیست مخالفت های سقوزاده گان و ناقلین، مفت و مجانی به دشمنان خودشان، کمک می کنند.

این درست که ظرفیت جنگی حزب اسلامی افغانستان همانند گذشته نیست، اما فراموش نکنیم که این حزب با تفاوت های آشکار قرائت دینی از داعش و طالبان، مجزا شمرده می شود. حزب اسلامی با نفوذ بالا در میان اکثر دین گرایان ما، به راحتی می تواند در تعمیم و دفاع از پروژه های ملی، سهم بگیرد. چنانی که انجنیر حکمتیار در سفر به شمالی، ضرورت دفاع از هویت ملی و تعمیم آن را برشمرد.

قرار گرفتن امیر حزب اسلامی افغانستان در خلای موضع تباری هم بسیار مهم است. حالا جریان اخوانیست های جهادی نمونه ی حزب اسلامی می دانند که سکتاریسم حاکم بر سایر احزاب با عدم پذیرش جنایت ها و ویرانگری ها، محیلانه می خواهد با تحریف تاریخ و انداختن تمام تقصیر بر دیگران، از محاکمه فرار، اما در قدرت، سهیم باشد. بنا بر این، حمایت های انجنیر حکمتیار از دکتور غنی و تیم محمد حنیف اتمر، در این مثال، باعث می شود اتحاد مورد نیاز تباری

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما به حدی بزرگ شود و زمینه بسازد که با حفظ تمام نزاکت های تنوع قومی جامعه ی افغانی، به تامین اولویت هایی برسیم که در نخست با یکجاسازی تمام جوانب چپی و راستی ما، اُبهُت تاریخی و اجتماعی یک قوم بزرگ افغانستان، به تحفظ این کشور می انجامد.

با نگاه های متفاوت که اولویت های ما چیستند و نیاز های سیاسی، چه ایجاباتی دارند، نباید در سیاست زده گی هایی که یک ملحد و اخوانیست شورای نظاری را تشویق می کنند برای کسب قدرت یا اخلال متحد شوند، جزو جهالت سقوی، به نفع دیگران، بهانه بسازیم.

در افغانستان زمانی می توان به طهارت کامل سیاسی فکر کرد که بلبورد ها و لوایح تمام تنظیم سالاران خائن را پایین بیاورند و به دزدان خویش دزد بگویند. اگر این تطهیر رونما شد و دیگر از مشروعیت سیاسی دزد و تحریف تاریخ، تغذیه نکردند، ما هم به هیچ عنصر مورد منازعه، حتی اگر به اهمیت حزب اسلامی افغانستان باشد، توجه نمی کنیم.

اعتقاد به سلامت سیاسی، باید همه گانی باشد، نه این که با تنقید یک طرفه، همیشه سعی کنند به ما زیان برسانند. در ۱۸ سال اخیر حتی به کوچک ترین افراد و عوامل وحدتی، جمعیتی و جنبشی، امتیاز قایل شدند، اما فراموش کردند که با چنین فرهنگی، چه بلایی را نازل می کنند؛ زیرا تابوسالاری دزدان، دست آویز سیاسی شده است تا به نام کسانی که دوسیه های کلان خیانت، جنایت و ویرانگری دارند، امتیاز بیاروند و محترم شمرده شوند. اگر طهیر سیاسی لازم در این زمینه صورت می گرفت، چنانی که ما از چند سال بدین سو سعی کرده ایم افتضاح تواریخ آریایی، خراسانی و فارسی را برملا کنیم، یقین کنید که کسی جرات تنقید افغانستان و بزرگان ما را نمی یافت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- از اول معلوم بود!

سقوط حکومت داکتر نجیب الله در هرج و مرج تنظیمی که به گونه ای فرصت تاریخی دیگر برای افغان ستیزان وانمود می شود، از رهگذر سیاسی، اگر ابعاد مختلف داشت، از رهگذر گرایش های قومی، کاملاً در همسویی با کسانی صورت گرفت که به خصوص پس از حمله ی اتحادشوروی به افغانستان، در جناح های پرچمی، ستمی و احزاب تنظیمی وابسته به روسیه و ایران، شناخته می شدند.

از زمان پیمان مسعود با روسان(اوربند سال۱۳۶۱ش) تا پایان حکومت داکتر نجیب الله، کار فکری برای وصل حلقه های درونی حکومت با مخالفانی که از رهگذر زبانی، قومی و فرهنگی، نزدیک بودند، کدر های مختلف زعامت ببرک کارمل را تشویق می کردند به اثر منافع خاص، از آسیب هایی در امان بمانند که در جبهات پشتون ها، با اخلاص، صداقت و ایمان داری، وارد انعطاف نمی شدند.

این حقیقت که بخش بزرگ بدنه ی جبهات ملی- اسلامی، اهل سازش نبودند، حتی در فرصت های سیاسی، متوجه حساسیت هایی نشدند که در جناح جمعیت- شورای نظار و پرچمی- ستمی، تامین ارتباط می کردند و باعث شدند به رویداد ناگوار ۸ ثور برسیم و ملا ربانی، با حرص تمام به ارگ برود.

افغانان خبره، کسانی که عملاً در صحنه بودند، به خوبی می دانند چه گونه مردم ما در مسیر فاجعه(هشت ثور) قربانی شدند، اما تدقیق رویداد ها، حاشیه هایی را به متن می آورد که سازمان دهی احزاب وابسته به شوروی- ایران در خط ایده های قومی، از جهاد به نام های دیگر نیز استفاده می کردند.

کم نیستند کسانی که در کسوت اعضای شر و فساد، با افتخار از بدبختی های تجاوز شوروی یاد می کنند و به نتیجه می رسند که از

(c) ketabton.com: The Digital Library

برکت آن همه خون و ضایعه، اینان در سیاست افغانستان دخیل شدند و استفاده می کنند. این اعتراف، هرچند به سهولت موضع آنان در لباس مجاهد را زیر سوال می برد، اما فضای آلوده ی سیاسی، باعث شده است برای گره بستن طیف های مختلف فکری، از دهان شان بپرد.
تعریف خوبی، نکویی و ستایش دو سوی مردمانی که در مسئله ی قومی، یکی شناخته می شوند، در ایجاد ذهنیت ها برای اتحادی که به قدرت منجر شد، کام ما را تلخ می سازد که اگر دوستان تنظیمی و پرچمی، به خوبی برای منافع خصوصی کار می کردند، دوستان خلقی با وفاداری به ایده های کمونیستی، کمتر متوجه بودند که با شراکت در هفت ثور، چه کلاهی بر سر خودشان و تبار شان گذاشته اند.
امروزه مداحی دو طرفه ی پرچمی و تنظیمی برای اتحاد بیشتر تا در سایه ی آن ها، حیف و میل دارایی های ملی را بیشتر بسازند و با مصادره ی تاریخ و ارزش های دیگران، در حالی مسجل شوند که نام بسیاری از اعضای پرچمی و تنظیمی، باعث آزار و اذیت می شود. رشته بافی برای مقاصد قومی، گروه مسعود- ربانی را به راحتی به ارگ آورد. در این مثال تاریخی، با تفاوت این که تجاوز بیگانه و گرایش های قومی، از مثال تاریخی ارتجاع اول در این تفکیک، برجسته می شود که گروهک قبلی، بیشترینه از گرایش های مذهبی مردم، سوء استفاده کردند، اما گروهک دومی از مجموعه ای نیز مستفید شد که در سایه ی خارجی، همتباران کمونیست، در تقدس تبار، فراهم کرده بودند.
تشت رسوایی منافقان، سال هاست که از بام می افتد. تماس ها و ملاقات های دو سوی خیانت ها به افغانستان، به خصوص در رده های به اصطلاح جهادی و کمونیستی، به خوبی نشان می دهند که همانند نمونه ی حضور جامعه ی بین المللی، تمایل به انحرافات سیاسی گروه های مشکل دار، چه قدر به زیان اکثریت، تمام شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تماشای اعضای حزب وحدت با شعله بیان و دسته های کمونیست همتبار، همفکری پرچمیان و جمعیتی ها- شورای نظاری ها برای مقاصد قومی و ساخت تابو از ملیشه های جنایتکار که نماد مدافعان تباری معرفی می شوند، بسیار درد آور است.

من با حساسیت بالا در قبال روابط و پیوند های گروه های فاسد فکری (جمعیتی، شورای نظاری، ستمی و پرچمی) از مدتی ست که متوجه ام بعد از بیست سال از سقوط حکومت شهید داکتر نجیب الله، تمایل برای اتحادی که به بهانه ی قوم، بار دیگر سیاهکاران را بر مردم ما تحمیل کند، به چه شدتی در میان خاینان، رونما می شود. در حالی که کوشش های دولت برای مفاهمه و صلح با جناح های مختلف مسلح، هرگز از آماج اتهام گرایش های قومی، به دور نمی مانند، در ۱۶ سال گذشته، سطح مداحی باند شر و فساد، پرچمی و ستمی به همدیگر، بلندتر شده است.

در حالی که قداست اعتقادات در میان جناح های اکثریت مردم افغانستان، وفای به عهد را نشان می دهد، اما بسیار دور از دوراندیشی است. هنوز هم کسانی از اکثریت مردم افغانستان با تقدس چپی، راستی و اخوانی خویش، جا خالی می کنند تا بازیگران اصلی خیانت و جنایت در فرهنگ سازی های دروغ و تبلیغات، در مناسبت ها ارجحیت قایل شوند و از رهگذر توصیف و تعریف، جا باز کنند.

سازمان «جمعیت فکر نو»، تلاش نو جمعیتی ها، شورای نظاری ها، پرچمی ها و سقوی ها که در راس آن پسر مقتول ایزدیار(سالم) قرار داشت، ابتکاری بود/ است که از سوی ظاهراً اخوانیست ها، جلو می افتد، اما طرف دخیل در حاکمیت کمونیستی(پرچمی ها) نیز بی کار ننشسته اند.

پس از محو در فاجعه ی ۸ ثور، بوی دالر و آزادی های غربی، مشام رفقای قومی را می گیرد و صد ها تن آنان به نام نخبه و کدر، از

(c) ketabton.com: The Digital Library

مجاری ای داخل شده اند که امروزه از دریچه ی قهرمان به اصطلاح ملی، تنظیمیان فاسد، باز گذاشته اند؛ هرچند سنگینی نام های خاینان پرچمی، به اندازه ای ست که کلان ها را مجال نمی دهد، اما مابقی مستفید می شوند.

دستگیر پنجشیری، چند سال قبل، به کابل آمده بود. با شناختی که از امثال او وجود دارد، بر کسی پوشیده نیست که این میکروب ها، چه می کنند، اما آن نام شناخته شده، آن قدر مشمئزه کننده بود که بالاخره رد او را پس از تعقیب تقریظی در کتاب سخیف بصیر کامجو(تغییر نام افغانستان به خراسان- منتشره در کابل) گم کردم.

بسیاری از اعضای فراکسیون پرچمی، به نام فرهنگی، در چند سال اخیر، به اثر رواج گرایش های مذموم قومی، وقیح تر از گذشته ای که منجر به هشت ثور ساختند، جانب خاینان تنظیمی را محکم می کنند. این اتحاد فکری در عوارض ناشی از محدودیت هایی که شامل حال شان خواهد شد، حتی کسانی را آلوده ساخت که حداقل چیزی از الف و ب سوسیالیسم و کمونیسم می دانستند. یکی از اینان(جلال نورانی) که دو- سه سال اخیر را بار دوش یک فرهنگی پشتون(الحاج نصیر عبدالرحمن) شده بود، به خاطر می آورم که با وجود احترام همه گانی، در قضایای مختلف تخطی رسانه یی، وقتی روزنامه ی ماندگار، مورد خشم واقع می شد، از وزارت اطلاعات و فرهنگ فریاد می کرد، اما در زمان توهین به پشتون ها، توجیه می بافت که آزادی بیان، قانونی ست.

تایید دو طرفه ی خاینان تاریخی، به منظور تامین منافع شخصی و قومی، به یک نمونه ی دیگر نیز رسیده است که ختم این مقال می کنم:

فرید احمد مزدک:

«مسعود را حذف کردند تا زندگی را همانگونه که می‌خواستند ادامه دهند، تا راه دگرگون شدن را ببندند، تا آزادی را مسخ کنند. او سرشار

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آزادی بود؛ او را تحمل نکردند. از گلوی او صدای خودش جاری بود، او را نشنیدند. اما هنوز مردم به آزادی و برابری باور دارند.»
بالاخره آخرین حدود ریای کمونیستی- پرچمی را نیز شکستند و با سقوط کامل در منجلاب قومی، درصد کامل ثبوتی را به نمایش گذاشتند که چرا پس از ۷ ثور، ۶ جدی، ۸ ثور و در ۱۶ سال اخیر، حرف شان در صحت ادعای عدالت اجتماعی و برابری، به جایی نمی رسد. این نمونه ی معلوم الحال، از نظریه پردازانی ست که روزی در ارگ، در کنار کارمل، مسوولیت داشتند در زمینه ی سوسیالیسم و کمونیسم، به همه، بدون رنگ، زبان و قوم، خدمت کنند. نیازی به بررسی گذشته ی ننگین شان نیست! همین تخلیق وصفی نیز ثابت می سازد که مصیبت های تجاوزی شوروی، هشت ثور و آن چه اکنون تحمل می کنیم، اجزا و ضمایم میکروب هایی بودند که شیوع یافتند. از رهگذر سیاسی، این وصف، باز کردن جای پا برای حضور دوباره است، اما از رهگذر اندیشه، ساخت فرهنگ برای تقدس خاینان به جای خادمان است. چه کسانی از این فرهنگ، سود می برند؟
به هر صورت، به رفقای «خلقی» شان مبارکباد که حتی به کودکان خانواده ی شهید محمد داوود، رحم نکردند و بسیاری هنوز هم به انحراف فکری نفی پیش از ۷ ثور، معتقد اند.
شرح تصاویر:
رفقای پرچمی- ستمی(فرید احمد مزدک و...) در تفریحاتی که در نوع داخلی آن ها، فرهنگ فسق و فساد، از ضمایم مهم تجربه ی چپ- پرچمی در افغانستان است.

مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

- از این(پشتوستیزی) بدتر نمی شود!

انتشار سندی دال بر بی فرهنگی یک بی خبر(عبدالرزاق احمدی) که ظاهراً سرپرست ریاست معارف ولایت هرات است، در زمینه ی شبکه های اجتماعی، ته و بالا شد، اما طبق معمول، چنان چه باید و شاید، بررسی نشد که آن چه در پرتو تاریکی ستمی گری و سقایی ستایی می کنند، نه فقط استوار بر هیچ حقیقتی نیست، بل درگیر «غم درونی» دشمنی های غیر شعوری و عقده یی ست که بیش از همه در توهم تواریخ خودبافته، گروه و گروهکی را آزار می دهد که گویا گذشته ای داشته اند که حالا ندارند.

به تازه گی هیئتی از مرکز برای بررسی کارنامه ی سقاوی شماری بی فرهنگ، راهی هرات شد تا در خلوت های نبود آن رُخ حق، سر از قضیه ی ناخلفانی درآورد که در غیابت تفکر مسئله ی تباری ما، هرچند محصور در واقعیت های قومی اند، اما از فرصت های نبود داعیه و حقوق دیگران، برای ساخت فرهنگ توهم، جعل و تزویر، لحظه ای از بی عقلی و فرومایه گی، دست بردار نیستند.

سندی با امضای کسی به نام عبدالرزاق احمدی که سرپرست ریاست معارف ولایت هرات است، با تمام شواهد جهالت، منتشر شده که گویا این آقا به خیال خودش، ضرورتی نمی بیند پشتون های هرات، به زبان مادری خویش بیاموزند. دلیل واهی این شخص، همان ترفند معروف ستمی گری برای رواج زبانی ست که ۲۰ مادر و پدر دارد و آینده اش در گرو رعایت عاریت هایی ست که از ۱۹ زبان دیگر گرفته است، اما رهروان فرقه ی جهالت، با سره سازی نوع «پارس» بر ریشه اش تیشه می زنند.

سرپرست ریاست معارف ولایت هرات در مکتوبش نوشته است به اثر تحولاتی که از سه دهه ی اخیر(اشاره ی واضح به تعاریف ستمی گری

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جامعه ی افغانی که با تداخل عنصر خارجی، مصیبت چند دهه ی اخیر است) و با قید اصطلاح مضحک و بی معنی «فارسی دری» که عامدانه وجاهت زبان دری را با قایل شدن به لهجه، پایین می آورد، غیر مستقیم هشدار دهد: در ولایتی که ۷۰ درصد جمعیت آن را پشتون ها می سازند و ولسوالی هایی چون شیندند، اکثریت پشتو زبان دارند، صرف نظر از این که جامعه ی شهری و پشتون های دری زبان هرات، هرگز آن قدر بی خاصیت و بی غیرت نیستند که به زیان زبان مادری خویش رای دهند- ولو در حد مصرف کاربردی شان نباشد- در مصاحبه ای که امروز در رادیو آزادی نیز از این شخصی غیر آزاد منتشر شد، مدعی شد «اگر کسی سندی دارد که گرایش های قومی مرا نشان دهد، بفرمایید!»

مسوولان و رییس معارف ولایت هرات، همچنان متهم اند که با تقرر افراد از یک قوم(تاجک) به شدت به ستیز قومی و کشیده گی های ناشی از این گرایش های انحرافی، دامن می زنند.

با ترسیم این مقال، دنبال این نیستم که چه کسی یا کسانی همانند رییس معارف ولایت هرات، در برابر ما قدعلم کرده اند؛ زیرا حیثیت اینان با آن قد پایین، معلوم است، اما ناهنجاری و ضعف های آشکار در کاستی دفاع از داعیه ی ملی و قومی و تداخل عناصر مزدرو و تعدی بیگانه، فشاری را باعث می شوند که اگر در حاشیه های آن ها چنین بی شرمی ها می کنند، نباید مسئله را در حد کردار یک فرد، دوسیه ی مختومه کنیم؛ چه تفکر انحرافی ناشی از قید سه دهه که در مکتوب آن شخص آمده، نشان می دهد فعالیت های گروهی با پشتوانه هایی که می دانیم از کجا تزریق سیرم بر آن لاشه ی گندیده(فارسیسم) در افغانستان اند، در غفلت و غیابت ما بر درز هایی می کوبند که به اثر سنگینی چند دهه بحران، اجازه نمی دهند میکانیسم ساماندهی در افغانستان بر طبیعتی استوار باشد که حداقل این کشور را در یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

سده ی پسین، از مزایای کشور آزاد، مستقل و دارای مظاهر مدنی، بهره مند ساخته است.

در حالی که حرکت شرم آور رییس معارف و این فاشیست مدنی و بی خبر را نکوهش می کنیم، امیدوارم پی گیری مسئله ی بی فرهنگی این شخص، در حد کردار شخصی او دنبال نشود و مراجع مسوول و آن مسوولانی که آگاهانه و دلسوزانه مسایل ملی و قومی ما را دنبال می کنند، قضیه را با پی گیری، ریشه یابی کنند.

جلوگیری از دستیابی به سهولت های زبان مادری که حق هرکس است تا در جنب هر زبان دیگر، خودش و هویتش را بیشتر حس کند و از این منظر، نه فقط تنوع فرهنگ انسانی بر غنا بیافزاید، بل قبول آن به عنوان فرهنگ هایی واضح، مسئله را در زمانی که همپذیر شده، به رعایت احترام بیشتر بر واقعیت هایی بکشاند که وقتی به زبان یک هزاره، تاجک، اوزبیک، بلوچ و... حرمت می گذاریم، از حیث این کردار، پذیرش تنوع ملت افغان با رسمیت آنان در هر حالتی که باشد، تضاد مثبت در برابر بی فرهنگی هایی ست که سند بالا، توهم گروهک هایی را به تصویر می کشاند که هنوز هم خیال می کنند با وصله ی چند عنصر فرهنگی و ریفرنس تواریخ جعلی، نوعی از هژمونی ای که هرگز در افغانستان نبوده است را به نفع یک اقلیت قومی، تعمیم دهند و از بزرگ نمایی آن، چنان چه مرض ستمی گری ست، منطق بسازند که وقتی همه در دایره ی بزرگ نمایی شان قرار دارند، بنا بر این، امتیاز ستمی- سقاوی برای خوردن سهم دیگران، شکمباره گی و ناروا نیست.

اگر چنین استدلالی را قبول کنیم که نفس ادعای ستمی گری در افغانستان است، پس تمام حوزه هایی که فقط از عنصر اکتسابی زبان استفاده می کنند، سهم انگلیس ها، فرانسوی ها، اعراب، هسپانیایی ها و دیگران را در جا هایی که میراث زبانی آنان اکنون میلیون همزبان در آسیا، افریقا و امریکای لاتین را عرب زبان، انگلیسی زبان، فرانسوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان و هسپانیایی زبان ساخته است، ظرفیت های بشری مردمانی بدانیم که به اثر عوامل و جبر تاریخ، مستعمره و حوزه ی ثقافتی، ایجاد کرده بودند، اما مرز های سیاسی کنونی، واقعیت دیگر می شوند.

در واقع هیچ کس حق ندارد به صرف تعمیم و رواج زبانش، دیگران را با ترویج اندیشه ی «کاربرد کالایی» زیان بزند تا با اغماض بر واقعیت های فرهنگی- هویتی در کشوری همانند افغانستان که از ۷ ثور تا کنون، بیشترین بلایای آن را پشتون ها بر دوش دارند، با تضعیف مسئله ی فرهنگی آنان، داعیه ی برحق قومی به خاطر اعاده ی حقوق و نظم اجتماعی، متاثر از مداخله و دست درازی، در حالی که در نوع بحرانی، باعث بحران منطقه یی خواهد شد، ظرفیت بشری این قوم بزرگ، نجیب و سربلند افغانستان را با سرگردانی در مسئله ی هویت قومی، در راس استفاده های سیاسی ای بیاندازد که دیدیم گروه های حزبی، تنظیمی و دینی، چه گونه ظرفیت های بشری آنان را برای تضعیف افغانستان، هدر می دهند. بنا بر این از این(پشتوستیزی) بدتر نمی شود!

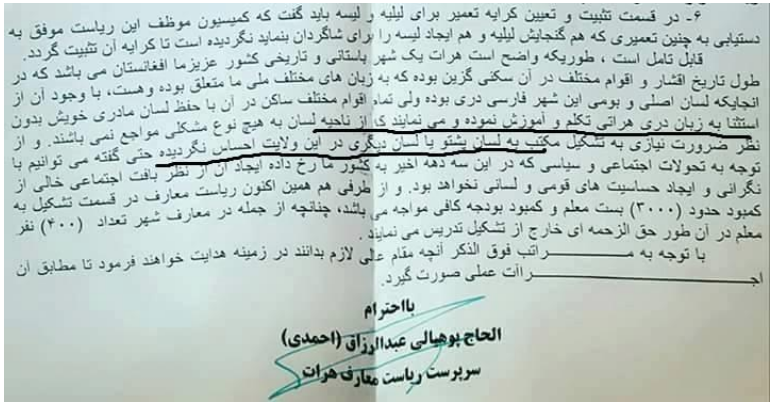

۶- در قسمت تثبیت و تعیین کرایه تعمیر برای لیلیه و لیسه باید گفت که کمیسیون موظف این ریاست موفق به دستیابی به چنین تعمیری که هم گنجایش لیلیه و هم ایجاد لیسه را برای شاگردان بنماید نگردیده است تا کرایه آن تثبیت گردد.
قابل تامل است ، طوریکه واضح است هرات یک شهر باستانی و تاریخی کشور عزیزما افغانستان می باشد که در طول تاریخ اقشار و اقوام مختلف در آن سکنی گزین بوده که به زبان های مختلف ملی ما متعلق بوده وهست، با وجود آن از انجاییکه لسان اصلی و بومی این شهر فارسی دری بوده ولی تمام اقوام مختلف ساکن در آن با حفظ لسان مادری خویش بدون استثنا به زبان دری هراتی تکلم و آموزش نموده و می نمایند ی از ناحیه لسان به هیچ نوع مشکلی مواجع نمی باشند. و از نظر ضرورت نیازی به تشکیل مکتب به لسان پشتو یا لسان دیگری در این ولایت احساس نگردیده حتی گفته می توانیم با توجه به تحولات اجتماعی و سیاسی که در این سه دهه اخیر به کشور ما رخ داده ایجاد آن از نظر بافت اجتماعی خالی از نگرانی و ایجاد حساسیت های قومی و لسانی نخواهد بود. و از طرفی هم همین اکنون ریاست معارف در قسمت تشکیل به کمبود حدود (۳۰۰۰) بست معلم و کمبود بودجه کافی مواجه می باشد، چنانچه از جمله در معارف شهر تعداد (۴۰۰) نفر معلم در آن طور حق الزحمه ای خارج از تشکیل تدریس می نماید .
با توجه به مراتب فوق الذکر آنچه مقام عالی لازم بدانند در زمینه هدایت خواهند فرمود تا مطابق آن اجراات عملی صورت گیرد.

بااحترام
الحاج بوهیالی عبدالرزاق (احمدی)
سرپرست ریاست معارف هرات

(c) ketabton.com: The Digital Library

- از چه می ترسند؟

خط کوچکی از مجموعه ای که شاید در حدود ۵۰ الی ۱۰۰ تن می شدند، در دره ی کجکن(نام واقعی پنجشیر) با پرچم های حکومت ربانی و مسعود و شعار هایی که حالا کاملاً استهلاک شده اند(خر-آسانی) یکی پی دیگر، مانند گوسفندانی روان بودند که اگر چنین بماند(کم خردی سیاسی) به زودی در مسلخ افغانستان، ذبح می شوند. آوردن جزییات شعار ها، باعث ملال می شود، اما آن چه در این میان توجه مرا جلب کرد، شمار محافظانی بود که کمتر از راه پیمایان نبودند.

آخرین گزارش های بین المللی، حکایت از کاهش ده درصدی علاقه مندان سکتور امنیتی دارند. توجه کنیم که سکتور امنیتی افغانستان پس از سقوط امارت اسلامی، در حد هفتاد درصد در انحصار کامل اعضای جمعیت و شورای نظار است. از این طریق، تراکم مردمان یک اقلیت قومی، اکثراً از چند منطقه ی شمال شرق، وزارت دفاع، ریاست امنیت و وزارت داخله را با مفاهیم شایسته سالاری، ملی و مردمی، بیگانه کرده است.

استراتیژی اعضای باند شر و فساد با انحصار سکتور امنیتی، با انگیزه های اعمال فشار روی مدیریت تکنوکراتان نیز بود. تا زمانی که آقای کرزی با تشکیل قطعه ی محافظ ارگ(پی.پی.اس) از شر اوباش تنظیمی رهایی می یابد، امیدواری های باند شر و فساد برای حصار کردن مدیریت غیر تنظیمی، به سرحد توطئه و سوء قصد نیز رسیده اند. در کتاب «ناگفته های ارگ»(اثر استاد محمد اسماعیل یون) روایتی از ترور حامد کرزی وجود دارد که از سوی اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت، ترتیب داده شده بود. در واقع پس از چنین رویداد هایی، آقای کرزی مجبور می شود از موتلفان تنظیمی اش دورتر شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قومی سازی مسئله ی طالبان که عمل عمدی برای دور نگه داشتن شاخه ی موثر پشتون ها در تقابل با انحصارگران بود، بستر اجتماعی افغانستان را در تمام ولایات کشور، به جبهات گسترده ی ضد دولتی مبدل می سازد. فشار های ناشی از این گسترده گی، آمار و ارقام تلفات جانی انحصارگران تنظیمی در سکتور امنیتی را به اندازه ای بلند بُرده است که ۱۷ سال پس از آن همه چپاول و انحصار، حالا از هراس وظیفه در «اطراف»، ترجیح می دهند ادارات ملکی را ملوث کنند.

احمد شاه رمضان که از حواریون والی پیشین بلخ است، در زمان واکنش ها به برکناری او، گفته بود، اگر چنین شود، زن افغانستان می شوم. نماینده ی مردم بدخشان در ولسی جرگه، امان الله پیمان نیز تصریح کرده بود که اگر تذکره ی الکترونیک توزیع شود، قیام مسلحانه خواهد کرد.

نمونه ی اول به این شوخی های مردم، پاسخ نگفت که بالاخره در متن گرایش های منحرف همجنس بازی در جامعه، این نمونه ی مذکر، به کی می رسد؟ او، زن افغانستان را زود فراموش کرد، اما فرد دومی، مرا به یاد یک هموطنان کوهستانی می اندازد که راننده ی موتر های شهری ست. در بحث هایی که عموماً میان راکب و راننده، عادی اند، او از هراس کسانی یادآوری کرد که پس از سال ها خوردن و خیانت، حالا از ترس با بادیگارد به تشناب می روند.

تهدیدات میان تهی و تبلیغاتی شماری از راهپیمایان دره ی کجکن، مرا به یاد صورت حال کسانی می اندازد که همانند نمونه های بالا، معلوم نیست از کدام های راه مخفی، رفت و آمد می کنند.

سوء استفاده از سکتور خصوصی برای محافظت شماری مفتخوار سیاسی که در زمینه ی مدنی کنونی، نه به جهادشان نیاز است و نه هم مقاومت شان، اهمیت دارد، ثابت می کند که ایجاد هرج و مرج

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجتماعی، بیش از آن که مفید باشد، آسیب های اجتماعی را با تداخل عناصر ضد همه، فراگیر می سازد.
نشست های خبری و تظاهرات چند نفری، از پدرام ناقل تا بقایای مسعود- ربانی، اما از این واقعیت های نزدیک، غافل می شوند که مجموعه ی خشن درگیر در تنازع افغانستان، برای همه، حساب باز کرده اند.
ضمن معایب فرهنگ رسمی جعلیات(آریایی، خراسانی، فارسی) که با رسوب در اذهان گروهک ها، دعاوی امثال پدرام را از مکاتب تا پوهنتون ها، ثبوت فرهنگی می سازند، اوضاع اجتماعی و سیاسی افغانستان، خلاف هیاهوی رسانه یی اند.
هراس گروهک هایی که می دانند با پایان حضور نظامی خارجی، عمر ننگین آنان نیز خاتمه می یابد، همین اکنون در قواره ی موانع و خانه هایی مشاهده می شود که در حیاط وسیع آن ها، خبری از خویشان و نزدیکان ندارند. سلسله ی تصاویر سلفی فرزندان تنظیمی در دوبی، اروپا و امریکا، روایت متناقض از مردمانی ست که اگر ابراز نارضایتی کنند، مجبور اند برای تحفظ یک گروهک ۵۰ تا ۱۰۰ تن تظاهر کننده، به همین میزان، محافظ استخدام کنند.
واقعیت این که رفت و آمد اعضای شرآشوب به ساحاتی که امنیت آرا و حمایت خویش می دانند، در حد حصار هایی شده است که فقط در چند خط عبور و مرور آن ها، مخالفان مسلح و نیرو های امنیتی، فشار های سنگین تحمیل جنگی را نمایش می دهند که در محاسبه ی مخالفان، هرگز به نام زون تجمع قوم گرایان، جواز شرعی ندارد. در چنین واقعیتی، اصرار برای تعیین اهداف دلخواه که نه فقط تاریخی نیستند، بل به اثر اغراض یک گروه یا افرادی از یک یا چند اقلیت قومی طرح می شوند، در حالی ست که از پشتوانه ی لازم ملی، بهره ندارند، زیرا اراده ی جمعی برای حفظ ارزش های افغانی، درصد کامل

(c) ketabton.com: The Digital Library

را نشان می دهد و مولفه های حقوقی، جهانی و جا افتیده ی افغانستان در چند قرن اخیر، واقعیت افغانی این واحد سیاسی را در مجامع بین المللی به مسئله ی اصلی، مبدل ساخته اند.

زوزه زدن و پارس کردن برای برآورد های سیاسی گروهک های کوچک، چیزی بیش از همین اصوات نیستند. در مسئله ی تغییر و تبدیل، اصل توان و مدیریت اوضاع، بسیار مهم است. اگر عمر چند مخالف سیاسی، وابسته به حضور خارجی نیست، از چه می ترسند؟

در روز های اخیر، بزرگ شده گان باند شر و فساد که حداقل از نزدیک اوضاع افغانستان را تجربه کرده اند، به مزاج کسانی زده اند که فکر می کنند خموشی آنان برای معامله است. این که آنان برای مفاد، چند هزار بار آستان بوسی کرده اند، روایت های مالی شان بخشی از ثبوت اند، اما با عدم درک واقعیت های افغانستان که حتی در تجربیات حضور نظامی خارجی، ناممکن است تحریف شوند، طیف ابله و احساساتی را سرعقل نمی آورند که خموشی های سرمداران شر و فساد، آگاهانه می باشند. زنده گی، حیات و ممات آنان وابسته به ثبات سیاسی و تحفظ واقعیت های افغانی ست.

قرار گرفتن در سنگر ضد افغانستان و افغانان، تقابل با همین واقعیت هاست. بنا بر این، بحث های افغان ستیز، به معنی دشمنی های بی جا با عامه ی مردم می شوند.

اگر توان اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گروهک ها در حد گروه ها شمرده شده است، پذیرفتن این منطق اهم می شود تا بدانند برای حمل و نقل بیشتر، به توانی نیاز دارند که از حد آنان بسیار بلند است. به اصطلاح آن هموطن کوهستانی، از هراس با بادیگارد به تشناب می روند، اما دم از فتح مریخ می زنند.

وقتی ما(عامه ی ملت) در عقب تحفظ افغانیت ایستاده ایم، بهتر نیست با مرور گذشته، سر عقل بیایند که حاکمیت سقوی دوم با تمام مزایای

(c) ketabton.com: The Digital Library

انحصار دولتی و حمایت خارجی، کجا بیش از ۵ درصد شد که حالا صدای خر-آسانی، همه گیر شود! مفاد و امتیاز ما در بقای نام های افغانستان و افغان است، بنا بر این، این ها باقی می مانند.

بی جا نیست توضیح دهیم طی یک دهه ی اخیر، بازخوانی اصالت ها، ضرورت تغییر نام دره ی پنجشیر را نیز به میان آورده است. خلاف تصور که نام پنجشیر را با یک داستان کودکانه و واهی گره می زنند که گویا سلطان محمود غزنوی با آن همه دیو و پری، از سر ناگزیری، محتاج تنی چند می شود که در شمار پنج، اما در یک کار خارق العاده، یک بند آبی از همان انواع خیالی را ترمیم می کنند. بنا بر این، منطقه ی کجکن، شبیه «گنده بافی های شاهنامه ی فردوسی»، پنجشیر شده است.

صرف نظر از این که در جغرافیا های تاریخی، صورت اصلی پنجشیر، پنجهیر یا پنجهار آمده، اما حقیقت اکثریت غیر تاجک آن که در حوزه ی فرهنگ پشه یی و نورستانی قرار دارند، افزون بر حساسیت اکثریت مردم افغانستان در برابر شهرت پنجشیری، احیای نام کجکن(وصف پشه یی) آن را ضروری می سازد. ناگفته پیداست که نقش های منفی بعضی از مردم این دره، به ویژه تاجکان آن که بیشتر پریانی و از ناقلین بخارا استند، در خیانت های چهل سال اخیر، انحصار قدرت، افغان ستیزی ها و پشتون ستیزی های وقیح، اکثریت مردم افغانستان را در برابر نام پنجشیری، بسیار حساس ساخته اند. آنان در یک رذالت دیگر با چاپ کتاب «ما همه افغان نیستیم!» که به نام یک پنجشیری(غلام محمد محمدی) دهن گنده گی های چند درجن شوونیست و فاشیست تاجک را نثار پشتون ها کرده اند، ضمن تخریب پل های عقب، از خط سرخ نیز گذشته اند. آن جنایت غیر اخلاقی را هیچ پشتونی فراموش نمی کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در کتاب «ناگفته های ارگ»، اسناد، دلایل و شواهد زیادی ارائه شده اند که تاجکان سهیم در دولت در حالی که با کیفیت زیر صفر، عمل می کردند، بیش از همه در قدرت بودند و از آن بهره ها بُرده اند. شوربختانه تمام آن را نیز مدیون نام ها و اعتبار افغان، افغانستان و لطف بزرگان پشتون استند.

شوونیست های تاجک(عمدتاً ستمی) با استعانت از حضور تاجکان پنجشیری در قدرت، دهن گنده گی ها را به سطح ترک ستیزی، اسلام ستیزی، عرب ستیز و ستیز با کُل اقوام افغانستان نیز رسانده اند. در این اواخر، نام منطقه ی تاریخی دره ی هزاره را که مردم آن از قوم هزاره استند، گویا این که بینی بلند دارند، به «دره ی آبشار»، تغییر داده اند. به این دلیل نیز عامه ی مردم پنجشیر را که فارغ از تعصب اند با اثرات و تبعات تبعیض، مواجه می سازند.

من بار ها از مردم شریف پنجشیر و دوستان عزیز پنجشیری ام شنیده ام که شکوه کرده اند در زمان نیاز و تقاضا به کار، اگر با غیر همولایتی های خود مواجه شوند، از هر قوم و طبقه ای که باشند، آنان را به نام پنجشیری، طرد می کنند. این حساسیت به قدری ست که بعضی پنجشیریان با تذکره های کابل و ولایت پروان مراجعه می کنند و در موارد بسیار، سعی کرده اند شهرت پنجشیری خود را مکتوم نگه دارند.

هنگامی که مصروف کسب تحصیلات عالی در پوهنزی ژورنالیسم پوهنتون کابل بودم، یک برادر ویس برمک(سریر) همصنفی ام بود؛ هرچند پس از رشته بندی، من به بخش رادیو- تلویزیون و او به بخش مطبوعات می رود، اما در جریان مضامینی که هر دو بخش ناگزیر بودند فرا بگیرند، یک جا می شدیم.

یادم می آید شهرت خانواده گی برمک ها خیلی جالب بود. وقتی حاضری خوانده می شد، خطاب «سریر ولد مستری شاه بچه!»، همصنفی ما را خجل می ساخت. مستری شاه بچه، نام پدر ویس برمک

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. با آن که کار- هرگز عیب نیست، اما بعضی شهرت ها باعث خنده و مزاح می شوند. جالب تر این که مردم کجکن، از قدیم به کار های سنگین، اشتغال داشتند. علامه محمود طرزی در خاطراتش می آورد که در زمینه ی حمل و نقل، به خصوص دولی های زنان و دختران که آن زمان «جاپان»(اصلاً شاید جابان باشد) نامیده می شدند، پنجشیریان معروف بودند(می توان میزان مخالفت و توهین به او را در میان شوونیستان تاجک، از این جا نیز درک کرد).

با توسعه ی صنایع موتر، موترسایکل و بایسکل در مناطقی که تاجکان پنجشیری تجمع داشتند، انحصار کامل ورکشاپ ها، پنچرمینی ها، موترشویی ها و بایسکل سازی ها در اختیار همین مردم، قرار می گیرد. این مشاغل به حدی در میان آنان ریشه دوانده اند که حتی پس از حضور اکثراً مصنوعی در جهاد و سرمایه گذاری های کلان روس ها در تشهیر یک آدم معمولی چون مسعود و بالاخره دست یافتن اکثر هم‌ولایتی هایش به گنج های دولتی، هنوز هم اکثر تاجکان کجکن، انحصار کامل مشاغل قبلی خود در افغانستان را حفظ کرده اند. منتها با این تفاوت که با استفاده از پول های اکثراً باد آورده، حرام، نامشروع و سیاسی، صنایع قبلی را مدرن می سازند.

شرح تصاویر:

راهپیمایی بقایای ناقلین بخارا در دره ی کوچک کجکن/ پنجشیر. از شعار های مزرورانه پیداست که علیه پشتون ها دهن کجی کرده اند، اما افزون بر این حقیقت که همچنان با اعمال چنین برنامه هایی خواهان حفظ فشار بالای پشتون های تکنوکرات اند تا مانع انحصارات شان نشوند، یک عمل خیلی زشت و ضد تمامیت ارضی نیز در این تحریک، دیده می شود.

در واقع پس از کاهش ارزش بازار های جهاد و به اصطلاح مقاومت، جلب سرمایه گذاری های خارجی برای تبارز سیاسی تا دشمنان ما در

(c) ketabton.com: The Digital Library

قدرت بمانند، به جای خطرناک تر نیز می رسد. با این راهپیمایی، همچنان پیام گذاشته اند که منطقه ی کجکن، کاملاً مستعد سرمایه گذاری هایی ست تا از این مجرا، به خصوص ایران، به منافع ملی افغان ها، دخول کند. یا شاید خیلی بدتر از این که من یقین دارم، پیام فرستاده اند که از این درز ها هم می شود افغانستان را تجزیه کرد. در بازی های استراتیژیک، این عمل، به درد کُل طرف های درگیر منطقه ی ما می خورد.

اگر جای خالی نمی داشتیم، هیچ دشمنی قادر به نفوذ به خانه ی ما نبود. اگر بنیادگرایی اخوانی به اوج نمی رسید، پاکستانی ها با کدام حربه، خانه ی ما را خراب می ساختند؟ شاید در نوعی که جدیداً ظاهر شده، بتوانند همچنان نفوذ خود را حفظ کنند. من شک ندارم که اکثر افراد نمایان در تصویر، در پُست های دولتی افغانستان هم کار می کنند.

مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

- انتقاد ناقص

هیچگاه به پدیده ی «ناقص العقل»، باور نداشته و ندارم؛ زیرا اگر از اختلال های مادرزادی و عوارضی که باعث آسیب فزیکی می شوند، بگذریم، جنسیت انسان در زن و مرد، کامل آفریده شده است.
تحریف دین و استفاده ی سوء از آن، گاه باور هایی را تعمیم می دهد که با هیچ عقل و منطقی جور در نمی آیند. در جامعه ی ما معروف است که «مردم افغانستان، نصف قرآن را قبول ندارند!» این هجو، بیشتر به این خاطر است که رسوب فرهنگ های قبل از اسلام یا شاید عادات مردمانی که مثلاً با حضور اجتماعی زن، مخالف بوده اند، به خاطر نهادینه گی زن ستیزی، به جعل و تحمیق مردم، رو آورده اند؛ اما استثنا نیز یک حقیقت مسلم است.
من پدیده ی ناقص العقل را با استثنا، برای بعضی ذکور و اناثی می پذیریم که اگر مشکل مادرزادی نداشته باشند، یا به اثر حادثه ای معیوب نشده باشند، حتماً عقب مانده گی فرهنگی دارند و از آن، اشمئزاز تعصب قومی شان بیرون می شود. به تبصره و قضاوت زیر، توجه کنید!
«وقتی ظهیرالدین محمد بابر جانشین پدرش شد، فقط ۱۴ سال سن داشت و دو برادر ناتنی و عمو و مامایش از سویی و حکمران مقتدری چون شیبانی خان از سوی دیگر او را تحت فشار قرار داده بود. او توانست با عزم و اراده و کاردانی اش نه تنها افغانستان امروزی و هندوستان بزرگ دیروزی را فتح کند، بلکه امپراطوری بسیار مقتدر و قانونمندی ساخت که پس از وفاتش تا ۳۰۰ سال دوام آورد و اگر کمپنی هند شرقی بریتانیای کبیر آنوقت نمی‌بود، شاید تا حالا دوام می‌آورد. ظاهر شاه ۴۰ سال تمام حکومت کرد و ۱۸ سال داشت که جانشین پدرش شد. او ۱۰ سال بعد که می‌توانست اداره‌ء ملک و ملت

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود را به دوش بگیرد، اگر در ده سال نمیتوانست، در ۲۰ سال که می‌توانست! ظاهر شاه یک مرد عیاش و بیخرد و بی‌تدبیر بوده که به حساب میراثی از پدر خاین و خودفروخته‌اش پادشاه شد، ورنه شاید لیاقت مدیریت یک اداره را هم نداشت! دفاع از این شاه خواب بُرده که در تمام ۴۰ سال سلطنتش هیچ آبادانی و تمدن و پیشرفت را نصیب ملک و ملتش نکرد، هیچ چیزی جز قومگرایی نمیتواند به حساب آید!»
گند تعصب قومی از این تبصره ی یک ناقص العقل، بیرون می شود. آوردن نام چنین موجودات در شرایطی که امثال پدرام ها علناً دهن گنده گی های مجوسی را مستند می سازند، شاید باعث اخراج او از کارش شود.
من می دانم که به اثر روشنگری های ما بعضی از همتباران مسوول در حکومت، از چند سالی ست که «باخاصیت» شده اند و در قبال این موارد، با حذف و بیرون انداختن نیز پاسخ می دهند، اما چنانی که گفتم اگر ستمی گری را با تمام قباحت آن تحمل می کنیم، به اصطلاح با پارس کردن یک سگ دیگر هم دریا مردار نمی شود! بگذارید یک ناقص العقل دیگر به اصطلاح نویسنده که تمام ادارات فرهنگی ما بیشتر به خاطر کار اداری آنان پُر است(کمیت) و اگر خوان افغانستان نباشد، با تمام القاب فرهنگی، نه خود و نه کار شان بیرون از کشور، دو توت ارزش ندارند، از نان نیافتد.
هدف این است که مدعیان فرهنگ در افغانستان، هر چه زور می زنند، باز هم زیر فشار تاریخی خم می شوند که می بینند به اصطلاح قبیله گرایان در تمام جغرافیایی به وسعت هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان تاریخ گذاشته اند و افغانستان با ماهیت سیاسی، سهم دولتداری آنان است و می ماند. زیر چنین فشار مضاعف، آن چه قبل از افغانستان داریم، آن قدر حقیر و ناچیز اند که اگر تمام دنیا نیز سرمایه گذاری

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنند، فقط خاک برداری ویرانی هایی که تنها میراث مغول است، هرگز مرفوع نمی شود.
با تنقیدات غیر اخلاقی یا نمونه ی ناقص العقلی که آوردم، چنان نابخردانه می نویسند و می گویند که اگر خبره گان ما وقت می گذاشتند و جهت رفع فرهنگ های غیر اخلاقی تنقید، کار می کردند، حالا چند هزار گندنامه ی ناقلینی منتشر نمی شد که هرچند تعدادی به نام فرهنگی و نویسنده مشهور اند، اما بدتر از یک بی سواد و نادان می نویسند و انتقاد می کنند.
در حوصله ای که این جا می گذارم، برای این که ذهن خواننده ی افغان بازتر شود و هم متوجه اعتراض من بر تخلیقات ناقص العقل ها شوند، عطف توجه می دهم که افراد تاریخی، زاده و تابع شرایط خودشان استند. بنا بر این باید با درنظر داشت روزگار خودشان تنقید شوند.
در مورد مغولان/ گورگانیان یا موسس این سلسله(ظهیرالدین محمد بابر) چه می دانید! شخصی از اعقاب مغولان وحشی که پس از مرگ پدرش در فرغانه در آسیای میانه، در خانه جنگی ها درمانده شده بود، پس از آن که محمد خان شیبانی، تمام آنان را بیرون می اندازد، وارد افغانستان می شود. در آن زمان در افغانستان، فترت طولانی، آغاز شده بود. به اثر وحشی گری های مغولان و بقایای تیمور لنگ، اکثر ساحات کشور ما فاقد قدرت های نیرومند بودند.
بابر پس از فرار از آسیای میانه، یک بخش افغانستان را در حالی اشغال می کند که هیچ نیروی مرکزی قوی، جلو او وجود نداشت. پس از این حضور، تاریخ فتور ۲۴۰ ساله ی کشور ما تحت سیطره ی شیبانی های آسیای میانه، صفویان ایران و مغولان هند نیز آغاز می شود. به تایید تاریخ، این ۲۴۰ سال، از بدترین تواریخ کشور ماست. در این مدت،

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان- شاهد جنگ های خونین و طولانی سه قدرت منطقه یی می باشد.

بابر پس از تصرف مفت و مجانی بخش هایی از افغانستان، به هند می رود. معاصر او در هند، سلطان ابراهیم لودی، آخرین پادشاه پشتون این سلسله است. ابراهیم لودی، به شهادت تاریخ، هرچند مرد دلاور بود، اما بی خرد. جالب است بدانیم نبود ذهنیت های ناسیونالیستی در آن زمان، بابر را در زمینه ای توفیق می بخشد که بخشی از پشتون ها ناراض دربار هند که به رسم آن روزگار، برادر مسلمان را نسبت به برادر قومی، ترجیح می دادند، بابر فراری از آسیای میانه را کمک می کنند تا در جنگ پانی پت، ابراهیم لودی یا قومی خودشان را شکست دهد.

این شکست، آغاز زوال قدرت سیاسی پشتون ها در هند نیز است؛ هرچند پس از مرگ بابر، شیرشاه سوری/ پشتون، تمام مغولان را بیرون می اندازد، اما آسیب پذیری ریشه های قدرت سیاسی پشتون ها در جامعه که در زمان بابر، صورت گرفته بود، اسلاف شیرشاه را از عمقی محروم می کند که طی یک قرن تبارز سیاسی پشتون ها در هند، حاصل شده بود. بنا بر این، بازمانده گان شیرشاه سوری نیز دچار جبر تاریخ می شوند و هندوستان، شاهد یک جریان غیر بومی دیگر می شود که اگر منظر مدنی و فرهنگی دارد، بیشتر قدرت فرهنگی هند است که حتی وحشیان آسیای میانه را آدم می سازد.

چنان چه یادآوری کردم، افغانستان در عصر گورگانیان هند، شاهد بدترین تواریخ است. در این مدت در کشور ما، هیچ نوع مرکزیت مهم فرهنگی، سیاسی، عمرانی و اقتصادی تبارز نمی کند. می شود گفت بخشی از افغانستان، نوکر شیبانی ها، بخشی نوکر صفویان متعصب و شیعه و بخشی نوکر مغولان هند بوده است. آن سه قدرت در افغانستان، فقط به مصاف هم می آمده اند و با سربازگیری و اخذ مالیه، دارایی های ما را در جای دیگر، مصرف می کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از تمام دوران تسلط گورگانیان در افغانستان در ۲۴۰ سال، فقط یک چهل زینه در کندهار، چند مسجد، عمارت و باغ حقیر در کابل، چیز زیادی وجود ندارد. در همین مدت، شاهد هیچ مثال قابل وصف مدنی از سوی شیبانی ها و صفویان هم نیستیم. برعکس ظلم ها و ستم ها باعث می شوند تا نه فقط نهضت های پشتونی در شرق و غرب، به ایجاد افغانستان مستقل کمک کنند، بل تنفر مردم از فساد حاکمیت های مذکور، دشمنان را با سقوط مواجه می کند.

رستاخیز کندهار، صفویه را سقوط می دهد و با نبرد های خونین پشتون ها علیه مغول، این سیطره ی خبیث، به داخل هندوستان، عقب زده می شود. با ظهور امپراتوری احمدشاهی، مغولان حتی مدیون پشتون ها می شوند(نجات از قدرت هراس آور مرهته های جنوب هند). پادشاهی آنان، توسط اعلی حضرت احمد شاه ابدالی، ابقا می شود.

از سلسله ی مغول، بعضی بنا های مشهور چون تاج محل وجود دارند که به مصداق حاصل تمدن های خونین، اگر تفسیر شوند، قباحت های تاریخ اند. این محل و امثال آن که در برابر عظمت فرهنگی هند(معابد و کاخ های باشکوه با مهندسی های پیچیده ی قبل از گورگانیان) خیلی حقیر اند، همانند اکثر میراث های گذشته، تاریخ خونین نیز دارند. اکثر این بنا ها با ظلم ها و چپاول دارایی های مردم، ساخته می شدند. معروف است که پس از ساخت تاج محل که ۲۰ سال به طول انجامید، یک دست و یک پای تمام معماران آن را قطع می کنند تا نتوانند نمونه ی دیگرش را بسازند. آری... این چنین بود برادر:

برده گان، ۸۰۰ میلیون تخته سنگ بزرگ را از اسوان، همان جایی که سد معروف اسوان را ساخته اند، به قاهره آورده اند و ۹ هرم ساخته اند که شش تا کوچک است و سه تای دیگر بزرگ که شهره ی جهان اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۸۰۰ میلیون سنگ را از فاصله ی ۹۸۰ کیلومتری به قاهره آورده اند و روی هم چیدند و بنایی ساختند تا جسد مومیایی شده ی فرعون و ملکه را زیر آن دفن کنند...

برای تصور قطر و وزن سنگی که سقف را تشکیل می دهد، کافی ست بدانیم جنسش از رخام است. چندین میلیون قطعه سنگ بزرگ را تا نوک اهرام، روی همین سقف چیده اند و این سقف، ۵ هزار سال است که این وزن را تحمل می کند.

از آن همه کار، از شاهکار های چنان عظیم، دچار شگفتی شده بودم که در گوشه ای به فاصله ی ۳۰۰-۴۰۰ متری، قطعه سنگ هایی را دیدم که متفرق برهم انباشته شده اند. از رهنما پرسیدم: آن ها چیستند؟ گفت: چیزی نیست! مشتی سنگ است. گفتم این ها نیز سنگ های انباشته برهم اند و چیزی نیست! می خواهم بدانم که آن ها چه هستند؟ گفت: آن ها دخمه هایی هستند که چندین کیلومتر در دل زمین حفر شده اند. پرسیدم: چرا؟ گفت: سی هزار برده، سی سال سنگ های چنان عظیم را از فاصله ی هزارکیلومتری، به دوش می کشیدند و گروه ها گروه، زیر این بار سنگین، جان می سپردند. هر روز خبر مرگ صد ها نفر را به فرعون می دادند، اما... چون وجود برده گان ارزان، بی نیاز شان می کرد، بی اندکی ترحم، اجساد لهیده ی برده گان را به گودال ها می ریختند و برده گان دیگر را به سنگ کشی می گماشتند...

چه قدر به آن عظمت و هنر و تمدنی کینه دارم که همه آثار عظیمی که در طول تاریخ، تمدن ها را ساخته اند، بر استخوان های اسلاف من ساخته شده است. دیوار چین را پدران من بالا بُرده اند و هر که نتوانست سنگینی سنگ های عظیم را تاب بیاورد و درهم شکست، در جرز دیوار گذاشته شد. دیوار چین و همه دیوار ها و بنا ها و آثار عظیم تمدن بشری، این چنین به وجود آمدند.» (آری... این چنین بود برادر،

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور علی شریعتی، به کوشش ناصر باغبان، انتشارات چاپ بخش، نسخه ی الکترونیک، سال ۱۳۸۶ش، صص ۳ و ۴)

در سالیان اخیر، نفرت عمومی مردم هند از میراث مغولان/ گورگانیان، به حدی ست که تقریباً اکثر جغرافیای عمرانی آنان در هند که شکوه تاریخی ندارند، در توسعه هایی شهری، از میان می روند. تغییر نام های عصر مغولی، به یک اصل پایدار جامعه ی هندی، مبدل شده است. هندیان، اگر از انگلیس ها هر قدر هم ناراض باشند، در یک مورد، بسیار راضی اند. پس از ختم استعمار انگلیس و با وجود تحدید ارضی هندوستان، اما اکثریت هندو، صاحب کشور خودشان می شوند.

بیش از ۵۰۰ سال از عصر یابویی گذشته است که از میراث فرهنگی شان در افغانستان، باغ بابر بیشتر به این خاطر مشهور می باشد که اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان با افزودی هایی بر آن، آن جا را که در واقع قبرستان گورگانیان بود، به باغ تبدیل می کند.

هرچند دودمان بابر اکثراً در هند دفن شده اند، اما بابر و چند کُره اش به دلیل عدم عادت با گرمای هند، هر باری که دچار جل زده گی یا گرگ(به فتح گ) می شدند، به جایی می آمدند(افغانستان) که هیچ چیز قابل ملاحظه از مثال های میراث تاریخی(اکثراً ابنیه) شان در هند در آن نساخته اند.

سلسله ی مغولی هند که بابر را موسس آن عنوان می کنند نیز در شانس های عجیب تاریخی به اصطلاح آن ناقص العقل، سه صد سال دوام می آورد.

اعلی حضرت شیرشاه سوری که از قبیله ی کاکر قوم پشتون است، پس از شکست دادن همایون(پسر بابر) او را در حالی بدرقه می کند که از میان چندین هزار سپاه مقتول، مجروح و اسیرش، تک و تنها خود را با یک نیکر/ زیرپوش به دریا می اندازد و به سمت صفویان، فرار می کند. شاه پشتون که خود این منظره را تماشا می کرد، به قدری

(c) ketabton.com: The Digital Library

احساساتی می شود که آن را در یک شعر زیبای دری افغانی، چنین بازتاب می دهد:

خدایا! توانا و توانگر تویی
توانای درویش پرور تویی
فرید حسن را تو شاهی دهی
سپاه همایون به ماهی دهی

پس از کمک صفویان به همایون که با قبول مذهب شعیه و نوکری به آنان، به قدرت در هند برمی گردد، مغولان فقط تا عصر اورنگزیب به اصطلاح عالم گیر یا آن شاه متظاهر مذهبی که بار ها از سوی خوشحال بابا، هجو شده است، قدرت نسبتاً مرکزی و خوب داشته اند. این مدت، فقط ۱۷۷ سال با تمام دشواری قیام های مردم و اقوام به همراه بود. به خصوص ستیز خونین پشتون ها که باری در جنگی در لغمان، چهل هزار مغول را به دوزخ می فرستند.

پس از اورنگزیب تا شهزاده علی گوهر/ شاه جهان سوم، قدرت مغول ها پی هم تضعیف می شد. در یک شانس تاریخی دیگر که پس از همایون، نصیب این سلسله ی نحس شده است، احمدشاه بابا(رح) با شکست نیرو های متحد مرهته و حامیان شان در جنگ عظیم و خونین پانی پت، بقایا بابر را ابقا می کند. این لطف و خیرات، این سلسله را یک قرن دیگر نیز در هند برجا می گذارد. بالاخره پس از قیام افسران اردوی هند در سال ۱۸۵۸م که به علت شکست قشون متجاوز انگلیس در جنگ اول افغان و انگلیس بود، هرچند یک ماه پایتخت دهلی را به دست می آورند، اما باز هم یکی از بقایای جیره خوار بابر را بر تخت می نشانند.

بهادر شاه دوم یا آخرین کره ی بابر در هند که تحت قیومیت انگلیس ها به سر می برد، یک ماه به لطف آزادی خواهان هند که از پیروزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغان ها الهام گرفته بودند، قدرتی را لمس می کند که فقط با چند شانس تاریخی در حدود ۳۰۰ سال، دوام آورده بود.
انگلیس ها پس از سرکوب قیام افسران هند، دهلی را دوباره اشغال و آخرین کره ی بابر را نیز به یانگون در کشور برما، تبعید می کنند. این گونه، فسادی که به اثر فساد دربار لودیان هند، رونما شده بود و یک گروهک آواره را بر دوش مردم هند، تحمیل می کند، برای همیشه به زباله دان تاریخ، پرتاب می شود.
بیش از ۵۰۰ سال میان زنده گی یک یابوی تاریخی با یک انسان واقعی، شریف و با عزت(اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح) فاصله است. یکی در عصری زنده گی می کرد که بدون نگرانی از تعقیب عدلی و قضایی جنایات بشری و آدمکشی، اگر هوس می کرد و موفق می شد، می توانست از خانواده ها تا خانمان مردمان جا های دیگر، هستی ها را برباد دهد؛ اما مرحوم ظاهر شاه در عصری تاریخ گذشت که یک خراش عادی، جزو دوسیه های جنایات بشری محسوب می شد؛ هرچند پس از سلطنت و جمهوریت شهید داوود، جنایات حزبی و تنظیمی، روزگار امثال بابر ها را تداعی می کردند، اما این باعث نمی شود تا به یک شخصیت قرن بیست، به گونه ای انتقاد کنیم که چرا لشکرکشی نکرده است!
در اوزبیکستان، مجسمه ای از تیمور لنگ را برپا کرده اند و بر آن، افتخار ها می کنند. عیناً شبیه برداشت هایی که از کوروش به اصطلاح کبیر می شوند، اما هیچ کس از خودش نمی پرسد که این کشورگشایان، چرا خانمان دیگران را برباد داده اند؟ منشور مسخره ی به اصطلاح حقوق بشر کوروش را در حالی قبول کنیم که این وحشی، ده ها کشور را اشغال کرده بود! یکی بپرسد کدام عقل می پذیرد که در میان ده ها ملت دربند، آزادی- معنی می دهد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

تورق تواریخ مغولان و تیمور لنگ، اگر وجداناً آن ها را بخوانیم، چند قرن پس از آن روزگار هم ما را به گریه وامی دارند که با ویرانی ها و کشتار ها، چه بلایایی را بر میلیون ها تن، روا داشته اند.

از مغولان وحشی، چیزی نمانده است، اما رنسانس بقایای تیمور لنگ که ده درصد ولایت هرات کنونی را هم در بر نمی گرفت و به شهادت تاریخ، فاقد رشد علوم بوده است، اگر جبران مافات مطرح شود، تا قیامت نمی تواند خساراتی را جباران کند که تیمور لنگ بر میلیون ها تن وارد کرده است. حالا فکر کنید که اگر افتخار بر آنان، تعصب قومی نباشد، چه معنی دارد؟

۱۸ سال اخیر، پُر از دهن گنده گی ها یا تنقیدات ناقص العقل های مذکر و مونثی ست که بدون کم ترین رعایت نزاکت های اجتماعی و اصل توازن، اما دهن پاره می کنند تا زمانی که خوب های این کشور، بد نشوند، می دانند جایی برای تقدس توحش باستانی، قدیمی و احزابی نمی ماند که در ۴۰ سال اخیر، روی آبا و اجداد مغولی، تیموری و بابری خودشان را سفید ساخته اند.

اعلی حضرت شاه محمد ظاهر(رح) که دوران سلطنتش با وجود عدم کفاف مالی و دشواری های سنتی مانع رشد، یکی از خوب ترین دوره های جهش مدنی، فرهنگی و سیاسی ماست، در سالیان زیاد سلطنت، در حالی که در حصار بزرگان خانواده بود، در جواب به این که چه کرده است؟ گفته بود «سال ها پس از من نیز نتوانستند تمام آن چه از خدمات سلطنت مانده بودند را تخریب کنند!». او به راستی که با پارس کردن سگ ها مردار نمی شود.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، رساله ی تحقیقی بسیار مهم «تاثیر پایدار فاجعهء مغول» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12903

(c) ketabton.com: The Digital Library

- بار دیگر، ارزش واکنش به موقع

خوشبختانه بیداری عامه، روی قضایایی اثر می گذارد که در معاملات نامشروع سیاسی، مختومه پنداشته می شدند. اعتراض جمعی مردم به بدترین آغاز به کار ولسی جرگه که همچنان سعی می شود یک تاجر فضلات را به نام رییس ولسی جرگه، تحمیل کنند، در این چندین نوبت ارزش واکنش به موقع، منافقان را سرجای خویش نشانده است. در این میان، همت زنان و دختران افغان که تنوع قومی نیز داشت، قابل ستایش می باشد.

با آن چه طرح و سناریو نوشته بودند و پول هایی که مصرف کرده بودند، انتظار داشتند برای استفاده های بعدی، به راحتی جلوس کنند، اما اعتراض منطقی و جدی مردم با حمایت از کمال ناصر اصولی، حتی اصحاب فساد را با چاقو کشی نیز سر جا نشاندند.

من می دانم که نماینده گان تنظیمی با خالی ماندن عرصه از رقیبان اصلی خویش(طالبان) چه بلا هایی را بر سر تکنوکراتان ترسو، آورده اند. اگر مهارت های سیاسی لازم، تحریک اسلامی طالبان را وارد ساختار دولتی می کرد، جرات افغان ستیزی از توان پدر اوباش ناقل نیز سلب می شد. به هر حال، نشان دادن اراده ی شعوری مردم در آغاز به کار ولسی جرگه، نوید بخش است.

بار دیگر ارزش واکنش های به موقع مردم، ثابت شدند. بر مردم ماست که با تداعی الگوسازی ها همچنان به خرد جمعی بیافزایند. اگر فشار موثر، ملی و غیر دولتی تقویت شود و با تمثیل افغانیت، دوباره قدرت کلیت ملت را نمایش دهند، امر خیر مهمی رونما می شود که روی شرایط سیاسی، تاثیر مثبت وارد می کند.

خوشبختانه حرکت های شعوری مردم، هرچند بطی، اما دقیق و سنجیده شده در برابر نارسایی ها، زشتی ها و ناهنجاری ها شکل می بندند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

موانع مردمی، حد فاصل ایجاد کرده اند تا فاصله ی سیاستگران ناکام و متهم به انواع خیانت ها و جرایم، از امکانات زیاد شود. به یقین که آگاهی های جمعی و بازتاب واکنش های به موقع آن ها در اصلاح ساختار دولتی، بسیار موثر می باشند.

در این اواخر تقریباً در برابر هر گونه زشتی ها و منش های سلیقه یی دولت، موج نارضایتی ها دامنیگر مسوولان می شود. خوب تر از همه اگر در برابر تقاضا ها و اصلاحات بی تفاوت بمانند، با کاهش حیثیت و پرستیژ خویش، جا را برای افغان هایی باز می کنند که حس می شود با تعویض اساسی چهره های ناکام سیاسی، تمام ساختار نظام را دوره بزنیم و در فرصت های نوبت «خود ما»، دست و آستین را بالا کنیم.

مسرت واکنش های به موقع مردم که زود ناهنجاری ها را دربر گرفتند، یک نوید خوش دیگر نیز دارد. ارزش آن ها ثابت شده است. امیدواریم این روند با گسترش به حدود کُل کشور، دایره ی مفاسد و فسادپیشه گان را تنگتر کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- بقایای شوم تاریخ

گزارش های زیادی منتشر شده اند که گروه های مختلف قومی از تاجکستان، اوزبیکستان، چچن، پاکستان و کشور های عربی در تنازع داخلی افغانستان، نقش مخرب و ویرانگر دارند.
اتباع کشور های شمال افغانستان، بیشتر با استفاده از زمینه های قومی، در میان غیر پشتون ها، فعالیت می کنند. اکثر طالبان بدخشان، تاجک اند. اویغور ها و چچن ها با عادت زنده گی در جغرافیای چین، اتحادشوروی پیشین و روسیه ی کنونی، همکاری با مخالفان مسلح غیر پشتون را ترجیح می دهند. روابط تنگاتنگ تنظیم های جهادی با استخبارات پاکستان، پای پنجابی و پاکستانی را در تمام جغرافیای افغانستان، کشانده است. ملا فضل الرحمن، قاضی حسین احمد و جنرال حمید گل، از خوب ترین دوستان مسعود و ربانی بودند و حتی احزاب شیعه، همانند حرکت اسلامی محسنی و شاخه های پیوسته به اکبری و خلیلی، روابط محکمی با پاکستان داشتند. موجودیت اقلیت قومی هزاره در کویته ی پاکستان، سهولت های سیاسی و اجتماعی حزب وحدت و احزاب شیعه ی افغانستان را نیز فراهم می آورد. حسین یاسا که برادر او از ماموران بلندپایه ی اردوی پاکستان است، با آنانی که جزو جامعه ی هزاره ی کویته ی پاکستان استند، نقش واسطه را برای محقق و امثال او فراهم می سازد.
در جریان جنگ های داخلی، اسناد تصویری زیادی وجود دارند که حزب وحدت مزاری و سایر شاخه های شیعه و هزاره، از سوی پاکستان از طریق اهل تشیع و هزاره گان کویته کمک می شدند و بر اساس این ارتباط، داد و ستد پاکستانی ها با جناح های اهل تشیع، حرف های پنهان نیستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقش ویرانگر تنظیم های جهادی در بربادی افغانستان، بدترین حضور ذهن مردم ماست که فراموش هیچ کس نمی شود. تقریباً با تمام تنوع قومی افغانستان از پشتون و تاجک تا اوزبیک و هزاره، همه در خیانت ها و ویرانگری های گسترده، نقش فعال و وابسته به خارجی داشتند. به استثنای آن اماکن و میادین جنگ که درگیری ها، خسارات وارده را مربوط به طرف های تهدید وانمود می کنند و در این میان، سهم جمعیت و شورای نظار، بسیار بلند است، تشخیص این که ساحه ای از سوی کدام گروه، بسیار آسیب دیده، آسان نیست.

در جریان جنگ های چند سال اخیر، نقش مخرب اتباع کشور های همسایه، اما به نام مسلح و طالب، به گونه ای رویداد ها را تحریف کرده است.

تحریف واقعیت ها در جوی که افغان ستیزی و پشتون ستیزی، عملاً از سوی بیگانه ها حمایت می شوند، اثرات سوء حضور اتباع خارجی را به زیان طالبان و مخالفان مسلح پشتون، رقم زده اند. همین اکنون، جریان داعش که سهم غیر پشتون های پاکستانی در آن بسیار کلان است، بیشتر به اثر امواج آن از سوی جنوب کشور، به عمد، پشتونی وانمود می شود. در این شکی نیست که آنان همکاران پشتون دارند، اما تجربه ی ما از گذشته نشان می دهد عوامل غیر پشتون با وارد کردن زیان های شدید به ساحه ی زنده گی پشتون ها، حس عاطفی و طبیعی ای را که حتی بی خاصیت ترین ها را تحریک می کند، ندارند. این محال است کسی منطقه ای را نادیده بگیرد که به ویژه در جوامع روستایی با فرهنگ پدرسالاری و احترام عمیق مذهبی و خانواده گی، نقش اثرگذار بر روح و روان او دارد.

در میان جناح های درگیر در افغانستان، ماهیت، رویکرد و خاصیت تعدی و نقش ویرانگر ایران و عوامل داخلی آن، هرگز پوشیده نیستند. به قول خود آنان، حوزه ی فرهنگی آشنای افغانستان و اقلیت قابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملاحظه ای از پیروان اهل تشیع که بیشتر هزاره، شماری پشتون و سادات نیز دارد، از زمانی که انقلاب اسلامی ایران، منجر به ولایت فقیه شده است، سهولت های سیاسی همسایه ی غربی را زیاد ساخته اند.
از رهگذر پیروان اهل تشیع، اکثر روحانیون اهل تشیع افغانستان، آموزش یافته گان قم، مشهد و کربلا اند. در میانه ی جنگ های اتحاد شوروی در افغانستان، حمایت گسترده ی ایران از احزاب شیعه که به جای جهاد، در جنگ های داخلی، نقش گسترده داشتند، طیف ستیزه گر و وابسته ای را زاده است که می توان به یقین گفت پس از خودفروخته گان پرچمی، ناقلین ستمی و اعضای جمعیت و شورای نظار، اما در منظر باور و آستان بوسی به ایران، بی نهایت وفادار اند. سال گذشته در ولایت بامیان، عده ی کثیری از روحانیون تشیع، علناً از خامنه یی حمایت می کردند و طیفی از سادات شیعه که با هزاره ها، رابطه ی خونی دارند، با طرح نفی هویت قومی هزاره، از تحمیل هویت اجباری می گفتند.
عوامل مذهبی ایران در افغانستان، به اندازه ای وقیح، زشت و وفادار اند که هیچ تفاوتی از رهگذر برداشت های حوزه ی قم در برابر اهل سنت ندارند.
دوستانم تعریف می کنند که روزی یکی از ملایان مشهور چنداول، آن قدر به مسلمان بودن اهل تشیع تاکید کرد که بالاخره به نتیجه رسید جز شیعه، کس دیگر، مسلمان نیست. این، دروغ نیست. جنگ های داخلی افغانستان ثابت کرده اند که با وجود تلاش های مسعود و ربانی برای ایجاد محور ضد پشتونی، اما شرکای شیعه ی آنان، زیر تاثیر باور های کاملاً ضد اهل سنت، امید های آنان را برباد دادند. گذشته از این که واقعیت های ستیز قومی، اقلیت و اکثریت نمی شناسند، بازیگری جمعیت و شورای نظار به جای قدرت تاریخی پشتون ها در افغانستان، به مزاج هیچ غیر پشتونی خوش نیست؛ زیرا آنان را مجموعه ی منسوب

(c) ketabton.com: The Digital Library

به اقلیتی می دانند که در افغانستان، فاقد ارزشمندی تاریخی شمرده می شوند و ظرفیت ناچیز بشری آنان، به نام فارسی زبان، بزرگ نمایی شده است.

در آغاز این مقال آوردم که سرپوش نام ها، واقعیت های زیادی را تحریف کرده است. بر این اساس، هرچه از عوامل مخرب صورت می گیرد، در وهله ی اول به نام طالب، صبغه ی پشتونی می دهند.

آخوندی از عوامل ولایت فقیه در ایران که در نمونه های شبکه های اجتماعی، کم نیستند، اما با رویکرد کاملاً متفاوت، از زمانی که محقق خودفروخته در رسانه ها، بحث نفی هویت ملی را دامن زد، با جراتی که در این طیف(روحانی) کم پیدا بود، قسم دیگر تخلیقات گنده گی را به نمایش گذاشته اند که با مراجعه به این نمونه، بقیه را به شما واگذار می کنم.

اصلیت عوامل وابسته به ایران، از تمام ظواهر گروه ها و افرادی شناخته می شود که همانند آخوندی که شاید در سوراخی در کابل، پنهان شده است، از دست آویز طرد هویت ملی، اما در کمال حماقت استفاده می کنند.

افراد وابسته به گروهک های اقلیت های قومی که از رهگذر مشی زشت پشتون ستیزی، در همه جا به منگنه افتیده اند، از این که در بحث سهمیه ی قومی که از مبتکران آن اند، می بینند توزیع تباری، شایسته سالاری را زیر سوال می برد، می نالند که چرا چنین شد؟ زیرا در خلای قانونمندی، جای هزاران جوان مستحق پشتون را پُر کرده بودند.

آنان در نوع جدید بهتان و افترا، روی حساسیت مسئله ی هویت ملی، اما به نام جعلی، عملاً ماهیت فرهنگ تعدی ایرانی را نمایش می دهند و در تضاد آشکار با این برداشت، با وصله ی آن به نام هویت پشتون، جوسازی می کنند تا هویت کسانی پوشیده بماند که به نام مخالف مسلح، اما متاسفانه با پرچسپ طالب، پشتون وانمود می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصاویری که ضمیمه ی این مقاله می شود، چهره ی آخوندی را نشان می دهند که روی دوگانه گی تضاد و تناقص، از مدتی ست طیف دیگر افرادی شناخته می شوند که با دامن زدن به مسایل قومی، بی هیچ شرم و حیا، به بیگانه خدمت می کنند.
سم پاشی های گروهک های مذهبی، کمتر از گرایشگران بیمار قومی نیستند. کاسه لیسان و زاده گانی که دور قم و مشهد، کلان شده اند، خیلی بدتر از آن لاییکانی می شوند که حداقل با فاصله از دین، از صدور فتاوی دروغین، عاجز اند.
در مثالی که آورده ام، رو آوردن به فرهنگ افتراء و بهتان به منظور تفرقه و ایجاد تعصب، نشان می دهد ادبیات مستعمل عداوت پیشه گان دون داخلی که از تمام مزایای دیموکراسی غربی می خورند، اما برای روحانیت مرتجع بیگانه کار می کنند، ما را هشدار می دهد که در سلسله ی شناسایی عوامل بیگانه، این نمونه را نیز شامل فهرست تسویه ی حساب کنیم. وقاحت این آخوند به اندازه ای ست که از تعبیر قومی نام ملی افغان، از حادثه ای که هرگز نو نیست(تخریب پایه های برق) برای ایجاد نفرت ضد پشتون ها، بهره برداری می کند. در متنی که از او می خوانید، آلزایمر این شخص، کمتر از جهال سقوی نیست. به نام افغان، مسوولیت بدبختی هایی را پشتونی می سازند که اگر از اینان پرسان شود، روی کدام منطق، اعضا و جوارح یک حزب سیاه تاریخی(وحدت) را اقدس می سازند، اگر صبغه ی قومی نباشد، حیران می مانند که اینان چه کرده اند؟
بخشی از جامعه ی قومی این آخوند، از کارنامه ی احزابی همانند وحدت، می شرمند. تلاش های آنان برای کسب آموزش و ایجاد ظرفیت های سالم، نشان می دهند که طیف دیگر شان، منطقاً متوجه شده اند با اعتقاد به جانوران قومی، محال است کسی حتی نقد موثر آنان را بپذیرد. روی این ملحوظ، فاصله از محور های شر، خیانت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنایت، جوانان زیادی از اقلیت های قومی را انگیزه می دهد برای امنیت شغلی، کار و زنده گی، از تجربه ی ننگین احزاب چپی و راستی، روزتاررروز کنار بکشند.

طویل ساختن این مقاله، به منظور ارائه ی پاسخ به یک جاهل، مشکل نیست. حتی با نیش هجو و گزند ادبیات زشت نیز می توان آنان را عقب زد، اما بهتر می بینم با آوردن چند تصویر از گذشته ی تجربه ی تاریخی گروهکی که همانند این آخوند بی انصاف، اگر می خواهد فراموش کند، ما فراموش نمی کنیم که قیمت حضور سیاسی و تاریخی آنان برای افغانستان، چه بود؟ کدام گروه در قساوت و بی رحمی و جنایت، پشت همه را لرزانده است و انحصارات تعصب آنان، حتی جهال سقوی و ستمی را ناراحت می کند که روز و شب، به نام اکثریت فارسی زبان، خواب می بینند.

به تصاویری از تجربه ی تلخ تاریخی گروهکی بنگرید که حالا نمونه هایی از آخوند های دهن گشاد و هتاک منسوب به آنان، به نام «بابه» و «شهید صلح»، روی تاریخ نگاری جعل و تزویر را سیاه ساخته اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

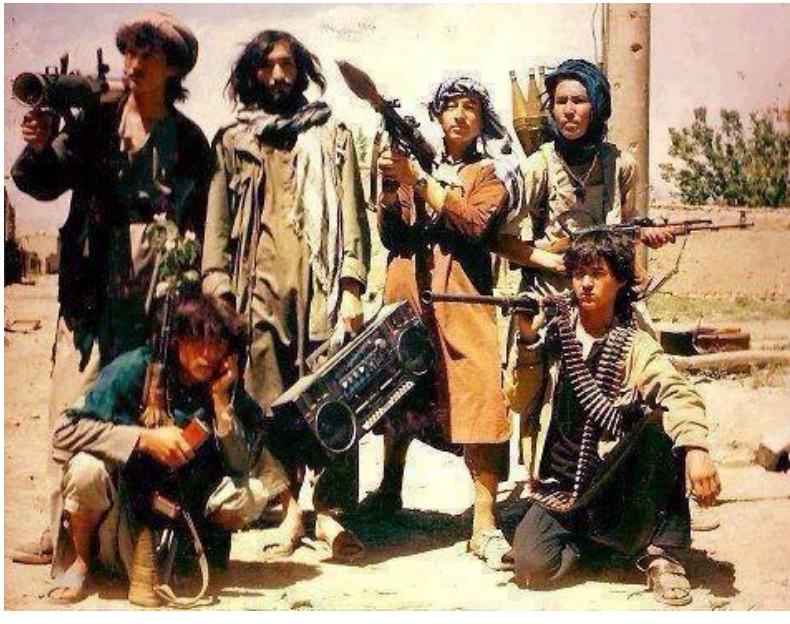

(c) ketabton.com: The Digital Library

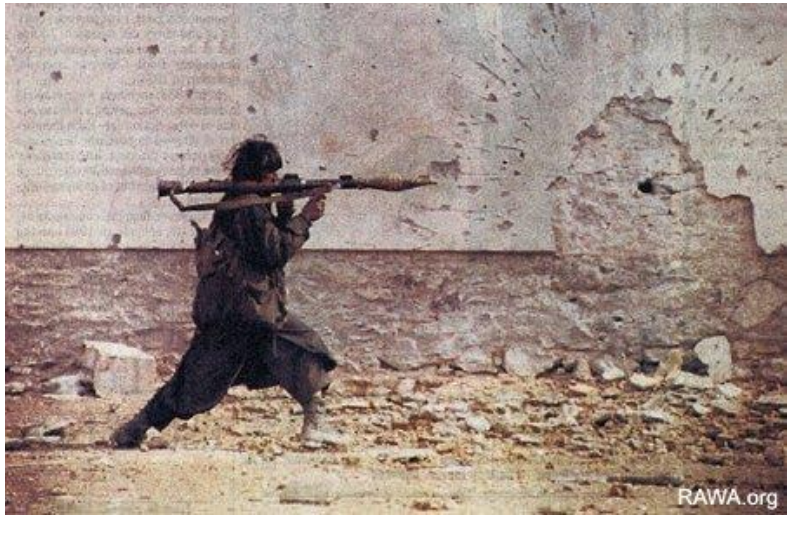

(c) ketabton.com: The Digital Library

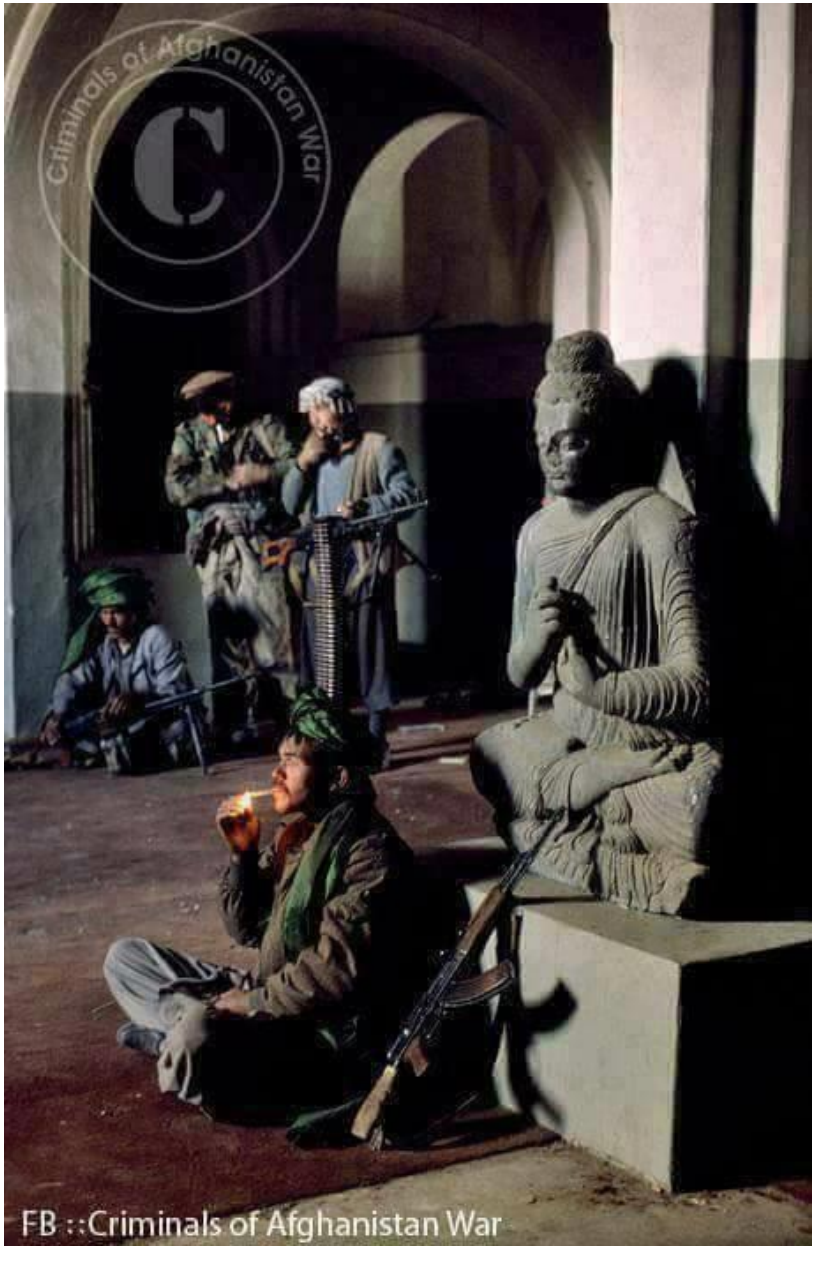

(c) ketabton.com: The Digital Library

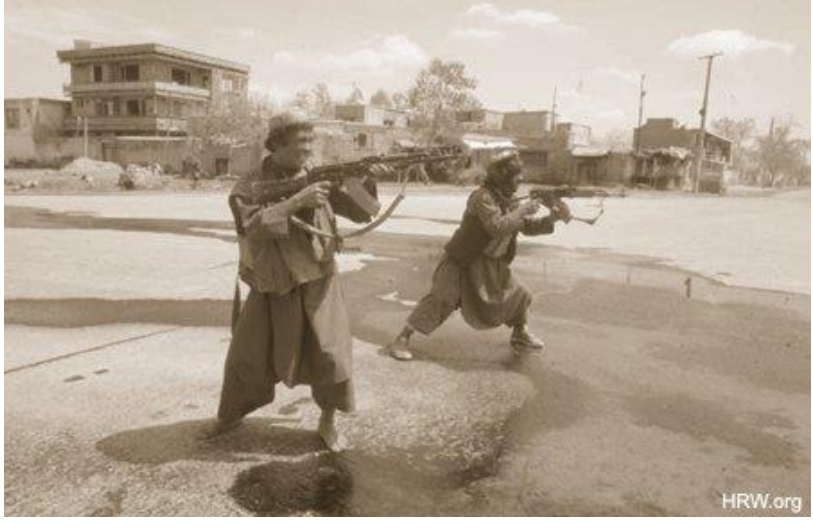

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

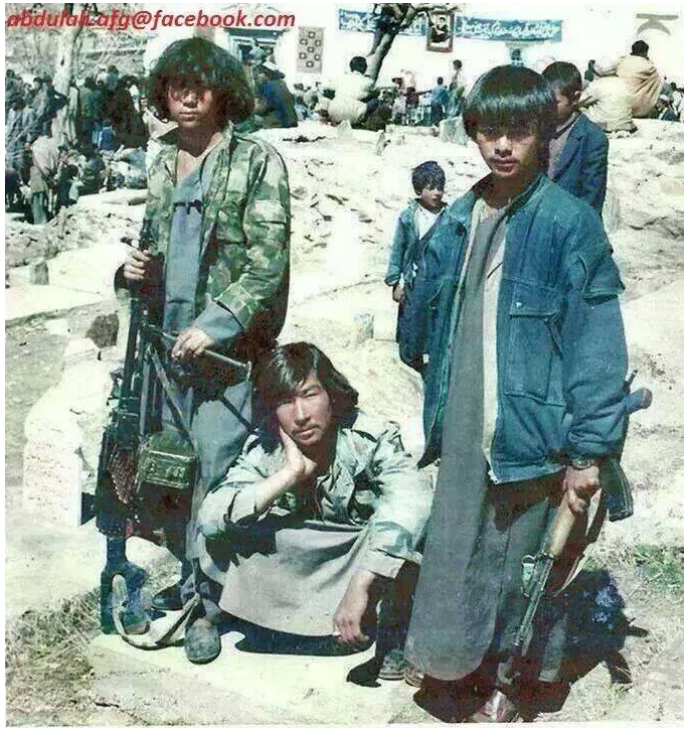

(c) ketabton.com: The Digital Library

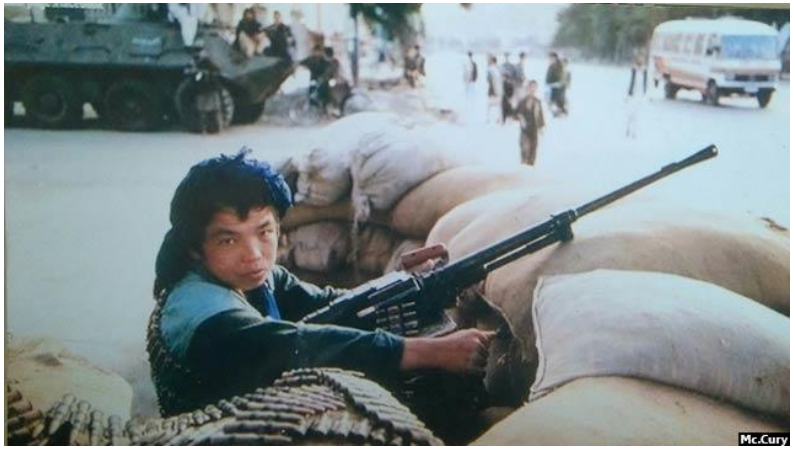

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

- به اصطلاح از این نوده، پیوند کن!

یارا! هرج و مرج گروهی و حزبی، به اندازه ای سخیف شده اند کـه در هر مثال و نمونه، دیگر اگر نمی توان «جدی» شد، بـار خنـده و تمسـخر آن را نمی توان جدی نگرفت.

میزان آشنایی مردم مـا در حـالات کنـونی کـه جهـان را بـه دهکـده ی کوچک، تعبیر می کننـد، بـه خصـوص در تـه و بـالایی رویـداد هـا در هزاران تفسیر، تحلیل و نوشته هایی که صورت می گیرند، این گونه ی برداشت را نیز وسعت بخشیده کـه آسـان پـذیری در تحمیـل ایـده هـا، هرگز راحت نیست.

در افغانستان ما در رسوایی های ۱۶ سال اخیر، با وجود سنگینی ناشی از ضد و معاضدت، سـود و مفـادی کـه داشـتند، ارقـام رسـوایی در حـال صعود اند و شمارش آن ها در مراحل بالایی ثابت می کند تـوده هـایی که در ۱۶ سال اخیر، به هر نام و هر دلیل، دنباله رو بودند، حالا به سوی وقایه می روند.

سطح پرداختـه هـای درگیـر، بـه خصـوص حزبـی کـه حکومـت را بـه ملجایی برای «پیدا و پناه» یافته بودند، آنان را در رقابت های سخیف، به جایی کشانده است که وقتی «درز» می کنند، به خوبی رد فرهنگ هایی دنبال می شود که در یک نمونه ی دیگر در این جا، شما را به تفـریح و خنده، دعوت می کنم. باز هم به روال همیش، سوژه ی مورد نظر، بانـد شر و فساد است!

حمله ی نیرو های امریکایی، جبهه ی به اصطلاح مقاومت را که دیگـر مرکزیتی در افغانستان نداشت، دوباره به افغانستان می آورد و لشـکریان هراسان شان در بیانات تاریخی ای که از ربانی مانـده انـد، فقـط بـه جـا هایی پا می گذاشتند که ملابرهان الدین ربانی، قبلاً تقاضـای «انـداخت بمب های بزرگ» را کرده بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاصه پس از نزول و هبوط یاران مقاومتی و رفتن فقط تا چهار آسیاب، ساز و آواز شروع و تا پایان کنفرانس بن، دار و ندار مملکت به کسانی تحفه داده می شوند که اگر تحریک اسلامی طالبان افغانستان، کمی بعدتر ظهور می کرد، معلوم نبود به اثر ستیز و گریبان گیری تنظیمی ها در چهار سال، چیزی از افغانستان می ماند یا نه؟!

در تمام حاکمیت کرزی و حالا در ریاست دکتور اشرف غنی، سطح خواسته های غیر معقول، غیر قانونی و غیر طبیعی اعضای جبهه ای که هرگز قانع نشدیم به جز از خودشان از کی دفاع کرده اند، شوربختانه حتی در فحوای ادبیات گروه های قومگرای تاریخی(ستمیان) فوران می کند و کسانی که ظاهراً ملبس به شرعیات دینی اند و از گذشته ی جهادی، لاف می زنند، از کسانی که منکر دین و اسلام اند(امثال پدرام) هیچ تفاوتی ندارند.

قرار گرفتن عقب ادعای خراسانی و تمثیل انواع تمایلات ضد افغانی، در حالی که در واحد سیاسی مشهور به افغانستان سهیم اند و کسی نام دیگر به جز افغان را از این آدرس، جهانی نمی داند، ما را با بحث ها، اعمال، برنامه ها و فرهنگی آشنا کرد که شاید رسانه ها، بزرگ ترین مجموعه ی مستندش را داشته باشند. در این میان، بلای همه گیر شبکه های اجتماعی که متاسفانه با سیاست زده گی های بیش از حد و فقر فرهنگی جمع کثیر کاربران، زیان های زیادی داشتند، می تواند از بهترین نمونه ها برای طرح های کارتونی، طنز و هجو نیز باشد.

در شبکه های اجتماعی به اصطلاح «دیده درایی» با اختیار وسیله ای که به اصطلاح هر کس و ناکس را صاحب لادسپیکر می سازد، سلیقه یی ترین و انفرادی ترین افکاری وارد ذهنیت کاربران شبکه های اجتماعی می شوند که به ویژه با قابلیت های جالب فیس بوک، می توان هر نوع جهالت، ریشخندی، تمسخر، بی عقلی، بی منطقی و اما بدترین انواع کشیده گی های غیر معقول را دید که به قول بسیاری که نمی خواهند

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیشتر از پیش، مریض شوند، با عدم استفاده یـا کنتـرول مـی کوشـند از کنار زشتی ها بگذرند.
در یکی از خنده دار ترین نمونه هایی کـه در ایـن اواخـر یافتـه ام، بـار دیگر رد فرهنگ باند شر و فساد بروز کرد که وقتی به سـند ضـمیمه ی این مقاله، توجه کنید، شاید ناراحت شوید، اما خنده، یادتان نمی رود.
به اصطلاح بچه ترسانی هـای تنظیمـی، فرهنـگ و دسـت آویـز خـوبی بودند که تکنوکراتان با تربیت، اما بی زار از گریبان گیری را به حـدی به تسلیم واداشته اند که در آخرین نمونه، زمانی که شکست مسـلم تـیم اصلاحات و همگرایی معلوم بود، با طـرح «حکومـت مـوازی»، همـه را فریفتند. این حکومت موازی که نمونه ی کمیـدی اش را در سـند ایـن مقاله مـی بینیـد، زمـانی طـرح شـد کـه در جغرافیـای بـزرگ بیـرون از سلطه ی دولت، به ویژه مناطق روستایی و ولایتی(مناطق طالبان) حـرف و رای هیچ معامله گری قبول نمی شود.
واقعیت های مختلف در پی آمد حکومت وحدت ملی، بروز کردند که راه افتادن تنی چند از معامله گرانی که با خارجیان آمده بودنـد، هرگـز نمی توانست به سطحی برسد که زیر چتر حمایت آنـان، حـالا بـه همـه چیز رسیده بودند.
سیستم فرهنگی و رسانه یی دایماً فعال شر و فساد، اما در اصرار مدام در حالی به سپورت(حمایت) راس بالا ادامه مـی دهـد کـه اگـر بـه سـطح افراط، تنزل نکرده بود، حالا باید به سـطح کوچـه و بـازار مواظـب مـی بودیم که مثلاً یکی از نزدیکـان بلایـای شـر و فسـاد، حتـی در جـاده و کوچه، عقب تر از ما نماند.
در حالی که به اصطلاح «ریخت» اعضای باند شر و فساد با خوردن های بلندتر از ظرفیت، آنان را به بشکه های سیاسی چربی، گوشـت و اضـافه وزن دچار کرده است، میزان نارضایتی آنان توام با امراض ناشی از وزن اضافه، افزایش می یابد. فوری:

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشکیل دولت جمهوری خراسان:
۱ – ستر جنرال عطا محمد نور، رییس جمهور جمهوری خراسان
۲ – جنرال دوستم، معاول اول رییس جمهور
۳ – محقق، معاون دوم رییس جمهور
۴ – احمد ضیاء مسعود، رییس شورای امنیت
۵ – جنرال مجید روزی، وزیر داخله
۶ – صلاح الدین ربانی، وزیر خارجه
۷ – مراد علی مراد، وزیر دفاع
۸ – امرالله صالح، رییس امنیت
۹ – ارکانحرب، جنرال عبدالواحد خرم
۱۰ – همایون فوزی، معاون وزیر دفاع
باقی اعضای کابینه، بعد از تشکیل حکومت جمهوری خراسان، معرفی می شود. منتظر نظرات شما هموطنان هستیم.
این، اقتباسی از تصویر یا سند این مقاله با کمی تصحیحات من است؛ اما به راستی که اعضای باند و شر و فساد، بسیار متعصب، بی انصاف و اما شیاد اند.
بلندرتبه گان فکاهی بالا، بیشتر به تداعی پیمان جبل السراج می رسانند: سه حزب از سه قوم خاص.
در این که نیاز های شر و فاسد به ظرفیت های بشری اقوام دیگر، چه قدر مستلزم نقد و تبیین اند، در مقالات «جدی» می پردازیم. در این جا شیطنت مسوول این صفحه ی نسبتاً پُر لایک، با عقده هایی که به نمایش گذاشته در چندین مثال دیگر نیز باعث خنده می شود.
اصطلاح دولت، به همان عبارتی گفته می شد که در زمان حکومت ربانی، بر حکومت او از افغانستان، شامل نصف پایتخت و چند منطقه در ولایات شمال شرقی می گفتند. گمان می کنم مسوول این صفحه، یکی از همان بقایایی باشد که ادبیات گفتاری و نوشتاری شان «عادت»

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده است. و اما جالب تر این که افراد فهرست بالا، بیشتر در شمار کسانی اند که در طول حاکمیت کرزی و غنی، در تمام جذر و مد های سیاسی، هم سود بُرده اند و هم یادشان نرفته فرصت ها را برای انحصار و خیانت، از دست ندهند.

خداوند(ج) رییس جمهور غنی را اجر دهد که حداقل در یک مورد تاریخی، با بیرون انداختن احمد ضیاء مسعود از ارگ، دل ما را خوش ساخت. دیدیم که گوش های رییس دولت با سخنان «جنگ داخلی» مسعود، پُر نشد.

من نمی گویم هوشیاری و دقت را تعویض کنیم. به قول بزرگان «پشه ی دشمن را فیل بشمار!» اما می گویم بیایید کمی هم تفریح کنیم!

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

- بیان عاطفی یا نگرش بیمار؟

در هرج و مرج نقد یا بیشترینه هتاکی های کنونی، بازخوانی تاریخ با مولفه های امروزین حقوق بشر، آزادی های فردی یا فکری، ماضی را به گونه ی عجیب، تحریف می کند.
یکی از فرزندان معلوم الحال مهاجرین و ناقلین بخارا(عبداللطیف پدرام) جایی در اعتراض به اداره ی آهنین امیر آهنین پنجه(اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان رح) نوشته بود که بدترین نوع حکومت بود. استدلال ناقل زاده، بیشتر حول مسایل حقوق بشر، آزادی بیان و امثالهم می چرخید.
در زمان امیر آهنین پنجه، حتی در کشور های اروپایی و امریکایی، هرچند مکتب های لیبرالیستی، ماهیت افکار آزادی خواهانه و حقوق بشری را از متن چند قرن اخیر، بیرون می کردند، اما گسترده گی استعمار سیاه اروپایی که تا پایان جنگ دوم جهانی، روی احترام به ارزش های انسانی، سایه می افگند، نشان می دهد که مقوله ی آزادی های نوع غربی، چه قدر نو اند.
در امریکا، فرقه ی کوکلوس کلان تا دهه ی شصت میلادی، عملاً در بزرگ ترین کشور دیموکراتیک جهان، سیاه پوستان را به طرز فجیع می کشتند و این، عادی بود.
در زمان امیر آهنین پنجه، در هیچ کجای دنیا، حاکمیتی که بتواند ممثل مقولات نو مدنی باشند، یافت نمی شد. در همان زمان، کشور های همسایه ی افغانستان با هیولا هایی بربریت، پس مانی و عقب مانده گی، همانند امارت نشین بخارا، شبه قاره ی هند بریتانوی و حاکمیت قاجار ها، شناخته می شدند.
می دانیم که رویکرد نقد افغان ستیزانه در افغانستان، بیشتر به اثر عقده های حقارت در برابر پشتون ها، پی تحریف تاریخ ماست. از این منظر،

(c) ketabton.com: The Digital Library

گویا قبل از افغانستان که سوگمندانه در تاریخ ما، گونه ای از «تجلی جهل» است، آنان را تشویق می کند با کنار گذاشتن تمام حوادث سیاه، مقاطع خونین و عقب مانده گی های ماضی خویش، خودشان را اصل قباله بشمارند.

افزون بر سخافت و وقاحت انتقادات پوچ و بی معنی مکتب ستمی گری در افغانستان، بیان عاطفی یا در واقع نگرش بیمارگونه بر ایثار مردم، گمان دیگر ایجاد می کند که با سیاهکاری در نقش سپید گذشته گان ما که قربانی داده اند و توده هایی که به دلیل ظلم، تجاوز و ستم، ارزش آزادی را گرامی تر از هر چیز می دانستند و در این باور، کارنامه های حماسی مردم ما، بدون شک گورستان امپراتوری ها هستند، هدفمندانه می خواهند از شرمساری هایی فرار کنند که در چهل سال اخیر، مزدوری ها و غلامباره گی های اکثر احزاب و گروه ها در مسئله ی تاریخ است. اقتباس یک پاراگراف مُرغی:

«ما، نه ابرقدرتی را شکست دادیم و نه «افغانستان، قبرستان امپراطوری» هاست. هر کشور از بریتانیه آغاز تا دیگران آمدند و به اختیار خود رفتند. افغانستان، قبرستان مردم خودش است که به میلیون ها تن بی گناه کشته شده و می شوند... نه بریتانیه سقوط کرده و عقب ماند، نه روسیه سقوط کرد و عقب ماند و... تنها افغانستان عقب ماند، سقوط کرد، کشته داد، محتاج به کمک سایر کشور هاست و تمام قبر هایش از اتباع خودش پُر است.»

پاراگراف فوق، عیناً نقل مستند از بیان عاطفی یا بیمارگونه ی افرادی ست که یکی در جای دیگر، مرغ وار، نفهمی های خودشان را تقلید می کنند.

این درست است که تراژیدی چهل سال اخیر، افغانستان را در منظر قبرستان، ویرانی و احتیاج، تصویر می کند، اما این درست نیست که

(c) ketabton.com: The Digital Library

قربانی، ایثار و ازخودگذری مردم در برابر متجاوز، فدای نگرش های بیمارگونه شوند.
تصور کنید، مردمی که در قرن نوزده، در برابر تجاوز آشکار بریتانیا، قیام کردند، اگر چنین نمی کردند، در تاریخ، داوری بر آنان، به چه چیز تعبیر می شد؟
در دو قرن اخیر، این سرزمین، هرگز خاستگاه آماج، نبوده است. مبارزات مردم در برابر تجاوز استعمارگرانی شکل می گرفت که به قیمت ذلت، توهین و تاراج ملت ها، از جزیره ای در آن سوی دنیا، به این جا آمده بودند.
سنگینی سال ها استعمار انگلیس در هندوستان، هنوز روح و روان مردم هند را جریحه دارد می سازد. استعمار و استثمار انگلیس در هند، در کشوری که مهد تمدن های مختلف بود، به قیمت کشتار میلیونی و چپاول دارایی های بیرون از شمار است.
ما که در صد سال اخیر، همواره از تعدی بیگانه، عذاب کشیده ایم، در منظر آرامش های کشور های همسایه، گاه قرائت های عجیب آدم هایی را می خوانیم که یکی بدتر از دیگر، دچار فقر فرهنگی اند. روایت حُسن استعمار انگلیس در هند را خوانده اید؟ راویان حقیر این تاریخ سیاه، خیال کرده اند استعمار انگلیس، هند را به جایگاه کنونی آورده است.
در این شکی نیست که پدیده ی استعمار با دست آورد های جدید غربی، اثراتی داشت، اما ثقلت قرن ها توهین، تحقیر و تاراج که بالاخره مردم را در اجتماعات مقاومت منفی(نهضت گاندی) به فرض می کشاند تا از شر بیگانه رهایی یابند، می تواند نشان دهد که مردم آزاده ی ما برای سربلندی، ترجیح داده اند در کشور عقب نگه داشته شده ی خویش، اما آزاد زنده گی کنند. مفهوم چنین ارزش، زمانی متصور است که عذاب تعدی، خانمان برانداز و ددمنشانه ملموس باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشغال آسیای میانه از سوی روس ها، مردمان فلک زده و بی چاره ی آن را مقداری از توحش زنده گی فرهنگی و اصیل بومی شان بیرون کرد، اما سال ها پس از پایان شوروی، سرخورده گی، سرافگنده گی و شرمنده گی در سرتاسر جمهوریت های اتحادشوروی سابق، حس می شوند. گرایش های نشنلستی و تدوین تواریخ شوونیستی و فاشیستی، گونه ای از رفع عقده ی حقارت در برابر بیش از یک قرن رعیتی و غلامی برای بیگانه است.

روزی در جمعی از همسایه گان، کسی یادآوری کرد که اگر در برابر اتحادشوروی نمی ایستادیم، از همین جا(کابل) ساخت و ساز خانه سازی به لوگر می رسید، اما به چه قیمت؟ تنها پی آمد تجاوز شوروی، تحمل بدترین تحقیر ها، ذلت ها و توهین ها به ملت ما بود.

بیان عاطفی یا نگرش بیمارگونه بر تاریخ، در رسوب فکری کنونی، همه چیز را در منظر شکم، خلاصه می کند. این، نهایت بی شعوری را تبارز می دهد که از فهم دخالت نقش مخرب خارجی در تراژیدی تاریخ افغانستان، غافل بمانیم.

تاریخ افغانستان، پس از احیا تا عظمت امپراتوری ها(احمد شاه و تیمورشاه) در تورقی در افت خوانده می شود که می بینیم بیگانه با تمام طول و تفصیل زشت، پی توهین، تحقیر و استعمار مردم است.

ما از انگلیس ها، روس ها و خارجیان، دعوت نکرده بودیم که برای توسعه ی امپراتوری آفتاب گرفته گی(انگلیسی) و یخی(خرس قطبی) به افغانستان بیایند. بنا بر این چه گونه می توان واکنش طبیعی مردم برای دفاع را در بیان عاطفی این که گویا حماسه های مردم ما در برابر بیگانه گان، مساوی به زیان خود ما بوده اند را به تمسخر پدران و نیاکان خود بکشانیم.

در طول تقابل با استعمار سیاه انگلیس، نه فقط ضیاع خون ها و دارایی های بی شمار، سهم مردم ما برای حفظ عزت و حیثیت بود، بل

(c) ketabton.com: The Digital Library

تراژیدی تحمیل ارتجاع و جلوگیری از رفاه و ترقی مردم(حکومت سقوی) نشان می دهد قلمپردازان بی سواد، چه گونه جوهری را از گذشته ی مردم بیرون می کشند(آزادی) که حق انسانی آنان برای دفاع از خود است.

جنایت های نابخشودنی اتحاد شوروی در افغانستان، به اندازه ای سنگین بودند که میخاییل گورباچوف در خاطراتش اعتراف می کند: «مردم افغانستان، هرگز ما را نمی بخشند.» حالا فکر کنید یکی با شکم گرسنه، به مصداق «هر کی را دردی رسد، ناچار گوید وای وای» به راحتی در نمونه ای که خواندید، می آید و روی تمام بزرگی، عظمت و شکوه تاریخ، «چیز» می کند.

«گورستان امپراتوری ها»، نشانه ی عظمت مردمی ست که در این گسست تاریخی، میلیون های دیگر را برای رهایی از عذاب استعمار، به نوید شادکامی و آزادی رساندند.

غم های ما در شب ها و روز هایی که آینده می شوند، ممتد اند. می پذیریم که ویرانی، جنگ، احتیاج و فقر، ویژه گی های آشکار در جامعه شناسی مردم اند، اما در این مقدرات، سهم بیگانه، خارجی و مهاجر، بزرگ تر از خاینانی ست که برای دیگران، زمینه می ساختند.

ما، شاهد تاریخ استیم. جنگ، دوام ریزشی ست که از همه جای مدنیت کنونی، می بُرد. تاریخ مستند آخرین مصیبت بشری(جنگ دوم جهانی) پُرفروش ترین نمایش سقوط روسی، انگلیسی، آلمانی و بدترین نوع روزگاری بود که تنها در رقم ۵۷ میلیون کشته، نشان می دهد افغانستان در نمونه ی بدبختی های تحمیلی، مقام اول را نداشت.

التهاب خواسته ها، میلیون ها بشر کره ی خاکی را به تحمیل نگرشی وامی دارد که در تمام قسمت های تراژیدی های پس از جنگ دوم جهانی، به راستی که به هتلر، به این معتقد جنگ، انگیزه می بخشید تا در یادگار های درس تاریخی، منطق درک تاریخ را بیان کند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«انگلیس ها، مثال خوبی برای مردم جـهان بـه شمار می روند. آنان بـا محافظـه کاری، هرگز خود را بـه جائی نمـی کشـانند کـه سـرانجام دچار پشیمانی شوند. جنگ آنان برای آزادی خودشان است و اگر نـان ندارند، خوب می دانند کـه چـه گونـه بایـد بـرای قاپیـدن آن از دسـت دیگری، دولت ها را به جان یکدیگر بیاندازند. زمـانی کـه مـا بـرای بـه دست آوردن یک لقمه نان، نقشـه مـی کشـیدیم کـه بـا کـدام دولـت متحـد شـویم و از چـه کسـی کنـاره بگیـریم، انگلسـتان بـرای آزادی خویش، از اتحاد دول اروپا، بـهره برداری می کرد.»

بـه عظمـت، بزرگـی، عـزت، شـرافت و سـربلندی پـدران، مـادران و گذشته گـان خـویش درود بفرسـتیم کـه از خیـر قربـانی و ایثـار آنـان، حافظه ی ما برای درک آزادی، مشکل ندارد. این افاده، در بسط تنقیـد اصلاحی، معنی تکاپو برای جامعه ی دچار عذاب است.

خوب ترین معنی ایثار و قربـانی گذشـته گـان، درس هـای سـعی بـرای گزینه ای ست که در تلخیص کوشش های اجتماعی، مولفه های مدنی را آن ها استخراج می کنند. گذشته گان ما، بی کارانی نبودند که بـرای ضیاع وقت، انگلیسی و روسـی بکشـند. آنـان بـرای دفـاع از خودشـان، درس می دادند.

مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

- پایان مخالفت های بی شرمانه

بالاخره منطق اهل خبره به ثمر رسید. از زمان مخالفت ناخلفان حاکمیت پیشین که تا روز آخر با خیانت آشکار از درج هویت ملی در تذکره طفره رفتند، اجتماعات افغانان آگاه، روشنفکر، فرهنگی و با احساس در گستره ی حمایت میلیونی، اجازه ندادند بازیگری سیاسی، آسیب پذیری اجتماعی را با نفی هویت ملی به فاجعه ی تاریخی مبدل کند. در این مبارزه ی بسیار شریفانه، در حالی که نقش دم و دستگاه دولتی در ساختار سراپا ضد و نقیض، هرگز در مسایل کلان ملی موثر نبوده است، سعی و تلاش شبانه روزی هموطنان آگاه که روی حمایت ملت، تکیه می کردند، مسئله ی هویت ملی را خط سرخ، تعیین می کنند. بنا بر این از خیر این فداکاری عظیم ملت، افغانستان- وارد مرحله ی جدید تاریخ می شود که در آینده ی این واحد سیاسی، خطوط واضح ملت بزرگ افغان در جغرافیای منطقه است.

گذشتن از آخرین مرحله ی رسمیات هویت ملی، عملاً به بحث هایی نیز خاتمه می بخشد که در جانب نفی، عبث ترین و بی شرمانه بودند. اقدام عملی رییس جمهور مبنی بر توزیع تذکره های الکترونیک، دوسیه ی باز خیانت های سیاسی را می بندد.

طرف های درگیر در بحران افغانستان، به ویژه طیف مخالفان داخلی نظام که هرگز کمتر از داعش نیستند، با خالی ماندن مقال ادعا، ناگزیر در تنگنای بیشتر فشرده می شوند. نسل نو افغانان با فاصله از خاستگاه های جریان های بحران و عوامل استخبارات منطقه، می دانند که شرایط پیش رو، در شاخصه ی ایجابات روز، وابسته به این طرز تفکر است که افغانستان ما برکنار از عوامل شرآفرین، بیش از همه نیاز دارد از کنار تقاطع شعار بگذرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحمیل حاکمیت های کودتایی، اجنبی و ایدیالوژیک که در تجربه ی چهل سال اخیر مطلقاً ناکام بوده اند، نیاز ها به عوامل آنان را منتفی می کنند. بنا بر این، ایفای نقش عوامل بحران با شعار های کذایی، عوام فریبانه و کاملاً متکی به خواسته های شخصی، منطق توجه بر حذف و اغماض بر آنان را اهم می سازد.

هرچند جنگ تحمیلی و فشار های ناشی از عوارض آن، از موانع عمده ی عدم بسط حاکمیت دولتی و تامین عدالت اجتماعی هستند، اما هرگز به معنی حذر از پی گیری روند اصلاحات و قانونمندی نمی توانند باشند.

اقدام به جا و قاطع رییس جمهور غنی برای آغاز پروسه ی تذکره ی الکترونیک، برکنار از تعابیر سیاسی، یک معنی و پیام بسیار بزرگ دارد: نوید این عملکرد بسیار ملی و ستوده، بحث هویت ملی را که متاسفانه بسیار خاینانه، همانند ارثیه ی سیاسی معلق، به بعد حکومت کرزی، ارجاع کردند، از زمان کشیده گی های پارلمان تا بهانه ها و کینه ورزی های گروهک های کوچک، به سوژه ای مبدل می کند که با حسیاست بالای آن، التهاب سیاسی و اجتماعی عملاً به معنی درگیری های قومی تعبیر می شود.

خوشبختانه با شناخت جمعی از عوامل بحران و چنه زنی های مغرضانه برای قدرت و انحصار، نفرت عامه ی مردم از عوامل خیانت و بحران، در حالی که باعث وقایه ی اجتماعی می شود و اجتناب مردم از درگیری در مسایلی که باعث تخریش هویت ملی می شوند، پایگاه های گروهک های ستیزه جو و منافق را آن قدر کوچک ساخته است که اگر گروهکی به کوچکی جمعیت به اصطلاح اسلامی، ابراز مخالفت می کند، این حقیقت فراموش ما نشود که آنان حتی نماینده ی اقلیت قومی خودشان نیز نبودند و نیستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضمن این که روند توزیع تذکره های الکترونیک را به عامه ی افغانـان، مبارکباد می گویم، این عمل ملی را فال نیک می دانم کـه بـا قاطعیـت رییس دولت، ضروریات برای اصلاحات و قانونمنـدی عمـلاً وارد فـاز دیگر می شوند.

چنـان چـه آوردم، حسیاسـت هـای بـالا در ایـن مورد(هویـت ملـی) گروهک های خیانتکار و مزدور را انگیزه مـی بخشـید بـا اعمـال فشـار (نمـی خـواهیم و نبایـد) دولتـی را کـه در ۱۶ سـال اخیـر، در دایـره ی حلقات و گروهک ها بسیار تضعیف و آسیب پـذیر شـده بـود، در حـد خواسته هایی مقید کنند که با هر روز، هفته، ماه و سال آن، بقای عوامل بحران، نظام را فرسوده می سازد. در این سـاختار، گـروه هـای سیاسـی متداخل، با انحصار، جانب گیری و ضیاع امکانات دولتی، تـوان دولـت را در ارائه ی خدمات اجتماعی، زیر سوال بُرده اند. سیسـتم متـداخل از جناح های سیاسی که در بی عدالتی های محض، عملاً جبهات مخالفان مسلح را وسیع تر می سازد، در تداوم آن، باعث می شـود کشـیده گـی های داخلی روی عوامل تنازع سیاسی، آینده ی افغانسـتان را در گـروه افراد و اجتماعاتی معرفی کند تا آنان به نام مخالفان گـروه هـای مسـلح کنـونی، شـباهت تـاریخی تنـازع جنـگ هـای داخلـی را در دو طـرف درگیر، تمثیل کنند، اما با ایـن تفـاوت کـه در ایـن بـی عـدالتی، طـرف مخالف، بهانه و دلیـل نیـاز بـه جنـاحی شـود کـه در تجربـه ی تـاریخی گذشته، عملاً دیدیم در برابر طالبان فقط در یک محـدوده ی کوچـک کوهستانی از ۵ الی ۱۰ درصد را به مشکل، کنترول می کردند.

با توزیع تذکره های الکترونیک و درج نام مقدس «افغان»، پایان بحـث هـای بـی هـوده ی سیاسـی فـرا رسـید و نیـز بـا ایـن اقـدام نیـک، جلـو آلوده گی های بیشتر اجتماعی و فکری گرفته می شـود؛ زیـرا مخالفـان دون داخل نظام با ایـن دسـت آویـز مـی کوشـیدند امتیـاز بگیرنـد و از رهگذر بسط اجتماعی، پایگاه دیگر ایجاد کنند تا فراموش مـردم شـود

(c) ketabton.com: The Digital Library

که چه کسانی با چهل سال خیانت در مقدرات آنان گویا فی سبیل الله بازی کرده اند.

ناگفته پیداست که مشکلات گسترده، می توانند از منظر دلخوری مردم، حتی آنان را در برابر ارزش هایی قرار دهند که حیثیت و حرمت شان به شمار می روند. پس از این، عوامل عدو، خاین و بی کفایت، در منگنه ی «ارزشمندی» گیر می مانند تا آشکارتر شود نقش شان در اجتماعی که ناگزیر است روی عوامل موثر مدیریتی و آموزش دیده تاکید کند، چه قدر تاریخ گذشته، غیرموثر و منفی ست.

افغانستان ما با منطق دوری از سالیان شعار، در زمینه های مختلف، ایجاباتی دارد که هرکدام بر اساس مولفه های جهانی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع تعریف شده اند و تطبیق آن ها نیازمند تجربه و دانش طولانی در این مشخصات است.

توزیع تذکره های الکترونیک با پایان بحث های عبث مخالفان، بحث های سیاسی، اجتماعی و مدنی را با فشرده گی بیشتر روی آلام، معضلات و دشواری ها متمرکز می کند.

خوشبختانه در این آزمون، کسانی روسیاه می شوند که به جز از شعار های روزگار ذلت و ضلالت، چیزی برای گفتن ندارند. «به کوری چشم حسود»، برویم و تذکره بگیریم!

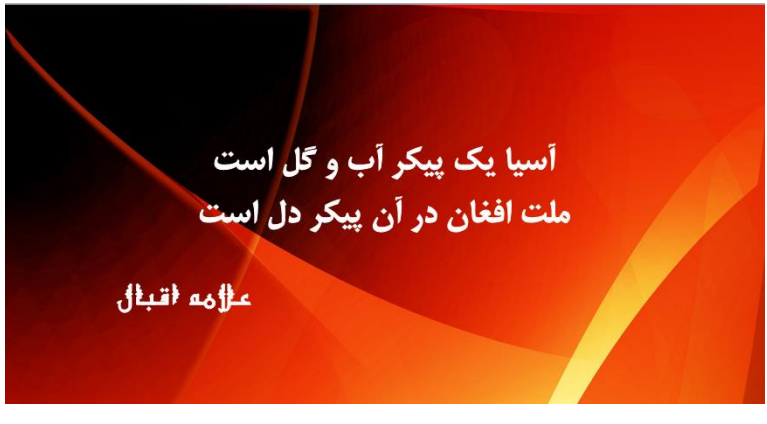

(c) ketabton.com: The Digital Library

- پیام های مزرورانه

بلافاصله پس از سخن پراگنی های ناقلین، مجموعه ی فرهنگی حقیر آن که اگر زحمات فرهنگیان هزاره، پشتون، اوزبیک و... نباشد، حتی در زبان به اصطلاح فارسی نیز چیزی بیش از ادبیات هتاکی، مداحی و دروغ ندارند، آثار مختلف، صوتی، تصویری و ادبی را به نمایش گذاشتند. در این نمایشگاه جهالت، یکی هم ارائه ی نشانه ها و علایم مشهود بیگانه گان بود.

تیم تنظیمی مخالفان با عبارت «جمهوری اسلامی خراسان»، پرچم حزب جمعیت را که با تفاوت رنگ سفید، همان پرچم ملی با آرم آن است، با انواع کلیشه های توزیع تذکره، رسانه یی کردند. این بخش که ظاهراً مذهبی وانمود می شود، اما به مصداق سگ زرد، برادر شغال، با ظاهر برادران سیکولار و مجوس خویش(پدرامی ها) متفاوت شدند.

تیم ستمی به سرعت با اختیار پرچم تاجکستان که از پایین به بالا، در حالت برعکس، شبیه پرچم ایران نیز است، با آرم شیر و خورشید که ماهرانه، رابطه ی هویت مجوسی فارس پیش از انقلاب اسلامی ایران را محرز می کند، به نام جمهوری خراسان، اکتفا می کند.

طی چند روز اخیر، صفحات اجتماعی ستمیان که بخش عمده ی لایک های آنان از سوی کاربران ایرانی و تاجکستانی بود، حتی در نمونه ای ظاهر شد(وب سایت تاجیکان) که کاملاً از سوی شرکای تاجکستانی پدرامی ها حمایت می شود. این وب سایت با خط سیرلیک (رسم الخط روسی) نیز زبان دری تاجیکی را بروز می کند. در این نمونه در رمزگذاری ای که با پرچم خراسانی کرده اند، وصله ی ناجور فارسیسم را نشان می دهند.

هرچند حقارت تاجکستانی ها و پدرامی ها در ایران معلوم است، زیرا جامعه ی مذهبی و اکثراً شیعه ی آن که از سوی سادات مدیریت می

(c) ketabton.com: The Digital Library

شود، به جز استفاده ی فرهنگی، ارزشی به تاجکستانی ها و پدرامی ها قایل نیست، اما از وصله ی فرهنگ قومی، می توانند در بستر اجتماعی مردمانی که شیعه نیستند نیز نفوذ کنند.

شعار های ضد افغانی بیگانه گان را دیده بودیم، اما این بار با ماهیت کاملاً پشتون ستیز تبارز کردند. در پُستی که از صفحه ی اجتماعی وب سایت تاجیکان گرفته ام، عبارت «حاکمیت غاصبانه و ستمگرانه ی پشتون ها» در حالی رونمایی می شود که در کنار تجربیات وحشتناک دو ارتجاع سقوی در افغانستان، از زمان تجاوز اتحاد شوروی و حضور جامعه ی بین المللی، بیشترین آسیب های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را جامعه ی پشتون های افغانستان، متحمل شده اند.

در ۱۷ سال اخیر، اکثر خشونت ها در جامعه ی روستایی پشتون ها رونما می شوند. چنانی که سند داریم، حتی اتباع تاجکستان با حمایت اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت، در جنایت های سازماندهی شده ی علیه پشتون ها و رهنمایی های غلط، حیات روستایی قوم بزرگ را بار ها مختل کرده اند.

موتلفان جمعیتی و شورای نظاری دولت با تداخل عظیم و گسترده در حکومت که سکتور امنیتی را کاملاً احتوا می کند، در نقش مدیران صددرصد بی کفایت، اما در کنار انحصار، افغانستان را از درون تخریب می کنند. ساحه ی ملکی این نفوذ با نمونه های ربانی ها، وجاهت افغانستان را پایین می آورند. در چنین جو، اگر تبلیغات کاذب با وارونه نمایی حقایق، مردم را گمراه نکنند، بحث این که پشتون ها غاصب و ستمگر بوده اند، حداقل در ۴۰ سال اخیر، با هیچ منطقی جور در نمی آید.

تحریک اسلامی افغانستان با تاسیس امارت اسلامی، اما موفق نشد در ۵ سال نبرد های خونین و پاک کننده از لوث تنظیم های خاین، حتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوشه ای از قدرتی را تمثیل کند که سوا از ملایان افراطی که فقط گوینده ی زبان پشتو بودند، نشانه ای از تفوق پشتون ها به چشم بخورد. دقت روی رمزگذاری های فرهنگی و پیام هایی که منتقل می کنند، در نمونه ای که من آورده ام، امیدوارم به سرعت از جلو چشم افغانان آگاه نگذرد.

نمی دانم توجیه ناقلین برای اختیار رنگ هایی که شبیه پرچم تاجکستان اند، چیست؟ اما سمت و سوی فعالیت های نشراتی و فرهنگی آنان نشان می دهد که با چنین مشی ای، به همسایه گان مغرض علامت می دهند تا با جسارتی که کرده اند، عملاً دست به کار شوند. پدرام در سخنرانی ای تلویحاً گفته بود که امیدواریم خارجی ها نیز ما را درک کنند.

چند سال قبل، نخستین نمونه های ادبیاتی را خوانده بودم که با نام های مستعار پرویز بهمن یا امثالهم، از یکجایی با ایران و تاجکستان، صحبت می کردند. این پیوسته گی، خلاف شعار های عدالت اجتماعی ستمی و ادعایی که می شود، فقط روی عناصر فرهنگی و علایق زبانی و هویتی مطرح می شوند. کوشش می شود تا از پدرام، نماینده ی جامعه ی هزاره گان و اوزبیکان نیز بسازند، اما مبرهن است که برداشت های آنان از تاریخ و باور ها به مکتب منحط فارسیسم، جایی برای همزبانان و مردمی نمی گذرد که به نام ترکان، عمده ترین قربانی باور های فارسیستی و اعتقادی پدرامی ها هستند.

جریان مورد حمایت ستمی از سوی ایران، به تمام هزاره گان و ترکتباران ما معلوم است. اصولاً کوشش های جزمی شورای نظار و جمعیت برای جلب اقلیت های غیر تاجک، به این ملحوظ ناکام مانده اند که خوانش ستمیان از تاریخ و فرهنگ، کاملاً با نفی و توهین دیگران به همراه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر ضعف هایی مدیریتی ما و زیاده خواهی های دیگران نباشند، هیچ کسی از جامعه ی هزاره گان و ترکان ما حاضر نیستند در کنار مردمی قرار بگیرند که در زمان ساز آریایی، فارسی و خراسانی، گویا تمام حوزه ی تمدنی ترکان را توهین می کنند. این حقیقت واضح در کنار ماهیت عرب ستیز فارسی که در برابر اسلام قرار می گیرد، نشان می دهد که نماینده گی خر-آسانی های اخیر، به جز چند ستمی حامی پدرام را جلب نمی کند.

در پرچمی که از شباهت های پرچم ایران و تاجکستان، کاپی کرده اند، هیچ نشانه ی منطقی خصوصیات متنوع قومی افغانستان، به چشم نمی خورد. با چنین نمادینه گی ها فقط در فکر انحصار، تحریف و حذف دیگران استند. طول و تفصیل های تاریخی آنان، توهم حاد از نوعی ست که دوست دارند به جای واقعیت های تاریخ و ملموس پشتون ها، به نام فرهنگ و رواج زبان، بزرگ نمایی شوند، اما با این ستر کاذب، نتوانسته اند در برابر هزاره گان، ترکان و دیگران، رقم ادعایی«تاجکان، بزرگ ترین قوم افغانستان استند» را پنهان کنند.

کدام ترک، هزاره و یا افغان اقوام دیگر، این صورت جعل را که روی منطق سخیف آن، باید تمام مملکت را برای یک اقلیت قومی، سجل کنند، می پذیرند؟

شرح تصویر:

نمونه ای از تبلیغات ضد پشتونی سایت نیمه تاجکستانی «تاجیکان».

(c) ketabton.com: The Digital Library

- تحریف تاریخ افغانستان در جیوپولیتیک

خط کشی نقشه های کنونی که حدود و مرز ها را مشخص می کند، تاریخ را در مقوله ی جیوپولیتیک، فقط در چند سده ی اخیر، تعریف کرده است.
مولفه هایی که به ویژه پس از ایجاد سازمان ملل، به وجود آمده اند، صورت ها و اشکال واحد های سیاسی را در نوعیتی تبیین می کنند که از مهمترین شاخصه های آن ها، تثبیت مرز هاست؛ موردی که در گذشت با صعود و افول سلطنت ها، امارات و ملوک الطوایفی، مدام نبود.
افغانستان پس از تداخل مقوله ی جیوپولیتیک که بیشتر در اواخر قرن ۱۹ شکل گرفت و تا کنون ادامه دارد، سیر دیگر موضوع مملکت و ملت را می پیماید که در گذشته های پیش از آن، دچار افت و خیز جبر تاریخی بودند.
مقوله ی واحد سیاسی در این جا به گونه ای که نمایانگر افغانستان کنونی باشد، از حاکمیت امیر عبدالرحمن خان، آغاز می شود؛ اما نقد هار غیر پشتونی در یکی از شگرد هایی که معمول ساخته و بعضاً عوام را مرعوب می کند، همیشه می کوشد تاریخ پشتون های افغانستان را ضمن اتهام انتساب یهودی که ناخودآگاه به چند هزار ساله گی گواهی می دهد، در جایی که هار است، بدون توجه به بهتان ها، در حالی که در بحث بُرش خاک های افغانی، سیاست های روس و انگلیس را اغماض می کند، تحریف کند که گویا این کشور نو تاسیس که بر فراز آریانا و خراسان خیالی بنا شده، مرز های اجباری و ساخته ی دست انگلیس نیز می باشد.
بعضی از دیوانه گان که هرازگاهی از شبکه ی تلویزیون های خصوصی، سر به در می کنند، با چشم سپیدی آشکار، پا را فراتر از

(c) ketabton.com: The Digital Library

گلیم خویش گذاشته و مدعی می شوند که این جغرافیا با بُرش هایی از اقوام منطقه، به وجود آمده است.
از بس با تنوع تنقید مبتذل، رو به رو شده ایم که در وفرت، مثنوی هفتاد من کاغذ می شود، پاسخ گفتن به آن هایی که بسیار ناچیز اند، نیز فوق حوصله می باشد.
بیگانه پرستان که فقط در همین کشور حیثیت دارند و شرکای قومی شان در جغرافیای منطقه، آنان را بیش از بیگانه، تعریف نمی کنند، در یک دیوانه گی محض دیگر، در حالی که توهم تاریخی را به مرز ۵۰۰۰ هزار سال رسانده اند و از سنگینی آن، هرگز با کاروان تمدن کنونی، یک جا نخواهند شد، با انکار تاریخ افغانستان، مجهول الهویه نیز می شوند.
آدمکی از میان ناقلین(رحمت الله بیژنپور) روزی در یک تلویزیون خصوصی، این سرزمین و گذشته اش را فدای کشور های مصنوعی، غیر آزاد و چند ساله ای کرد که هر کدام با نام های تاجکستان، پاکستان، ایران و امثالهم، نه فقط نماد هایی از پیشینه ی استعمار غربی اند، بل با تنوع قومی، نمونه هایی از کلیت های غیر متجانس می باشند که سعی می شود در افغانستان، شبیه سازی شوند.
فکر بکنید کشوری مانند تاجکستان که محصول کمونیسم و هویت زایی روسی ست و در فقر شدید، روی خطوط ناخوان فرهنگ روس (خط سیرلیک) در منطقه ی فرهنگی ما راه می رود و از گذشته ها، فقط میراث فرهنگیان مداح و بی هویت را در برابر ارزش های اسلامی برنامه می سازد و تا روسیه باقی ست، آزادی آن فانی ست، جایی برتر از افغانستان وانمود می شود.
منتقدان هار در خودباخته گی های عقده ی حقارت که اصالتاً آنان را در بحث کاست اجتماعی قرار می دهند، در کشور صاحب نام، نشان و مردمی که تاریخ واقعی دارند و چه بسا که در کنار تبار ما، مجال تنفس

(c) ketabton.com: The Digital Library

و نقش دوباره یافته اند، سعی مـی کننـد نوعیـت گسسـت کشـور هـای منطقه را برای ما نیز تعریف کنند.
واقعیت های اجتمـاعی کشـور هـای همسـایه کـه در پاکسـتان از سـتیز پشتون ها و بلوچان در هـراس انـد، در ایـران، امـواج سـهمگین فارسـی ستیزی اکثریت غیر فارس(۹۰ درصد) پشت شوونیستان فارسـکی را بـه لرزه انداخته اند و تداعی هویـت ترکـی مردمـی کـه در تاجکسـتان در خفقان شوونیستم تاجکی، زنده گی می کنند، متاسفانه بـه نـوع نگـرش منفی ستیزه جویانی نیز مبدل شده اند که می کوشند در بسـتر عـاری از فساد قومی افغانستان، قوم ستیزی اصل شود.
یک جا آوردن تاریخ ما در مقوله ی واحد های سیاسی که فقط پس از معاهده ی وسـتفالیا در قـرن ۱۷ در اروپـا شـکل گرفـت و بسـط آن در جهان، سابقه ای بیش از قرون ۱۸ و نوزده ندارد، دست آویزی ست که از طریق آن می خواهند پیشینه ی طولانی تاریخ ما، محـدود بـه تشـکل جیوپولیتیک افغانستان در اواخر قرن ۱۹ شود.
با تعیین قصر(کوتاهی) تاریخ افغانستان، به ویژه زمانی کـه درک کـرده اند قایل شدن به باور های فدرال و گسست، مانند قایل شدن برای قبر و مرقـد مـی شـود، تحریـف تـاریخ را بـا اسـتعانت از جعلیـات آریـایی، خراسانی و فارسی که شـوربختانه بـا حمایـت همتبـاران مسـوول مـا در حوزه ی فرهنگ و تعلیم، جبراً تـداخل کـرده انـد، وارد حیـاط فکـری بخشی از جامعه ی تباری ما نیز می کنند.
مخالفان، سعی می کنند با نگرش قباله یی به تاریخ افغانستان، اگر تغییـر نام های مسجل و جهانی افغان و افغانستان را تحقق ببخشند، موضوع در صورت حقوقی، چیزی جز تعویض قباله، شمرده نمی شود.
بـا تغییـر نـام هـا، خـلاف تمـام ظرفیـت هـا و اثرگـذاری هـای تبـار مـا (اکثریت) ایجاد ذهنیت سوء استفاده را به نام مردمـی کـه گویـا قبـل از

(c) ketabton.com: The Digital Library

پشتون ها در این جا تاریخ داشته اند، به اصل انحصار قدرت، مبدل می سازند.

در بیش از ده سال کار در حوزه ی تاریخ، ادبیات، فرهنگ افغانستان و منطقه، همچنان به این هشدار اصرار می ورزم که طرح های ادعا را جداً تنقید کنید! حُسن این عمل در این است که از جانبی جلو بدعت های بیشتر گرفته خواهند شد و از سوی دیگر، جلو تشتت و تقابلی را سد خواهیم کرد که مردم ما، یعنی عامه ی افغانان را از درک مشکلات واقعی، تحمیلی و اولویت هایی که همه دارند، باز می دارند.

ما در کشوری زنده گی می کنیم که مشکلات عامه ی افغانان، چه تاجک، چه پشتون، چه هزاره و چه ازبک، فرق اساسی ندارند. عامه ی افغانان از ناامنی، فقر، بی کاری و هجرت، رنج می برند.

طرح های افغانستان ستیز، به ویژه در مقوله ی جیوپولیتیک، اضرار دیگر نیز دارند. این جا هر چه باشد، از سایه ی لطف و کرم «هموطن»، عاری نیست. بنا بر این، حصار خانه ای را ویران می کنند که از ماست. در واقع نادار ها، مردمی اند که کشور ندارند!

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ترکستان افغانی

یک جا، وارد دفتر استاد یون در تلویزیون ژوندون شدیم. عبدالله خنجانی(رییس شورای ترکتباران دری زبان افغانستان) از استاد خواست در قسمت داعیه ی برحق شان(درج هویت ترکی در تذکره ی الکترونیک) کمک کند. در جریان صبحت دریافتم که در جغرافیای تنوع قومی سمت شمال افغانستان، ترکانی داریم که همانند جمعیت انبوه پشتون های افغانستان، در استحاله ی طبیعی- قومی کشور ما، به زبان مادری خویش صحبت نمی کنند.

ترکتباران افغانستان در دو بُعد تاریخی و هویتی در شمال کشور، زنده گی می کنند. حضور گسترده ی آنان از فاریاب تا بدخشان و در تنوع قومی کُل جغرافیای ما با تعدد قبایل و شاخه ها، جزو اصالت های هویت افغانی به شمار می رود. ترکتباران به اثر برداشت های خودشان، افغان بودن را اصالت ترکی نیز می دانند.

بحران چهل سال اخیر که جلو رشد طبیعی رونق، انکشاف مدنی و روستایی را گرفته است، گونه ی دیگر تبارز قومی را وضاحت می دهد که به نام احزاب، گروه ها و تنظیم ها، هرچند فاقد کلیت، اما در نمونه ای که عقب جنرال دوستم در حرکت است، حضور سیاسی می یابد.

ساختار افغانستان با کلیت پشتون ها و حصار دفاعی این ظرفیت بشری، از خوشبختی های این مملکت است. در واقع آنان در چهل سال اخیر، هر گونه برنامه، طرح و اجندا برای گسست افغانستان را با ناکامی مواجه ساخته اند. این کنش طبیعی- سیاسی، روی عوامل و عناصری نیز تاثیر می گذارد که حالا با ماهیت های تغییر، نه گسست، می خواهند از طریق دیگر، پشتون ستیزی کنند. خر-آسان بازی های اخیر که روی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصل تغییر راه اندازی می شوند، بیشتر با تجربیاتی هستند که دو ارتجاع را ناکام کردند.

این درست است که زد و بند های سیاسی، باعث هرج و مرج اجتماعی می شوند، اما پایه های نگه دارنده ی مملکت، محکم و بسیار عمیق اند. من با نگارش مقاله ی «مخالفان، تنها می مانند»، استدلال کرده بودم که جنبش خر-آسانی به جایی نمی رسد. در واقع حلقات کوچک تمامیت خواه که از پشتون ها شروع و به اقلیت ها ختم می شوند، با محور های پشتونستانی، لوی افغانستان، هزارستان، ترکستان و... با تقسیم قدرت روی محور ها، به مدعایی لبیک نمی گویند که خر-آسان بازان ستمی فکر کرده بودند با جسارت آنان، همه خر-آسانی می شوند. دهان باز آنان با مشاهده ی هزارستانی ها و بالاخره پرچم های ملی و ترکستانی، به لانه ی مگس و خرمگس ها مبدل شد.

هموطنان زیادی که زیر تاثیر نوشته های «په داسی حال» و «این در حالی ست» اند، از حامیان جنرال دوستم و قیصاری ناراحت شدند. هرچه نباشد، بعضی سلوک نادرست ما، بهانه ساخته است. به یاد دارید که شماری از همتباران، بدون سنجش اثرات روانی بیان شان، هویت ملی و قومی را جمع می بستند و انتقاد ما را نادیده می گرفتند، اما وقتی این اشتباه را در دیوار ها مشاهده کردند، پشیمان شدند.

من، باب تنقید تاریخی را به دشواری راه انداخته ام. در ده سال اخیر، همواره از ابتذال تواریخ خراسانی، فارسی و آریانایی با استدلال و بیان دفاع کرده ام، اما کم نبودند از همتباران خودم که بلافاصله در موضع مخالفت با من، برای دفاع از اسناد رتب و درجات، قلمپردازی و بیانفرسایی کرده اند. این مخالفت ها نیز با برپایی علنی خر-آسان بازی ها، آنان را پشیمان می ساختند که چرا به منطق و موضع ما، زودتر نپیوسته بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای تبارز نکات مثبت تظاهرات اخیر، نشانه های خوش آیندی دیدم که برای خبره گان مسئله ی فارسیزم، وضاحت دارند.
هرچند صورت برعکس پرچم جمهوری آذربایجان در کنار پرچم های ملی، از بی ذوقی راه پیمایان حکایت می کرد یا شاید چیزی دریافته باشند، اما قامت آنان با هویت ترکی، به اندازه ای پان فارسیست های خر-آسانی را ناراحت ساخت که شاید به نام پان ترکیست، هزاران توهین و دشنام بافته باشند. آن چه دشمنان معلوم الحال را بیشتر ناراحت کرد، سوای خر-آسان بازی ها بود.
ترکتباران افغان با پرچم های ملی و قومی، با صورتی ظاهر شدند که خلاف جهت دشمنان معلوم الحال شد. دیدیم که چه گونه مردمی از آن بدنه ی حکومت که پنجاه درصد را با حمایت خارجی انحصار کرده بودند، در جلد مخالفان، با قواره ای ظاهر می شوند که از پرچم های نحس زمان ربانی تا شعار های خر-آسانی، ناشکرترین و بی سپاس ترین موتلفان حکومت اند. سعی آنان برای همراهی سایر اقلیت های قومی که می کوشند با کورخوانی تاریخی، امیر عبدالرحمن خان را در برابر هزاره گان و اختلافات سیاسی دولت را خار راه اوزبیکان جلوه دهند، اما از هرچه تبارز خواسته های فرهنگی، زبانی و حقوقی هزاره گان و اوزبیکان باشد، نفرت دارند، در روز های اخیر، با ناراحتی هایی به همراه شد که من یک نمونه ی مستند آن را از زبان رییس شورای ترکتباران دری زبان افغانستان، شنیدم.
درج هویت ترکی در تذکره با مخالفت اعضای تیم عبدالله، برخورده بود؛ زیرا آنان مشاهده می کنند که به دلیل دامن زدن به مسایل قومی، ستر هایی زایل می شوند که به نام فارسی زبان، آنان را بزرگ نمایی می کردند.
بسیار تنگ نظر نباشیم! این درست که جانبداری و حمایت از جناح های سیاسی و افراد مجرم، ناخوش آیند است، اما در اوج ناراحتی های

(c) ketabton.com: The Digital Library

سه هفته ی اخیر، نشانه هایی از قوت وحدت ترکستان افغانی، ظهور کردند.

من تمام جریان های فرهنگی فارسیستان را پی گیری می کنم. از این که دیدند در خط کشی خر-آسانی آنان که با کنارگذاشتن پشتون ها، از بدخشان و بامیان تا هرات، به نیمروز می رسید، هویت ترکی که اصل تضاد سیاسی با فارسیزم هزار ساله است، قرن ها پس از مرگ فردوسی مجوسی که با شاهنامه اش از تقابل فارسیزم با ترکیزم دفاع می کند، به گونه ای شکل گرفت که ترکتباران افغان با شعار های ترکستان، به اصطلاح فارسیست ها، اما دهان طرفداران خر-آسان و ایران را «سرویس» کردند.

حالت زار خر-آسان باز ها و فارسیست ها از تبارز و قوت تجمع ترکتباران افغان که به بدخشان نیز رسید، هویدا بود. فارسیستان، دوست دارند اقلیت های قومی را علیه پشتون ها تحریک کنند و در راس این اتحاد، آن شهروندان خر-آسانی شوند که امثال پدرام ها اکثریت فارسی زبان می گویند. در چنین برداشت، زبان بی زبان هویت های دیگر، آنان را بزرگ می سازد.

چند سال قبل که کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» را چاپ کردیم و جامعه ی ترکتبار ما با حمایت گسترده، آن را تعمیم داد، به نتایجی امیدوار بودیم که حالا با نقش ثابت، عمق استراتیژیک فارسیزم در افغانستان را از بیخ درآورده است.

فارسیستان ایرانی و تاجکستانی، همواره امید داشته اند تا توان ترکستان افغانی را به نام فارسی زبان، مصادره کنند، اما این در جوی که ترک ستیزی، اصل تبارز هویت های فارسی و تاجکستانی ست و به فرهنگ آن (شاهنامه ها) افتخار می کنند، با دشواری مواجه می شود.

در مقاله ی «فاشیستان حقیر»، آورده بودم که ترکتباران ما دشمنان تاجکستانی و فارسی زبان خویش را خوب می شناسند. بنا بر این،

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناراحتی های مقطعه یی آنـان از تکنوکراتـان پشـتون از علایـق آنـان بـا پشتون ها و افغانستان نمی کاهد.

هموطنان با تلویحات این نوشته می توانند اهمیت ذهنیت سازی هایی را مثبـت تلقـی کننـد کـه در کنـار ظـواهر ناراحـت کننـده ی حمایـت از تنظیمی گری و جناحی بازی، نقش ثابت عوامل بازدارنـده ی فارسـیزم اند.

فارسیزم، پدیده ای ست کـه بـا گنـده بـازی هـای خـر-آسـانی، دنبـال گسست و تضعیف افغانستان است، اما اوضاع کشـور مـا را بـه گونـه ی دیگر نیز به نفع ما متغیر می سازد.

شعار های ترکی، تبارز جغرافیای تاریخی ترکستان افغانی نیز اند که در کنار تنوع قومی، فارسیستان را حسرت به دل نگه می دارند. شعار هـای ترکی، خر-آسان بازان را دیوانه سـاختند. بلـی، مگـس آنـان را در هـر دوغ، اجازه نمی دهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- تمدن سقوی
- (در پاسخ به بی شرمی جاوید کوهستانی)

یادآوری:
این مقاله را دو سال قبل در جواب به یاوه ی یک منفی باف، نوشته بودم که باعث خجالتش شد. دلیل نشر دوباره ی آن، بر اساس نیاز صورت می گیرد؛ زیرا آن عوامل بی فرهنگ که این جوابیه را نخوانده اند، از لوده گی رقیب ما استفاده می کنند. آنان نوشته ی سخیف کوهستانی را بار دیگر در شبکه های اجتماعی، منتشر کرده اند.

***

دولتمردان ما در جریان رقابت منفی، موضوعاتی را وارد تاریخ افغانستان کردند که اگر امروزه فرزندان ناقلین بخارا در شاخ دیگران بیت می خوانند، باید بسیار افسوس کنیم که واقعیت های تاریخی و تمدنی افغانستان معاصر، قربانی جعلیات، توهمات، یاوه ها و گزافه ها شده اند.

اگر توهم هژمونی فرهنگی، بیماری چند بی مقدار و حقیر است تا از ماخذ چرندیات و جعلیات، برای ما بیت فوقانی بخوانند، اهم تقابل ما برای زدودن آلوده گی ها، فقط وابسته به مبارزه ی سیاسی با سقازاده گان و گروهک شر و فساد نیست.

پذیرش جعلیات و عمق باستانی در رقابت منفی با ایران که بالاخره با تاریخ دایناسور ها پایان خواهد یافت، هرازگاهی فرصت های ادعای تفوق و برتری کسانی را به نمایش می گذارد که در دو حضور سیاسی- تاریخی آنان در افغانستان(کلکانی- ربانی) نه فقط امتیاز مدنی- فرهنگی نداشتیم، بل دو بار تجربه کرده ایم روستا زاده گانی که اکنون فرزندان شان از پذیرش هویت های بخارایی و مایل به مجوسی باک ندارند، در سقاوی اول در کمود ها نان خورده بودند(به

(c) ketabton.com: The Digital Library

قول کاتب در تذکر الانقلاب) که پس از ۹ ماه، اعداد و ارقام عمرانی، اقتصادی، جهش فرهنگی و نشانه های مدنیتی شان، افغانستان رو به عقب بود.

حق می دهیم با ادبیات وصفی، به تصفیه ی عقده هایی بپردازند که از سقاوی اول، آن خجلت، عقب مانده گی، زبونی و فساد را به یاد داریم. عیار اول، موسس نخستین گند تاریخی شد و افغانستان ۹ ماه حاکمیت وی، سال های دیگر را می بایست بپیماید تا در شراکت مدعیان نادار (۸ ثور) بار دیگر سقوط کنیم.

سقاوی دوم با چهار سال حاکمیت ملا ربانی، گونه ی دیگر تفوق و برتری را به نمایش می گذارد که وقتی با تبیین، واقعیت های به اصطلاح تمدنی عقده مندان حقیر را دنبال کردیم، با حجم بزرگ ترین پژوهش ها و انتقادات، حالا به درستی می دانیم که آریایی، خراسانی و پارسی سابقه ی تمدنی سقازاده گان، به چه قدر مثنوی هفتاد من کاغذ می رسد!

خداوند(ج) از سر تقصیر آن بزرگان ما نگذرد و متباقی را به راه راست رهنمود کند که هنوز از توهم و جعل آریایی- خراسانی، ذخایر لغوی می سازند تا در دو طرف ادعای دری- پشتو، گویا اگر سابقه به هیچ آدرسی نخورد، همین که از استخاره ی کلمات حدس بزنند جعلیات آریایی- خراسانی واقعیت دارند، کشور به وزنی می رسد که در واقع با هویت افغانی تا ۲۰۰۰ هزار سال دیرینه گی دارد، اما با تحریف تاریخ، جایگاه سومین طبقه روی آریانای جعلی و خراسان خیالی را حاصل کرده است.

من به مدعیان فوقیت حق می دهم همانند ادعا و تفسیر جاوید کوهستانی، از جعلیاتی بهره ببرند که اگر آریایی می شوند، سر ما برای خجلتی پایین می افتد که می دانیم شوونیسم و راسیسم در فرهنگی نهفته است که اگر در قرن بیست، فاشیستان هیتلری آدمکشی کردند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

آبا و اجدا کوهستانی ها طراحی می کردند تا با ریشه یابی فرهنگ های سخیف، خط انتقاد ما به شاهنامه برسد و بـه یقـین برسـیم اگـر سـقازاده گان از تعصب روی تاریخ آریایی، به تعقل بیافتند، چه کسانی شرمسـار نخواهند شد که دو سـقاوی، دو مصـیبت، دو خجالـت، دو باخـت و دو ناکامی در دو ویرانی عظیم، دو تجربه ی غیر پشـتونی حکومتـداری در تاریخ افغانستان بودند که مثال و مانندی در گذشته ندارند.

خداوند(ج) آن بزرگان ما را ببخشد که با اجندا و طـرح عمـق تـاریخی غلط، امروزه بر حجم مشکلات افزوده اند تـا کسـانی کـه بـرای ثبـوت تمدن های خیالی خویش در افغانستان، از یافت یک کلوخ عـاجز انـد، برای ما مثنـوی بخواننـد کـه نمونـه اش تقـدیم مـی شـود. از صـفحه ی جاوید کوهستانی در فیس بوک:

«با عرض سلام و پوزش از عزیزان: بجواب برنامه های ژوندون!

افغانستان سرزمین اقلیت هاست و هـیچ قـوم بـزرگ و اکثریـت در آن وجود ندارد، اکثریت پشتون هـا در پاکسـتان، اکثریـت تاجـک هـا در آسیایی میانه، اکثریت ازبک ها در ازبکسـتان، اکثریـت تـرکمن هـا در ترکمنستان، اکثریـت بلـوچ هـا در ایـران و پاکسـتان و بـه همـین گونـه دیگران. بیایید از این ادعایی کاذب صرف نظر کنید، اقلیـت باشـید امـا مؤثر سازنده و حیات بخش به همه، در تاریخ تمدن بشـری همـه انسـان ها، اقوام و نژاد ها تمدن ساز نیستند، چه بسی مخرب و تمدن سوز بوده اند، به گواهی تاریخ در جغرافیـای امـروزی مـا کـدام نشـانه تمـدنی از آدرس پشتون به ثبت نرسیده چه قبل از اسلام و چه بعد از اسـلام، قبـل از اسلام تاریخ آریایی اوستایی، یونان باختری، کوشانی داریم و تمـدن های کوچک دیگر و بعـد از اسـلام تـاریخ تمـدن اسـلامی داریـم بنـام خراسانی ها که بیشتر بر می گردد به نیاکـان تاجـک هـا و ازبـک هـا و شاخه های آنها از خیوه و بخارا تا سـمرقند از بلـخ و قونیـه تـا بغـداد از دهلی تا کاشغر که آثار باستانی و تاریخی اش آشکار است. من در تمام

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهر های پاکستان از پشاور تا لاهور بیشتر آثار و نوشته ها را به پارسی خوانده ام. لطفاً به قصه خوانی و شهر کهن پشاور و لوحه مساجدش نگاه کنید و در لاهور به آرامگاه شاعر بزرگ اقبال بروید و آثار کهن لاهور را بخوانید و پس فخر فروشی و زور گویی منطقی کنید در کتاب خانه های کشور تان سر بزنید که به زبان پشتو کدام آثار علمی و تاریخی وجود دارد. فقط درین چند سال پسین و ترجمه های گلاجی پلازه مرکز ثقافتی ساپی، امید در لست نژاد های تمدن سوز و افریقایی بحساب نیاید. دوستان حقیقت تلخ است و من هم برایتان متاسفم و اما هرگز تمدن ساز نبوده اید و تمدنی بنام شما درین حوزه به ثبت نرسیده است.»

این، نمونه ی افاضه ی پرچمی- ستمی ای ست که امروزه درویزه ی تنظیمی شده و اگر از ادبیات نوشتاری اش که زار می زند سقازاده است، بگذریم، چه چیزی بیش از همان گزافه های بیش از یک قرن اشتباهات خودماست که برای هر جعل و مزخرف ایرانی، نمونه ی ترادف ساختیم تا در پنجاه سال اخیر، وقتی فرزندان دو تمدن درخشان سقاوی در افغانستان، منتقد می شوند، گستاخی کنند که گویا آن پدیده ی شرم آور راسیسم(آریایی) و آن عنصر خجلت(اوستایی) که تبیین تاریخی اش خویدوده(فرهنگ مقاربت با نزدیکان) است، یونانی- باختری را از خودش بداند و خیال کند کوشانیان اگر بانیان بزرگ ترین جهالت تاریخ(مجسمه سازی برای شرک بودایی) اند و حتی سنگی از شهر و خانه ی آنان به درستی یافت نمی شود، با فراموشی از این واقعیت که مسلمان عرب، شان آدمیت برای نسل هایی القا کرد که با نزدیکان خود مقاربت می کردند و از ادرار گاو(اصول آریایی) می نوشیدن تا نیوشای جان آنان در چند نسل پسین، فرزندانی را نیرو دهد که فرهنگ هتاکی و بی حرمتی شان در توهین به دیگران، با هزاران برگ و سند، اصالت نوعی از بشر دون را نشان می دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهادت ما در دو سقاوی و حضور فرزندان بحران ساز که روزی با همدسی با روسان، دوسیه های جنایی بزرگ رفاقت دارند و سقاوی دوم آنان، روی بزرگ ترین تمدن سوزان جهان(چنگیز و تیمور لنگ) را سیاه کرد، هنوز برجاست.

عیاران خراسانی در افغانستان با چهار سال زحمات ملا ربانی، می توانند ادعا کنند تا کتاب گینس، پلشتی حضور سیاسی آنان در افغانستان را رکود بدبختی، جهل، ویرانی، عقب مانده گی و آدمکشی به حساب بیاورد تا پس از دو تمدن سقاوی، بعد از تحلیل سقاوی سوم در دستگاه حکومتی که با بدترین انحصار طلبی ها، دزدی ها و چپاول ها، آب می شود، به ادعای خودشان به سقاوی چهارم برسند.

پس از اعمار زیارت شر و فساد برای یک گند تاریخی و شرم آور (کلکانی) زایرانی را می پرورانند که هر روزه گم گشته تر در وادی جهالت و قضاوت کور، شرم ندارند بدانند که در روزگار ما، دی.ان.ای خاینان را بررسی می کنند تا واقعیت دودمان شان نیز برملا شود. بنا بر این کسانی که حیثیت خویش را با دو سقاوی، در برابر ما ثابت کرده اند، نباید دم از ادعا و انتقاد بزنند.

اعتراف این که بالاخره احصائیه ستمی گری، خودش را در ردیف اقلیت ها حساب می کند، نه فقط خوش است، بل تایید ما، هرچند در حضوری که هنوز از وقار پدران جهانگشا، فرهنگی و بزرگ منش خود مستفید ایم، سهم ما برای تقابل «به جا» نیست، اما نشان می دهد مکتب افغانستان، یاوه بافانی را به عقل می آورد که منطق گشودن راه را ملاحظه نمی کنند.

جاوید کوهستانی اگر از کوه پایین نشده، حق دارد کور خود بینای مردم باشد، اما یادش نرود اگر هزار سال پس از پایان حاکمیت بانیان جعل، نژادپرستی و وابسته گی به خلافت عربی(سامانیان شعوبی) نام و نشان شما ابقا شد تا در صد سال تمدن اخیر، از زنده گی با گاو و

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوساله در ییلاق ها و چراگاه های خویش، به شهر های تمدنی بیایید و اهل مکتب، پوهنتون و حیثیت شوید، این ها، حقایق خر-آسانی نیستند.
آقای سقازاده! شما پس از کسب حیثیت در زحمات سه صد ساله ی قوم تاریخ ساز، همان مردمی استید که پس از سامانیان، در هر نوبتی تحقیر شدند تا ترک، مغول، غوری، صفوی، شیبانی و گورگانی بر روی پیکره ی آنان راه بروند که به شهادت تاریخ، مردمانی بودند که فقط مداحی کرده اند؛ بزرگ ترین فرهنگ سرافگنده گی ساخته اند و غلام باره گی و خدمت به اهل زعمات، پیشه ی اصیل شان بود. آنان فقط در فرصت های تنفس حاکمیت های پشتون ها، دوباره از مزایای شان تباری مستفید می شوند.
از کرم قوم بزرگ، این کشور احیا شد؛ دری اش دوباره درباری می شود(زبان رسمی) و حتی یک روستایی جاهل و بی سوادش فرصت یافت از احترام ما به فرهنگ انسانی و اسلامی، ولو در تاریخ شرم آورد (سقوی اول) سند بگذارد که اگر پس از سامانیان، از زیر ستور مغول، ترک و دیگران... پس از هزار سال از زیر آن همه خفت و تحقیر تاریخی، به دومین و سومین تاریخ رسمی رسیدند، این، نه در جغرافیای مغول بود، نه در حوزه ی ترک بود و نه در جای دیگر. اینان در جغرافیای سیاسی، تمدنی و انسانی پشتون ها، دوباره جان گرفتند.
می پذیرم که تقابل سیاسی حاکمیت سه صد ساله ی اخیر، عاری از حاشیه های کوچک جنایت و تعدی نبوده است، اما وجداناً کشوری که از آغاز هزاره ی شمسی تا ۱۷۴۷ میلادی، در ادعای تمدن های تاجکی، فارسکی و خلاصه غیر پشتونی، ده ها بار غربال شده تا مدعیان کنونی ستمی گری به آرمان فقط چند شکسته و ریخته باشند، بیشتر باعث سرافگنده گی می شود تا تفاخر.
دشمنان ما با توهم تاریخی در رقابت با بیش از یک قرن دست آورد صد ها مکتب، ده ها پوهنتون، رشد اقتصادی، صنعتی، انکشاف شهری،

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیموکراسی، اعتلای سیاسی و اجتماعی زنان با کسب پروژه های بزرگ زیربنایی و عمرانی که از اعتبار دولت های افغانستان، شرق و غرب را به رقابت انداخته بودند تا برای ما کار کنند، به جایی نمی رسند.

به درستی که تنها کارنامه ی چهل سال سلطنت شاه محمد ظاهر(رح) آن قدر انبوه است که در پاسخ به یاوه ی کسی که گفته بود چه کرده ای؟ پاسخ می دهد چهل سال پس از حاکمیت من نیز قادر نشدند تمام آن چه را ساخته و آباد کرده بودم، از بین ببرند.

باز هم برای خود افسوس می کنیم که هنوز از توهم جعل آریایی-خراسانی بیرون نشده ایم و هزار افسوس که کارنامه ی تاریخی ما در پرپایی این کشور لگدمال شده از سُم ستوران خر-آسانی، مغولی، تیموری، شیبانی، صفوی، کلکانی و ربانی هنوز باید مصروف یاوه هایی باشد که خوب دیدید چه قدر ارزش نقد و واقعیت هایی را اهم می سازند که با پنجاه سال سیاست های تحمیق فرهنگی، به گروهک ها و مردمانی مجوز ادعا و گستاخی داده ایم که در فراموشی حضور سیاه و ننگین دو سقاوی، برای ما چلنج می دهند.

نباید در رقابت حیثیت و فوقیت، کسانی را فراموش کنیم که تقریباً از چهار دهه به این سو، افتخارات آریایی، خراسانی و پارسی آنان، ابواب بزرگ رونمایی رسوایی و افتضاح فرهنگ ها، تمدن ها و مردمانی اند که در دوبار تجربه ی بقایای شان در افغانستان، همواره سقوط کرده ایم و در هرج و مرج روز های دشوار کنونی، مُرده پرستی می کنیم که همانند خاصیت فیل مرغ، سرش را زیر خاک می کند تا از واقعیت هایی بگریزد که از تنه ی آویخته بر پاهایش به زودی می گیرند.

از ده سال به این طرف، تلاش های ما برای روشنگری پیرامون جعلیات شرم آور آریایی، خراسانی و پارسی، با معرفی و نشر ده ها اثر، به درستی کسانی را متوجه نکرده است که هنوز برای اهدای امتیاز به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سقازاده گان، رقابت می کنند و اما بی جرات، بی جسارت و ناتوان اند تا از سهم حاکمیت برای آن فرزندان این کشور هزینه کنند که فقط اگر طالبان شان حضور می داشتند، نه فقط می دانستیم که دومین سقاوی را به زبالـه دان تاریخ فرستادیم، بل از حیثیت فرزندان فرهنگی اش، همان اشتباهاتی را تصحیح می کردیم که با تدوین تاریخ جدید افغانی، تحمیق مردم این مملکت را با عمق تاریخی غلط، ایدیالوژیک نمی ساختند تا یک جاهل سیاسی چهل سال اخیر، با چشمان بسته، خودش را در جغرافیای خیالی خراسانی، با فرار از هزار واقعیت دیگر، گاه در کاشغر، گاه در دهلی و گاه در مدینه ی فاضله ی سقاوی، رهنوردی بداند که وقتی تاریخ بخوانیم ترک، مغول، پشتون، هندی و عرب، حرف اول و آخرش را می زنند و اما اجداد سقاوی، مداحی کرده اند تا پس از هزار سال حاشیه ی تاریخ، اصلیت و واقعیت خویش را با درج دو سقاوی در تاریخ افغانستان، به ثبوت برسانند.

زیان عمق تاریخی غلط، به اندازه ای سایه ی سر ما شده است که اگر فراموش می کنیم آن آریانای جعلی و آن خراسان خیالی، بر بستر تخارستان، سیستان، افغانستان، کابلستان، هزاره جات، غور، پشتونخواه و ترکستان، یک پارچه ی گندیده ی بی سر و ته است که معلوم نمی شود پس از پدیده ی دولتداری در قرن ۱۷ در اروپا، سنخ کدام واقعیت می شود که حالا کشور- دولت خراسانی خیال کرده اند.

اگر در ۲۴۰ سال مصیبت شیبانی، گورگانی و صفوی روی میراث چنیگز و تیمور که سلاله ی تیمور حتی قادر به احیای بخش کوچک ویرانی های فاتح لنگ نشدند، تاریخی را مشاهده می کنیم که از حُسن حضور غیر پشتون ها، بزرگ ترین اسناد آدمکشی، اسارت، ذلالت، استعمار و ویرانی را دارد، باید حق دهیم که وقتی از کوه پایین می

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوند و از تمدن دو سقاوی آنان به زیارت مصنوعی سقازاده گان می رسیم، جاوید کوهستانی ادعا کند که چیزی نداریم.
یک نسل این مملکت حداقل در صد سال اخیر در کانون تمدن و بستری به بلوغ فکری و سیاسی رسیده اند که دیدند بر فراز ویرانه های دیگران، زعمات به اصطلاح قبیله گرایان، دولت- کشور ساخت و از زبان تا اعتلای شان، در هرکجایش سایه و سایه بان دارند.
وقتی قبل از مصیبت دو سقاوی، روزگار خوش را تداعی می کنیم، اندوه می آورد که مدعیان اصلیت، در تمام اصول و شئون دولتی، کشوری، فرهنگی، عمرانی و حاکمیت ما، زخم و آسیب زده اند تا اهل منطق و وجدان، روزی حاکمیت کلکانی- ربانی را به یاد بیاورند و به جرات بگویند از سقازاده، جز سقایی برنیاید!
آقای کوهستانی! شما خوب می فرمایید. بلی، در هیچ کجای دنیا، کلیت متجانس نداریم، اما اکثریت تاجک در کنار ۵۰ درصد غیر تاجیک در تاجکسان(چهار ملیون) و اوزبیک و ترکمن از خانواده ی ترکتباران ترکستان اند(یک قوم). بلی، اکثریت پشتون ها در «پشتونخوا» نیز اند و اما تو را به اقبال، پشتو، دهلی و دری، چه کار!
جغرافیای دهلی تا کاشغر، کشمیر تا اصفهان، و دربار بغداد، میراث تمدن و مردمانی ست که اگر یک سطر تایید آنان را در اصول فرهنگی تان(شاهنامه) یافتیم، باز هم اعتراف می کنیم که اگر دربار دهلی، بی دل و اقبال داشت، از حُسن ترک و پشتون است. اگر شان امت اسلامی یافته اید، مسلمان عرب در کار بود(در فرهنگ شما سوسمارخوار). اگر زنده اید که در فراسوی فرهنگ روس، هنوز حافظه ی تاریخی خویش را درست بیابید، این پشتون ها بودند که در صد سال اخیر، خوب ترین آثار دری را خلق کرده اند.
درست است که واقعیت های خویش را به زبان خویش ثبت نکرده ایم. اگر یک قرن مولد فارسیسم ایرانی نبود، وزن فرهنگی شما، افزون بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

وزن سقاوی، چند کیلو می شود؟ چند نخبه و قلم بـه دسـت داریـد کـه بیشتر از پشتون ها، زبان شـما را غنـی سـاخته باشـند؟ ادعـای اصـلیت و فوقیت در متن حضور تاریخی، ترک، پشـتون و عـرب کـه اگـر روزی دری را در هند، به اصطلاح پارسی کردند، منطقی نیست.

چرا در دو صد سال اخیر، خبر و اثری از شما نیست که بـدانیم واقعیـت فرهنگی ترک و پشتون، همانی بود که دری نوشتند، امـا جغرافیـای آن فرهنگ، ظرفیت بشری ندارد که بگوییم چند کیلو فارسی زبان در هنـد و پاکستان، پارس می کنند.

آقای کوهستانی! شما در شمار کسانی استید که برای رفقای پشتون تان کف زدید تا بر میراث ۲۵۰ سال حاکمیت آبایی و اجدادی خویش که در میان مردمان مدعی، ثابت کرده بودند شرف قبیله سالاران بـا احیـای افغانستان و ایجاد کشور- دولـت و معرفـی تمـام آن چـه کـه در تمـدن کنونی از معارف تا آزادی و عمران می شناسیم، هرچند در جهان سوم، بیشتر از کسانی می شود که واقعیـت آنـان، مـدعایی بـیش از چنـد تـن کاغذ در سالیان اخیر نمی شود.

خوب است از مزایای زنده گی با پشتون ها، تجربیات تان بـرای تبـارز، از عقده هایی بکاهد که از سامانیان تا احمد شاه ابدالی، خلای تاریخی اند و اگر آن اندیشه ی مقدس نبود و امت مسلمه، در محراب وحـدت، ما را بر دون ها، به اغماض نمی برد، شما در نسلی که دوباره از سایه ی سر کرزی ها و غنی ها با کاروان جهان به همـراه شـد، سـرافگنده نمـی شدید که چرا در هرکجایی که شمایید، «ما» نمی شوییم و از حُسـن آن فرهنگ برتر، فقط تپاله و فضـله مـی کنیـد تـا بـه ثبـوت برسـد در کـار سقایی، استفاده از مواشی، پیشرفته ترین تکنالوژی آریایی، خراسـانی و پارسی ست.

آقای کوهستانی! گستاخی و کورخوانی نیز مرز دارد. اگر صبوری مـی کنیم، کارد داعـش بـر گـردن هـایی نشـانه مـی رود کـه پـارتنر تفسـیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخوانیسم برای یهود و نصارا است. هرچند شما با تجربه ی الحاد کمونیسم، شست و شوی مغزی شده اید، اما انسان بی مغز نیز انسان است. خود تان را از شان انسانی، عاری نسازید! بلی، در برابر پشتو، اغماض کردیم، زیرا تنبلی ها، بی عرضه گی ها و فقر فرهنگی شما را تاکنون نیز با کار و خلق آثار در زبان دری، جبران می کنیم. آیا می توانید اثبات کنید کار فرهنگی شما، چیزی بیشتر و خوب تر از دری پشتون ها در ادبیات دری ست؟

مبارزه و سعی ما در زدودن آلوده گی های سقاوی، شر و فساد و ستمی، فقط منحصر به مبارزه ی سیاسی نیست. با قرائت نو تاریخی، بایست در جایی بایستیم که حداقل از دو دهه کار فرهنگی موثر در ایران، به خوبی می دانیم آریایی، خراسانی، پارسی و ادعای فوقیت مردمی که در فقر فرهنگی با «علم کار ندارند و فقط به ثریا می روند»، جامعه ی فکری ما را از آلوده گی نجات می دهد.

اگر در مبارزه ی سیاسی در برابر پدیده ی ستمی، کوتاهی کردیم، همان گونه مبارزه ی فرهنگی برای تصحیح اغلاط آنان نیز اغماض شده است. اگر در بحرانی ترین حالات این خانه(افغانستان) گستاخی در حد تبارز یکی «از کوه پایان شده گان»، نتیجه می گیرد، از مامولی غافل شدیم که حداقل خودم با نقد آریایی(چاپ کتاب آریاییسم)، نقد شاهنامه(چاپ کتاب نگرش نو برشاهنامه و فردوسی)، نقد باستانگرایی (چاپ کتاب آرکاییسم)، نقد فرهنگ اوستایی(چاپ کتاب آیین های سخیف)، نقد جعلیات خراسانی- پارسی(چاپ کتاب زمانی که مفاخر ناچیز می شوند) و معرفی آن فرهنگیانی که آبرو، حیثیت و عزت فرهنگ های آریایی، خراسانی و پارسی را وضاحت داده اند(استاد ناصر پورپیرار، دکتور رضا مرادی غیاث آبادی، دکتور عبدالله شهبازی و دکتور اقبال) به عزت نفس رسیده ام.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر در ده سال آن مبارزه ی دشوار، کسانی از این تکنوکراتان ما که برای اهدای امتیاز به عوامل شر و فساد در راستای تقدیس همان سیاست فرهنگی متبذل(آریایی، خراسانی و پارسی) تعصب نمی کردند، در هر فرصت بحران، غافلگیر نمی شدیم تا بقایای خجالت و عقده ی حقارت، جامعه را پُر تنش کنند و در چالش آن، آن واقعیت های تاریخی را فراموش کنیم که صورت اسناد و شواهدش نشان می دهد زیر ثقلت و سنگینی فشار تعهدی، تجاوز، استعمار انگلیس، ارتجاع فرهنگی- سیاسی(کلکانی- ربانی) و در موقعیت جهان سوم، هرچه در این مملکت از مدنیت نو با مکتب، پوهنتون، سیستم اداره ی دولت- کشور، آزادی، غنای زبان، حضور اجتماعی زنان، عمران، انکشاف و آبادی درخور زنده گی وجود دارد و فقط در چهار سال مصیبت سقازاده گان، نیست شدند، کاری از همان مردمی اند که از احمد شاه تا محمد داوود، حتی از تره کی تا امین و نجیب و عمر و کرزی و غنی، نه بی سواد بودند، نه سقا بودند، نه تنظیمی بودند، نه دزد، نه چپاولگر، نه هتاک و هرزه سرای کورخود بینای مردم؛ حتی نسخه ی تنظیمی آنان شرافت بیشتر دارد.

از شر آن تاویل تاریخی(عمیق) به پخته گی شناخت این فرهنگ سخیف(آریایی، خراسانی، پارسی) رسیده ایم، اما تقابل و ستیز با گستاخی و کورخوانی نیز در زمینه ای ست که هرچه دارد و ارزش دارد، از خیر سر به اصطلاح قبیله سالاران است.

روشنگری هایی که اسناد زیاد دارند و مقداری را معرفی کردیم، به جایی رسیده اند که آریایی، خراسانی و پارسی، سوژه های خوب برای ریشخند، تمسخر، هجو و اما «زنگ خطر» نیز باشند.

آقای کوهستانی! شما راست می گویید. بلی، هنوز بر خان ها و تاریخ تمدن لودیان و نوابان پشتون هند، افتخار می کنند. هنوز هم تواریخ احمد شاه و تیمورشاه، به قوت خود حیثیت دارند و از امیر عبدالرحمن،

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیر حبیب الله، شاه امان الله، نادرخان، محمد ظاهر، داوود، حتی تره کی، امین و نجیب، هزاران سند و مدرک عمران این کشور از تاراج سقاوی، در امان مانده اند.

بلی، جهت تایید منطق شما، از این پس از ایثار طالبانی یاد خواهیم کرد که در فقر اقتصادی نام دارند و اما از شان حضور آنان، ننگین ترین حاکمیت افغانستان(سقاوی دوم) سقوط کرد تا شاهد باشیم که با این واژگونی، تمام امارات و ملوک الطوایفی از میان رفتند که در گستره ی تنظیم سالاری، دوسیه های خیانت ها و جفا های آنان، مهمترین نصاب درسی ما برای تخصص در فهم اصالت و اصلیت مدعیان فوقیت است.

بلی، شرف آن مخالف مسلح که با نثار جان خود، ماشین جنگی ۴۲ کشور را متوقف می کند، بیش از کسانی ست که رفیق شدند؛ روسی شدند، تنظیمی شدند، امریکایی شدند و دوباره به شر و فساد می رسند تا با دوران سر، رقاصه گانی باشند که می دانند به زودی در سقوط سقوی چهارم، تاریخ تکرار می شود و بازنده گانش کسانی اند که «بازی» می کنند.

آقای کوهستانی! رونق زنده گی فقط همان پشاوری که می دانیم از آن کدام مردم و کدام فرهنگ هاست، خیلی بیش از رونق تمام بازار های آسیای میانه، برای همتباران شما زنده گی درست کرد تا در مدنیت آن، هویت تباری تان را در شکل سیاسی پُخته کنید و از خیر چهل سال زنده گی، آگاه سیاسی، مسافر غربی و اما تاکنون نیز مهمان خانه های اقربای قبیله سالارانی باشید که در داخل افغانستان، نحوست شما را تحمل می کنند و در پشاور شان، به آرامی و حیثیتی زنده گی کرده اید که هرگز توهینی نداد که در ایران گرفتید و نه آن اوفزاده گانی دارد که در عقب مانده ترین جمهوری شوروی سابق(تاجکستان) ترجیح می دهند و توجیه می آورند که اگر روسان نبودند، همان خرک و درک

(c) ketabton.com: The Digital Library

سابق بودند که در باتلاق فرهنگ توهم، حتی تاکنون نیز در عقب مانده گی، ریکارد دارند. بلی، شما راست می گویید...!

شرح تصویر:

نمونه ی معماری اصیل خر-آسانی فارسی و دهگانی/ دهقانی در افغانستان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- خاک فروش و وطن فروش

در قاموس افغان ستیزان، «خاک فروش»، جزو اصطلاحات تنقید به شمار می رود. این موضوع به حوادث قرن سیاه ۱۹ برمی گردد. با توسعه ی روسیه و بریتانیا در شمال و جنوب افغانستان، تنگنای نفس گیر سیاسی، ایجاد می شود. این توسعه ی جغرافیایی درنور دیدن ده ها کشور، ملت و فرهنگ بود؛ کشور هایی که برای همیشه محوه شدند و ملت هایی که در میان دیگران تحلیل رفتند.

سلاطین و زمامداران افغانستان که با سیاست های هند بریتانوی، دچار تنازع داخلی بودند، هرازگاهی که فرصت تحکیم ثبات یافته اند، تمامیت ارضی را حفظ می کردند.

جهانخواری استعماری با ماهیت خاک خوری، توسعه می یافت. برتری نظامی، افزون بر سیاست های ایجاد تفرقه، توانایی کشور ها و ملت هایی را می کاست که در برابر استعمار قرار می گرفتند.

هنوز احیای امپراتوری ابدالی در خیال زمان شاه باقی می ماند که ناگزیر می شود برای توطئه ی انگلیس، به افغانستان باز گردد. تا آغاز سلطنت اعلی حضرت امیر حبیب الله خان، جغرافیای افغانستان به اجزایی تقسیم می شود که بخشی هایی جزو ادعای ارضی ما در پاکستان، باقی مانده اند.

افغانستان در قرن نوزده با هیولا های انگلیس و روس، در رقابت های چند جانبه که عناصر داخلی ما بر آن ها تاثیر می گذاشتند، با وجود کسر جغرافی، اما به سرنوشت کشور ها و ملت هایی دچار نشد که کاملاً محوه شدند.

در پارچه های ترکستان تاریخی، جمهوریت های شوروی، عرض اندام کردند و نتیجه ی استعمار انگلیس در هند، پاکستان، کشمیر بی سرنوشت و بنگله دیش شد. ایران با حذف خاک هایی در شمال و در

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجزای ترکیه ی عثمانی، کشور هایی ظهور کردند که در سرزمین های خلافت، ده ها واحد ناسیونالیستی می شدند. یک نظر کوتاه بر قاره ی افریقا، خط کشی های مستقیمی را نشان می دهد که چه گونه حیات و ممات ملت ها و کشور ها را تقسیم کرده اند.

در قرن نوزده، سهم ما از اراضی سیاسی، کشوری شد که تاکنون باقی مانده است. مهارت های سیاسی بریتانویان، تنها در گرو نیرنگ ها نبودند. تهدید دو جانبه ی انگلیس و روس، مرگبارتر از آن بود که اگر درایت عوامل داخلی، شمرده نشوند، وحدت آن ها، مصداق سنگ آسیابی ست که هرازگاهی که می خواستند می توانستند این جا را خورد کنند.

تنازع خورد کننده و ویرانگر داخلی، اما زمامداران افغان را از کفایت سیاسی دور نکرد. آنان با نقش آفرینی، هراس تصادم، ایجاد می کردند. هیولا های استعمار برای اجتناب از درگیری، ناگزیر بودند افغانستان را بپذیرند. در این میان، تمثیل نیروی فی سبیل الله که دو بار تجاوز مستقیم انگلیس را پاسخ گفته بود، به تردید هایی می افزود که نیروی بشری حایل میان انگلیس و روس، می تواند محاسبه ی توسعه ی استمعاری را برهم می زند؛ هرچند انگلیس ها با تجربه ی عبور از فضای حایل، کوشیدند هم مرز روسیه ی تزاری شوند، اما این تجربه ی تلخ، آنان را به پذیرش واحد سیاسی افغانستان، ناگزیر می کرد.

سلاطین افغانستان با عبور از فضای نفس گیر قرن نوزده، افغانستان را به قرن بیست آوردند. این پیروزی در احاطه ای که در اطراف آن هویت های مختلف(ترکستان، بخارا، خیوه، هند، ایران) محوه یا تحدید ارضی شدند، افزون بر تغییرات وسیع دیگر بود که ماشین استعمار از ملت ها و کشور ها درو می کرد.

انتقاد هار افغان ستیزان که هیچ گاه منطقی، اخلاقی و منصفانه نبوده است، کُل واقعیت ها و دشواری ها را دور می زند و حول ماجرا هایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمرکز می کند که هرچند ناخواسته و تحمیلی بودند، اما رد تبار اکثریت در آن ها به دست می آید.

ضعف های مرکزی و تحولات منفی، اجازه ی استرداد خاک هایی را ندادند که از زمان پیمان های شاه شجاع تا امیر محمد یعقوب خان، به معنی رویارویی با امپراتوری برتانیا شمرده می شد. پشت خالی که با تهدید توسعه ی روس، حس می شد، حتی امیر آهنین پنجه را به مدارا وامی دارد. من با این برداشت لوییس دوپری فقید موافقم که اگر سنگینی استعمار روس و انگلیس نبود، امیر عبدالرحمن خان، جغرافیای افغانستان را توسعه می داد.

عبارت «خاک فروش»، ظاهراً به ماجرا هایی مربوط می شود که با حضور استعمار به اجبار یا روی قرار داد هایی حادث شده اند که نمونه ی دیورند آن، فرصت استرداد دوباره ی بخشی هایی را فراهم می کند. این که با چه انگیزه ها یا پوتانسیلی به چنین ماموله خواهیم رسید، بحث جدا گانه است. آن چه مهم به نظر می رسد، تبرئه ی تاریخی زمامدارانی ست که مثلاً با پایان زمان معاهده ی دیورند، مسوول بودند.

در حالی که افغان ستیزان، علاقه ای به پیوسته گی منطقی افغانستان کنونی با عمق تاریخی آن ندارند و تشکل کنونی افغانستان را مسئله ی خارجی قدرت های استعماری می شمارند، تاملی خلق می شود. به این معنی که اگر افغانستان، خطوط سیاسی آشکار زمان امیر عبدالرحمن خان است و اصل ملت و واحد سیاسی قبل از آن محسوس نیست، آن چه از اراضی در اختیار بیگانه قرار گرفته نیز تابع جبر تاریخی «فرود» می شود. بنا بر این، کسی متهم نیست.

وحدت، توانایی و توسعه ی فتوحات افغانی که شباهت تاریخی دیرینه دارند، در مقطعه ی فرود، در حالی کاسته شده اند که به باور عام، اصل جیوپولیتیک با مرز ها و هویت جمعی ملت ها شناخته نمی شد؛ هرچند

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمام مبارزات حماسی- میهنی مردم ما در قرن نوزده، مبدای هویت شناسی جمعی به نام افغان شناخته می شود و شهرت جهانی دارد، لیکن استدلال افغان ستیزان، امارات عبدالرحمان خان را مبدا می شمارد.
بی توجهی به مفاهیم مختلف سیاسی، میزان تناقض در ادعای افغان ستیزان را به حد بالا می رساند. آنان فقط به یک موضوع، توجه می کنند: تعمیم ذهنیت های قوم ستیز. خوشبختانه این کنش باعث می شود الزامات تحلیل، مسئله را روشن کند.
هرچه باشد، زمامداران افغان در قرن نوزده توانستند میراثی به جا بگذارند که امروزه به نام افغانستان، نام ما را در جهان، حک کرده است. این تاریخ با سعی تبار اکثریت در خالیگاهی رونما می شود که حتی قبل از پشتون ها، با پایان حاکمیت تیموریان هرات، فتور سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، هیچ چیزی از ادعای تفاخر و تقدم مدعیان افغان ستیز را به جا نمی ماند.
۲۴۰ سال سیطره ی مغولان هند، صفویان و شیبانیان که فقط با فشار قبایل پشتون، به عقب رانده شدند، پشت خالی افغانستانی شمرده می شود که در قرن نوزده، سلاطین افغان را در تعب انداخته بود تا جای خالی هویت ها و ملت هایی را پُر کنند که برای طرد استعمار، فاقد وحدت ملی، شمرده می شدند.
قاموس سیاسی جهان، عبارت «خاک فروش» را برای همه، تایید نمی کند. اجبار تاریخی و نبود توانایی هایی که در برابر آرایش استعمار موضع بگیرند، بخشی از آن خاک هایی افغانستان را بُرش کردند که با شکل گیری قدرت ابدالیان در ۱۷۴۷م خیلی بیش از خاک های افغانستان قرن نوزده بودند.
تا ارتجاع اول داخلی که به اثر نفوذ انگلیس و اوباش آسیای میانه، مسئله ی ملی، زیر سوال می رود، سهم ما از خوداختیاری به اندازه ی کُل جغرافیای کشور است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

با آغاز تجاوز شوروی به افغانستان و استقرار حاکمیت ببرک کارمل، مفاهیم کلانی رونما می شوند که در برابر عبارت «خاک فروش»، مسوولیت «وطن فروش» را حادث کرده اند.

ببرک کارمل، عضو شاخه ی پرچم حزب خلق که با اکثریت پشتون ستیز، شناخته می شوند، این حقیقت را آشکار می کند که در مشارکت سیاسی کهتران(اقلیت ها) برای نخستین بار، کُل مملکت را فروخته اند.

«وطن فروشان» کمونیست- شاخه ی پرچم، سربازان شوروی را به تمام جغرافیای افغانستان، رهنمون می شدند. پی آمد این فاجعه، ارتجاع دوم بود که دست پاکستان و ایران را باز می کند. بقایای ارتجاع دوم ظاهراً در مشارکت ضد تروریسم، به نیرو های نظامی کُل دنیا، چراغ سبز می دهند تا با ابقای آنان، سرنوشت افغانستان را به دست گیرند.

از زمان تجاوز شوروی به افغانستان تا حضور نیرو های نظامی امریکایی، در مشارکت سیاسی اقلیت های قومی، افغانستان در سراشیب بدبختی، ویرانی، فقر، وابسته گی کامل و ساختاری قرار گرفته است که با دست بالای نیرو های خارجی، چه در جانب مخالفان مسلح و چه در جانب دولت، اعتراف به این که شش ماه پس از قطع کمک های خارجی، تتمه ی سیاسی می شویم، زمامداران قرن نوزده را تبرئه می کند. هرچه باشد، آنان صاحب کشوری بودند که در ساحه ی حاکمیت شان، قدرت داخلی اعمال می شد.

«وطن فروشی» با مشارکت سیاسی کهتران، جزو مفاهیم اساسی قاموس سیاسی ما شمرده می شود. وطن فروشان پرچمی و وطن فروشان تنظیمی، کلید واژه گان مهم این قاموس استند.

اگر زمامداران قرن نوزده را سوا از فضای نفس گیر و تنگنای استعمار، «خاک فروش» قلمداد کنیم، با تراژیدی ای که پس از ۶ جدی آغاز یافت، افغان ستیزان پرچمی و تنظیمی، بدون شک «وطن فروش» استند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

- خلط نکنیم!

یکی از ترفند ها و شگرد هایی که گروهک افغان ستیز، به کار می بندد، وانمودن جبهه ی حامی قومی از آنان است. بار ها شاهد بوده ایم که در برابر واکنش های ما، سعی کرده اند با ایجاد جبهه ی قومی، دیگران را نیز به سوی خود بکشانند. ترفند فرهنگی آن که سعی می شود به نام فارسی زبان، هویت های مردم را بدزدند، در حالی آفتابی شده که نیات سیاسی آن نیز برملا می شوند؛ اما شماری بی توجه به این که چرا در موضع دفاع، ناگزیری طرح هایی پیش می آید که آقای اصولی با تعریف مهاجرین و ناقلین، فقط بخشی از گروه هایی را نشانه رفته بود که در طرف امثال پدرام، عملاً از پیوسته گی با ایران و تاجکستان، صحبت می کنند. در پاسخ به آقای اصولی، از قلم آقای ملک ستیز، آورده اند:

«کسانی که گروه‌هایی از باشندگان تاریخی جامعه‌ی ما را «مهاجرین» می‌خوانند، تاریخ باستان منطقه و سرزمین ما یعنی آریانا را که افغانستان امروز، ایران شرقی، بخش‌هایی از هند و سرزمین کنونی پاکستان را در بر می‌گیرد، نمی‌دانند. تاریخ به وضاحت نشان می‌دهد که این گروه‌ها باشندگان دیرینه‌ی و بایسته‌ی سرزمین ما هستند. بلخ، ترکستان، هزارستان، کابلستان، گندهارا، زابلستان و... فرزندان تاریخی و امروز این مرز و بوم را به دامان خود پرورانیده‌اند. این گروه نمی‌فهمد که با این گفته‌ها، بلاهت و نادانی خود را ثابت می‌سازد. در واقع این چهره‌ها که خیلی کوچک هستند، معنای ارزش‌های چون ملت، دولت و شهروند را نیز نمی‌دانند. آن‌ها نمی‌دانند که اهانت به ارزش‌های تاریخی و هویتی انسان‌های این سرزمین، پستی وجدان آنان را به نمایش می‌گذارد، زیرا ملت به پیکره‌ی واحدی می‌ماند. وقتی پاره‌ای از این پیکره زخمی‌است، نشانه‌ی از سلامت روحی برای همه باقی نمی‌ماند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این چهره‌ها معنای سیاست معاصر را نیز نمی‌دانند. حتا اگر این گروه‌ها مهاجر باشند، چه مشکلی دارد. مگر دولت‌های ایالات متحده، کانادا، استرالیا و زیلاند جدید را کی ساخت. این خود پستی ضمیر و کثافت فطری یک سیاست‌مدار عوام‌گرا و دیوانه را می‌سازد.»

در این پاسخ، خلط به معنی مغالطه با تمام کمال، به چشم می خورد. سال ها پس از درک این حقایق که عمق دیرینه ی آریایی با جعل تاریخی به نام آریانا، دیگر در میان آگاهان ما خریدار ندارند، زیاده خواهی های شماری را کاسته اند که اصرار می کنند با اغراض سیاسی، واقعیت های کنونی را افغانستان را کتمان کنند. در این جا در واقع جغرافیا هایی واقع شده اند که هر کدام در کنار سرزمین های پشتون ها، معرف اقوامی می باشند که امروزه سعی می شود بعضی را به نام فارسی زبان، سلب هویت کنند.

کسی منکر واقعیت اقلیت های این مملکت نیست، اما مهم این است که شماری نقش تاریخی اکثریت(پشتون ها) را نادیده می گیرند. ما در واکنش های بسیار، به ادعا های بی جا پاسخ گفته ایم. این حقیقت که جغرافیا های برشمرده ی متن ملک ستیز نیز مقاطعی اند که هر یک فقط جایی در تاریخ دارند، نه کُل تاریخ، خود مبین این خرد است که ادعا بر سر ادعا، حتی قبل از افغانستان، کسانی را دچار مشکل می سازد که اگر از شناگری پدیده ی جعلی آریایی که به راحتی با آن به ۵۰۰۰ هزار سال تاریخ می روند، محروم شوند، آن چه در متن ملک ستیز ردیف شده، در حدود هزار سال پس از حضور عرب در مقاطعی واقع شده اند که بسیاری کمتر یا بیش از یک قرن می شوند. مثلاً سلسله ی سامانی که یگانه حکومت تاریخی تاجک در منطقه است، چیزی بیش از صد سال، دوام نیآورد. این ارقام، هرگز کمتر از صد، بیش از صد و در حدود ۲۰۰، جلو نرفته اند. حالا فکر کنید در برابر ۶۰۰ سال حضور سیاسی پشتون ها در منطقه که از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان می

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسد، آوردن تاریخ بدون تجزیه و تحلیل عددی، اگر خود به جهالت ادعا نیانجامد، به چه می انجامد؟ توراریخ ساخته و بافته ی فارس/ مجوس در افغانستان و منطقه، آن قدر مشکل دارند که می توانند برای صد ها کتاب طنزی نیز مواد بسازند.

حرف ما این است که قبل از ناراحتی در برابر حقایقی که در برابر ادعا واقع می شوند، فرهنگ سازی شود تا با رجوع به گریبان، ریشه هایی یافت شوند که چرا با چنین واکنش هایی برمی خورند؟

دوستانی در وزارت مخابرات که بر مجموعه ی شخصی و رسانه یی فضای مجازی افغانستان، حاکم اند، اذعان کرده اند که بیش از ۹۰ درصد افراد، گروه ها و آدرس هایی که با هتاکی، توهین و تحریف به فرهنگ ابتذال، کمک کرده اند، متاسفانه فقط از یک اقلیت قومی اند (تاجک) که در مثال های حزبی و تعصب قومی به هاریت پدرام و امثال او می رسند. در چنین فضایی، اگر حقایق ناخوش آیندی مطرح می شوند، گناه اصولی ها نیست؛ زیرا امثال آنان زیر فشار فحاشی هایی قرار دارند که به منظور زیر سوال بردن مشروعیت تاریخی، از سوی داخلی و خارجی، حمایت می شوند. فکر کنید با حمله به شاه امان الله، سعی می کنند از بچه ی سقا، قهرمان بسازند. اگر سوالات آنان در ذات چه کرده اند و چه نکرده اند را در مورد خود شان بازتاب دهید، واقعاً عجز این که نه فقط بچه ی سقا، بل مسعود و ربانی نیز آن قدر حقیر و بی مقدار اند که یک خشت عمرانی به نام شان ثبت نیست تا به آریانای جعلی و خراسان خیالی برسند، شماری را ناراحت می کند که به قولی در «تاریخ گوسفندی» شان، هیچ چیز مستند و ملموس، جز این که تاریخ و هویت دیگران را تحریف و مصادره کننده، یافت نمی شود.

کسی منکر نیست که نمی توان با مهاجران ملت ساخت! حضور تاریخی پشتون ها در منطقه نیز بر اصل توارد تاریخی، استوار است. بلی، قوی ترین کشور دنیا، ایالات متحده ی امریکا نیز یک مهاجرنشین

(c) ketabton.com: The Digital Library

می باشد، اما در آن جا فرهنگ نفی به معنی قبلاً و بعداً وجود ندارد. مشکل ما در این جا این است که با وجود اکثریت بودن و نقش تاریخی مردم ما در احیای کشور، سیستم و تمام تواریخ مورد استفاده (ساخت و ساز جدید) همیشه در مقاطع حضور خارجی از سوی کسانی از عقب خنجر خورده ایم که بلی، اکثراً ناقلان بیش از صد سال اخیر بوده اند.

امروزه با خلط همه، هیچ کس خودش را به نفع دیگران، قرار نمی دهد. در زمان طرح عملی خراسان بازی های شورای نظاری ها، جمعیتی ها و پدرامی ها، از این که دیدند در حد چند صد نفر در چند منطقه، تنها ماندند، حتی هراسان شدند؛ زیرا مصادره ی مجوسی تاریخ افغانستان به نام فارسی و خراسانی، حقوق اقوامی را سلب می کند که بعضی با ستر هویت تحمیلی فارسی زبان، از حقوق خویش محروم مانده اند. استفاده از این حقوق در عرصه ی سیاسی، توهم کسانی ست که دوست دارند به نام فارسی زبان، بزرگ نمایی شوند، اما از طرح هویت های قومی به اصطلاح فارسی زبانان، وحشت می کنند. خیزش هزاران نفر در سمت شمال که به نام ترکان دری زبان، خواهان تشخیص هویت قومی اند، بار ها افراد وابسته به ستمی گری را به تک و دو انداخته است تا با ناراحتی، چنانی که اعضای شورای انسجام ترکان دری زبان، یادآوری کرده اند، از چند پارچه گی تاجک بنالند؛ زیرا در محاسبات سیاسی، آنان را به نام فارسی زبان، خورده اند.

هر کس مشکل دارد، از آدرس خودش بکوید! تحلیل مشکل در دایره ی دیگران، به این معنی ست که آن چه را ضم سخنان اصولی آورده اند، خودآگاه در میان مردم، تعمیم می دهند.

آوردن نام ها و جغرافیا های اقوام دیگر علیه پشتون ها، معنی دیگر جز ساخت اتحاد قومی دشمنانه ندارد. خطاب اصولی به یک قوم خاص

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود، نه به اقوامی که آقای ستیز سعی کرده با برشـمردن جغرافیـا هـا، از آنان استفاده کند؛ چنانی که ستمیان بار ها چنین کرده اند.
طی ۱۸ سال اخیر، مشخص سازی های قومی- فرهنگی به منظور کسب حقوق سیاسی، حدود و ثغور همه را معلوم کرده انـد. سـتمی گـری بـه این دلیل نیز ناکام است که کسی نمی خواهد به نام فارسی و خراسانی، زیر چتر آن ها، سلب هویت و مصادره ی حقوق شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- در انتظار چه استید؟

بالاخره شاهد آغاز دیگری شدیم که قرار بود بازیگران عقده ی حقارت، بازی کنند. زیارت مصنوعی برای تداعی تاریخ خجلت و شرمساری- تاریخی که فرهنگ و مدنیت را وارونه ساخت تا در نشیب افت و ذلت آن بایستیم و اما ارزش آن بزرگان، فرزندان و تاریخی را بدانیم که در تاریخ این مملکت، اثبات ثبات و تعهد بودند.
بالاخره ابتکار دیگر به گل نشست و آن درمانده در فهم اداره، ضمیمه بافت تا در بررسی حضور سخره ی او، وقتی تاریخ بخوانند بدانند که به درستی «گل مرجان» است و از سنگ صبور ملت ما، در فاضلابی یافته اند که باید از اعماق دریای ریاست اجرائیه در فصل بی آبی های دریای کابل کشید.
بی مضمون های تابع توهم تاریخی و عدم بصیرت، برای تشکل بی حیثیت و بار دوش، شراکت شبکه های اجتماعی کردند و آورده اند که «من با افتخار فرمان اعزاز و خاکسپاری با شکوه و عزتمند شاه حبیب الله کلکانی را صادر نمودم و در این مورد ضرورت به مشوره با هیچ فرد تنگ نظر را ندارم. گل مرجان» بلی، تو لیاقت کاری بیش از این را هم نداری!
هجوم ملخ وار ۱۴ سال قبل در جا های می ایستد که خلای قدرت مردم این سرزمین است و بیش از همه ارزش جانبازان و مردانی را تبارز می دهد که شرمسارانه اعتراف می کنیم سال پار در مراسم فاتحه ی امیرالمومنین محمد عمر مجاهد(رح) کوتاهی کردیم و از عزت و شرفی به دور ماندیم که روزی فرزندان واقعی سرزمینی که میراث تاریخی پدران ماست، غایله ی بی آبرویان آبکش زاده را به لطف پروردگار از سر مردم ما کم کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در شرایط حساس کنونی که با تار های تارتر از تار جولا، رشته های این مملکت را گره زده اند، بازخوانی های تاریخی که طیفی از یک گروهک سرخورده و نادار تاریخی را در فرصت های حضور بیگانه «شیرک» ساخته است تا به دور از قهرمانک، خانه گک، اندیوالک، جستک و آباگک خود در فراغت های قهرمانانی گستاخی کنند که ۵ سال از میدان نبرد آنان گریختند و امروز اگر در این جایند، بقای حیات آنان در گره ای ست که با سربازان آن سوی اوقیانوس ها بسته اند و با کاهش آن، حلقه ای تنگ تر می شود که واقعیت های مکتب افغانستان برای کسانی ست که با ۴۰ سال حضور سیاسی مبتنی بر خیانت، خیال کرده اند آن چه توهم بافان ستمی میراث گذاشته اند، واقعیتی می شود که سرنوشت این مملکت در یک ذلت دیگر، در اجتماعی درگیر شود که روزی آن ملای محیل(ربانی) با حاکمیت پنج درصدی در افغانستان، پس از فرار، سوراخ های هزاران فراری ای را به یادگار گذاشت که در ۴ سال حاکمیت او، از هراس واقعیت های افغانستان در تمام سنگر ها و مواضع گروهک سقاگرا، مدفوع کرده بودند تا از آسیب هایی در امان بمانند که بالاخره «تحریک خود جوش»، پلشتی حضور آنان را می سوزاند.

هرچند حیف که طالبان، فقط فرزندان مدارس مانده اند، اما ۵ سال امارت آنان بر فراز حاکمیت ها و تنظیم سالاری هایی بر ملت افغان مبارکباد شد که حاکمیت مقتدر فرزندان تحریک اسلامی، بر روی قبرستان وحشیان، بی فرهنگان و جنایتکارانی قرار یافت که اینک در نسل سوم مقاومت، رنگ زرد می شوند و در سوراخ های دیگر، موضع می گیرند تا با تاریخی که تکرار می شود، بار دیگر از زُدایی زباله ی آنان، جامعه و مردم ما تطهیر شود.

و اما مثل این که توهم و خیال، دو عنصر مهم سقازاده گانی ست که با چوب و فشار مکتب، ناکام تر از قبل در جا می ایستند و میل ندارند رو

(c) ketabton.com: The Digital Library

به جلو، با کاروانی بپیوندند که میراث شوم ستمی گری، برای خوبترین فرزندان و سالاران این مملکت که وقتی نبودند نیز ارگ و مدنیت آنان، بی چاره گانی را حیثیت بخشید که توهم آنان برای گذشته ی تاریخی، وقتی در واقعیت سند تاریخی ملموس می شود، حتی خشت و کلوخ ندارند تا برای سرپناه مدعیان هژمونی فرهنگی، ماوای سگ و پشک شود.

ارتجاع اول در ارگ و در زمینه ای امیر شد که یک خشت آن، مال آنان نبود. ارتجاع دوم از میراثی فرار کرد که در چهار سال، دست شوم آنان تا فراسوی آن برای ویرانی رفت و اما آن معماری آن قدر استواری داشت که مردمان این مملکت در سه سده ی پسین، افتخار کنند زیربنای این مملکت، بار و بری دارد که هرگز با باد شکم هایی نمی لرزد که اعتراف می کنند از بقایای خوراکه ی نفخی، صورت حال آنان در «غم درونی» مقال شان است.

هیچ نشده در آغاز یک طوفان، کثرت ادبیات مداحی، همان میراثی که روزی سلفیان جهالت شاهنامه کردند و با توسن خیال کشتند، خوردند، بُردند و پادشاهی کردند، وارثان عقده های حقارت که روزی در ۵ درصد حاکمیت ملای محیل، برای خود «پاچا خیل» می خواندند، پی ابقای جعلی اند که با تبارز آن در جمع لشکریان تابع، صف های مردمان این مملکت محکم تر می شود و پیش از همه از دو راهی مُردد، به راهی بروند که هرچند تمثیل موضع طرف است، اما خیلی می ارزد که با یاد میرویس ها، احمد شاه ها، مومند ها، عبدالرحمن ها، هاشم ها، نادر ها، عمر ها، حقانی ها، حکمتیار ها و آن فرزندانی که در ۵ سال امارت تحریک اسلامی طالبان افغانستان، روزی را برای کیفر خاینان، قاتلان و ویرانگران قضاء نکردند، ولی از جفای روزگار، یاد نمی شوند. ما این کفران نعمت را با آیه ی یاس «وحدت ملی، خراب می شود!»، توجیه کرده بودیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوب است وقتی سخن در مستراح دشمن، سخنسرا می سازد، با نگرش بر گذشته ای که در چهارده سال اخیر گذشت، پی مداوایی باشیم که در نبود آنان، این مامول(مسئله ی افغانستان) معضله می شود و کسانی عاقبت به خیر خواهند شد که در قبول سهم تحریک اسلامی، جریان مولانا حقانی و حضور انجنیر حکمتیار، هنوز فریب سقازاده گانی را می خورند که در هر نوبت تعقیب، به سراب می برند و خوشحال از این ریا، افتخار کرده اند که تشنه بردیم و آوردیم، در حالی که آب بود.

زمینه ی افغانستان با صد سال اخیر بنای محکم افغانی، نیازمند آن پاسداران و نگهبانانی ست که در وقت نیاز در برابر همان کسانی بایستند که برای چند عفونت تاریخی، دعا می کنند و مصوت این ملعبه ی کودکانه، در حفره ی سوراخی گم می شود که اینک نخستین زیارت مصنوعی تاریخ افغانستان است.

در انتظار چه استید؟ از گذشته ی خویش یاد کنیم و از همین لحظه، روزشماری آغاز شود که در هر روز آن، اندیشه ی ما برای یاد فرزندان واقعی، شهیدان و تاریخی باشد که در سده های معاصر، میراثی شد که اکنون ماوای ما برای حیثیت یک افغان با ملکیت افغانستان می شود.

از امروز از کشته گان، ویرانی ها و ضیاعی سخن بگویم و جبران بخواهیم که از آن ۹ ماه شوم به ۷ ثور رسید و از ۸ ثور تا ۲۳ عقرب ۸۱ که قهرمانان تحریک اسلامی، کابل را مفت و رایگان ترک کردند، در ۱۴ سال رفقا و ۴ سال برادران، ارقام نجومی زیان و مصیبت در تاریخ افغانستان اند.

آیا شرم نیست در زمینه ای از فرزندان، شهیدان و ضیاع این مملکت یاد نکنیم که گفتمان نقد ما از دهان میراثخواران عقده ی حقارت، توهم تاریخی و چپاولگرانی مخرج می شود که دوست دارند فرط علاقه ی آنان را در خارزاری آبیاری کنیم که بصیرت را کور می کند و وجدان را می زداید. آیا انصاف است که سازنده گان این سرزمین را در تقابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیاسی که از ریخت و پاش آن، فقط تنی چند ضرب دیدند، اما میراث آنان افغانستان رو به جلو بود، نقد کنیم و اما قهرمانان ما چند بی سواد، بی فرهنگ و چند چنده پوشی باشند که خوردند، بُردند، ویران کردند و شرم ندارند که بر آن تاراج و آزرم، قبه و بقعه بزنند تا گمراه تر از هر زمانی، قبله ی ما چهار طرفی شود که وقتی از وجدان فرار کردند، حسب هدایت گل مرجان، برپا کنیم.

زیارت مصنوعی و آن توده های «انقلاب نارنجی»، نسل سوم و حقیقت چندم مصیبت وارده بر افغانستان است. این حادثه، می باید به حدوثی بیانجامد که «قدر نعمت، کسی داند که از دست دهد».

از امروز، مشغله، فرض، واجب و ملاحظه ی ما، از حفظ آن چه داشتیم آغاز و به حفظ آن چه از دست داده ایم، طرز فکر ما برای گزینش آن راه سیاسی باشد که اگر از زیارت مصنوعی، باب نوش دیگر می سازند، تاریخ ما، گذشته ی ما، قدرت و اختیار ما، حلال مشکلی باشد که در مسیر اولویت قوم و تبار برداریم و باک نکنیم؛ زیرا این جا افغانستان است و صاحب دارد.

در انتظار چه استید؟ تاریخ و گذشته گان خویش را حرمت بگذاریم و هنوز دیر نیست که عیاران افغان نیز در همان جای خالی قدرت سرزمین میراث ابا و اجداد خویش بایستند که با زور دنیا تهی کردند و هرچند این لقمه بر دهان دیو های تنظیمی، بزرگ است، اما در تجربه ی حضور، همواره قی کرده اند و دیگر این زباله نمی باید.

جناب رییس جمهور! آن طرفی که وانمود کردند دشمن است، از حق خویش دفاع کرد؛ هرچند ضیاع این مبارزه، از سنگینی تداخل رهروان آبکش، کاسته است، اما شاهدی وجود ندارد که حتی در تقابل حق و باطل نیز مافات معصوم نباشد. اگر جرات کردند و به اثبات رسید که تشکیل تحمیلی گل مرجان، حیثیت ندارد، شما حیثیت دارید که در قبول حضور کسانی که اگر می بودند گره ی مشکل، کور گره نمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

شد، فرصت دهید و تلاش کنید حضور برحق نارضیان، خارج از مسئله ی پاکستانی و ایدیالوژیک، واقعیت ستمی را برملا کند که نخستین ستم ملی(چهارده سال اخیر) بود.

توضیح دکتور رمضان بشردوست، به یاد ماست که در گفتمان روسا در برابر کرزی چه خوب تبیین کرد: «من به جا هایی سفر کردم که قوای خارجی با تمام توان نیز جرات سفر به آن جا ها را ندارند. مردم ناراض منطقه، اعتراض کردند که با ظهور طالبان، کسانی را کیفر دادیم و مجازات کردیم که کارنامه ی خیانت ها، جفا ها و ویرانی های حاکمیت تنظیمی، هزاران سند آنان هستند، اما پس از طالبان، بقایای همان مجرمان، بر عزت و هستی مردم تاختند. یعنی مخالف مسلح، همان گروهی نیست که سقازاده گان، تعریف می کنند.

درامه ی افغانستان تا نخستین زیارت مصنوعی ثابت کرد این ما بودیم که فریب خوردیم و هنوز اصرار داریم کسانی در نظام نباشند که اگر فقط یک واحد چند ده طالب آنان در کابل بود، چهارده سال اخیر، بسیار تلخ، حقیر، ذلیل و سیاه نمی بود.

در غیاب آموزگارانی که از تنبیه آنان، تمام سرمایه گذاری اتحاد شوروی در دوام حاکمیت ۸ ثور، آیه ی یاس شد، باید هم در تماشخانه ای ضیاع وقت کنیم که در هر نمایش آن، چند قهرمان قلابی، دزد سرگردانه، قوماندان کمینچی، جانی و مجرم، از اصالت تاریخی، عدالت اجتماعی، برابری، تقسیم مساوی موازی بر سهم اقوام، قصیده می گویند و اما ملایی را مانند که در خلوت «آن کار دیگر» می کند.

گذشته ی ما، صرف وقت بر حاکمیت، شان و عزت بود. از تماشای نمایش تزویر، خسته شده ایم. کالای مورد نیاز ما در بازار مکاره ی دزد و رهزن نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- در حاشیه ی توهین به کرزی

رییس جمهور پیشین افغانستان در جوانب مختلف قضاوت، نام ها و اوصافی دارد که شناخت آن ها در یک مجموعه ی کلیشه یی «رییس جمهور روز های سخت»، «سمبول وحدت ملی»، «رییس اداره ی ائتلاف و معامله»، و «سهامدار سیاسی»، بیش از یک دهه ی افغانستان که در دوران حاکمیتش در واقع آنارشیسم فرصت ها بروز می کند و اما آن چه بایسته بود، در آن باد فنا، نیست می شود که پس از پایان نقش او، گزارش های جهانی حاکی اند تمثال نمایش برنامه های بیرونی، نیازمند بازنگری با سرمایه گذاری هایی ست که باید در جبران ناکارآمدی و تهدید امنیتی، پول ها و آدم های جهانی را به افغانستان جنگ زده، از نو سرازیر کند.

این که شیوه ی برخورد و سیاستگذاری های جامعه ی جهانی در افغانستان در آینده ی سیاسی کشور ما، به چه میزان به عمق واقعیت ها می رسد، شاید گریبانگری هزاران افغان فراری از کشوری که گفته می شود از هزاران میلیون دالر امریکایی، قرار بود نمونه ی آسیایی دیگر دیموکراسی شود، به وضاحت به این طرز نگرش دوستان خارجی کمک کرده است که آن چه درخور حال افغانان کرده بودند، بیشتر به خورد کسانی رفته است که اگر طالبان برای توحش حاکمیت شان طرد شدند، هرگز درست نبود کسانی را در شمار بنایان و معماران ساختمان نو، سهیم می کردند که در گذشته ی پیش از طالبان، اشکال ترس، تهدید، تجاوز، ویرانگری و خیانت را در ترسیم آن افغانستانی به نمایش می گذارند که حکومت های صبغت الله و برهان الدین، با هزاران سند و مدرک، بر جا گذاشتند.

حامد کرزی، مسوول پروژه ای بود که با پذیرش واقعیت ناگزیری ها، باید تحمل می کرد مشترکان سهیم در حکومت او، هرچند در

(c) ketabton.com: The Digital Library

احصاییه ی ظرفیت های کاری، مسلکی و بشری، قابل ملاحظه نیستند، اما وجوب کمک دهنده گان جهانی و عاطفه برای ترحیم، دوایی نمی شود که برای التیام و درمان درد های افغانستان درد دیده، اغماض می کردند جانب مخالف طالبان که کاستی ها در امر خیانت و جفا به سرزمین را از نظر نیانداخته اند، همان شر و فسادی اند که برای ثبوت حیثیت، نیازی به بیان ادبیات دفاعی به اصطلاح «ولدنگ»(وصل فلزات) خیر و شر نبود.

تاریخ پردازان افغانی به درستی وقتی به ماجرا های کید و نیرنگ حاکمیت تحمیلی بیش از یک دهه ی اخیر برسند، ناگزیر با دقت درخور کار تاریخ، مجبور اند عرق بریزند که قافله ی عقب مانده ی افغانستان، هرچند در دُم جامعه ی جهانی وصل بود، چرا لنگان می رود و محکوم به گذشته(حاکمیت تنظیمی) شده است؟

ساختمان نظام برای تامین عدالت اجتماعی، مستلزم ساخت ارکانی ست که به استواری افراد خبیر و وطندوست، برای مقدرات خاک و مردم، برپا می شود.

تراژیدی حاکمیتی که حامدکرزی در چهار دوره ی موقت، انتقالی و دو دور انتخابی، نقش خویش به حیث فصلی از زعامات تاریخ افغانستان را معرفی می کند، در قرابت و جوار مردمانی به تصادم و جوش می رسد که اگر استقامت او در سالیان نخست برای طرد ازدحام شر و فساد، مبدل به همکاری در تداوم حاکمیت نمی شد، حداقل میراثی که برای غنی برجاست، از آسیبی در امان می بود که می بینیم نقش یک دهه تلاش ملت برای تبیین و تفکیک میان خوب و بد، اداره ای شد که با تمام عرض و طول خاینان و مزدوران، به افتخار «حکومت وحدت ملی» می گویند و رییس جمهور ناگزیر است آن چه مختص به ابتکار خود و تیمش باشد، در بند ناف اولاد نامشروع سیاست

(c) ketabton.com: The Digital Library

های جهانی ببندد تا زقومی که در این وحدت ریشه گرفت و ساقه شد، برای آینده ی سیاسی افغانستان، «گل دوزخ» اهدا کند.
ماجرای طراحی شده ی توهین به کرزی که در تجلیل از یک زاده ی استخبارات پاکستان(ملا ربانی) مردم ما را آزار می دهد به تقدیس کسی بنشینیم که در چهارسال حکومت شرم آورش، در روز روشن بر ناموس مردم تجاوز می کردند؛ ارزش پول، مساوی به کاغذ تشناب شد و صد سال دست آورد های عمرانی افغانستان را غربال کردند تا عقده های حقارت شان برای تواریخ میان تهی از مزیت فرهنگ هتک حرمت و دهن گندیده گی، رهروان شر و فساد را کمک کند در هرجایی که کم آوردند، با فحاشی بر دیگران، جرات بیان حقیقت را سلب و مردم را از منظر این فرهنگ اصیل آریایی، خراسانی و پارسی مشغول کنند تا در فراموشی خیانت گروهک های بی ریشه، ناقل و مهاجر، سرنوشت خویش را به کسانی بسپاریم که مستند تاریخی آنان هشدار می داد جفایی که با تحمیل خاینان تنظیمی در نظام نهادینه کردند، در زمانی به حیرت می رسد که می بینیم ماموران ولی نعمت ملی گرا(حامد کرزی) که در حاکمیت او، با هزاران تایید و امضای تکنوکراتان، از سوراخ های مقاومت به سردمداری، سرمایه، جاه و مقام رسیدند، هیچ کس به اندازه ی کرزی را که در سایه ی رسمیت جهانی و بی غرضی او، از خاک برخاستند، دشمن نمی دانند.
ماجرای توهین طراحی شده به کرزی که دیدیم پذیرش کارت دعوت خود را همانند تاریخ افغانستان، نادیده گرفتند، از منظر بررسی کارنامه ی احزاب ضد افغانان، بسیار مهم است.
توجیه کننده گان هزینه های خاینانه بر خاینان که در شمار رییس دولت، اعضای غیر تنظیمی بودند، با از کیسه ی ملت بخشیدن، آن قدر در قربان و صدقه به شر و فساد، ریکارد قایم کرده اند که اگر سری به صدور مکتوب های مقرری، تادیه ی پول و امتیازات تکنوکراتان به

(c) ketabton.com: The Digital Library

«دون کراتان» بزنید، کافی ست در روز بادای پاسخگویی به این خیانت ها، نیازی به تشکیل دوسیه نداشته باشیم؛ زیرا از مدرک حضور بی متجانس، بی رویه و منحصرکننده ی دشمنان در شاهرگ های مملکت، به خوبی متوجه می شویم که ترحم و عاطفه در برابر جریان هایی که با بیش از نیم قرن افکار باطل، مدعیات پوچ و سرمایه گذاری های دشمنان خارجی، جمعیت و شورای نظار، وحدت و ستم ملی و پرچم حزب دیموکراتیک خلق شدند، همانند افسانه ی سرمنگسک می شود که به جز تکرار، معنی ندارد.

اهدای امتیاز در سهامداری افغانستان در یک دهه ای که گذشت، نقدی بود که اگر به فراوانی به گوش کرزی نرفت، حواریون او می دانستند طرز برخورد با مافیای سقاوی و ستمی که در بررسی بنیان های فکری شان، افغانستان، افغانان و به ویژه پشتون ها، مسئله ی دشمن اند، اگر زهری به تلخکامی عکس العملی دارد که در بسط فرهنگ غیر اخلاقی و توهین، مبارزه می دانند، حتی ذره ای از اهمیت استدلال افغانان آگاه نمی کاهد که در طول حاکمیت های ائتلاف و معامله، هشدار می دادند درست است که اشتباهات جامعه ی جهانی، پول آن ها را در چاه عناصر بحران افغانستان، هدر می دهد. آنان با چشمان باز و اما با اغماض بر گذشته ی افراد، مخالفان طالبان یا میراث بدترین و سیاه ترین سالیان تاریخ ملت ما را تحویل گرفتند، اما چرا جانبی که در زمان هجرت، به یاد گذشته های خوش، مملکت را رصد می کرد، وقتی آمدند، در رقابت با خارجی، آن قدر از سهم مردم و مملکت را در پای خاینان و جانیان ضایع کردند که ارقام این رقابت، جامعه ی جهانی را بازنده اعلام می کند.

موضع ما در شرایطی که تحمیل، دامنگیر است، از همان آغاز این بود که در تداوم حاکمیت تحمیلی ائتلاف و معامله، به انگیزش روحیه و تقویت بنیه های کمک می کردند که ضمن مبارزات اجتماعی،

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسانه یی و فرهنگی، از گریبان خاینان می گرفتند و در گسترش این فرهنگ، در ابعاد نقد همه جانبه، به دشمنان داخلی این مملکت تفهیم می شد ماضی افغانستان، ارزش شما به عنوان عناصر بی ارزش را ثابت ساخته است و آن چه به نام دست آورد های به اصطلاح جهادی، مقاومتی و تنظیمی می دانند، سرفصل های خیانت در تبیین تاریخی می باشد که به امروز می رسد. معنی ساده این سطور این است که با حمایت از جوانب بی طرف و فعال افغان، کمک می کردند با میلیون ها دالری که وارد شده اند، نهاد ها، موسسات، ادارات، احزاب و افرادی به راس امور می رسیدند که ضمن عبور از شانس ها، خاینان و جنایتکاران را در نکوهش حاکمیت نحس تنظیمی، هشت ثور شرم آور، جعلیات ستمی و بطلان ادعا های سقاوی، ماشین بشری شر و فساد را از کار می انداختند تا در جویی که جفا ها و خیانت ها برملا شده اند، دست آویز نداشته باشند که مثلاً اگر انحصار کرده اند و تاراج می کنند، به خاطر آن است که متاسفانه هشت ثور را تجلیل می کنیم.

هنوز نقد درخور جعلیات ستمی وجود ندارد و متاسفانه زیر سنگینی ایده های وارده، به نام گرایش های دینی، فرهنگی و حزبی فریب می خوریم و در عکس واقعیت ها، کسانی نقد می شوند که اگر بر حداقل اکتفا کنیم، وقتی دو حاکمیت نحس به اصطلاح سقاوی را منفی کنیم، حتی زمان حزب خلق، چیزکی دارد.

نمی دانم آقای کرزی با آن چه تحویل گرفت، چه قدر متمایل به گرایش هایی شده است که معدود نخبه گان با درک افغان، برایش سفارش می کردند حاتم بخشی های او به افراد و گروهک هایی که برای تبارز حضور شرم آور خود، نیم قرن دست آویز، تاریخ و به اصطلاح کارنامه ساخته اند، تا زمانی که متوجه نشوند، گذشته ی شان هیچ مفادی نداشته، به سطحی در انحصار و چپاول، صعود می کنند که وقتی دیوانه وار شد، مشکل است تفهیم کنیم که اگر به اثر ضعف های

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما «هوایی» شده اند، دیری نمی ماند که به زمین بخورند. این پوقانه های سیاسی- پلاستیکی ساخت کارخانه ی آی.اس.آی، اگر در زمان صعود مصنوعی در مراسم توهین به کرزی ها نکفند، از کاهش بادی نشست می کنند که بقای آنان هنوز به امضای همان تکنوکراتانی بسته است که اگر مشمول خیرات جامعه ی جهانی شده اند، می دانند که هرچند زعیم ملی همه، از دزد و رهزن تا قاتل و خاین نیز بوده اند، نباید چنانی شوند که نمونه های ظاهراً تصفیه شده ی تنظیمی(فقط با آرایش ظاهر) از گذشته های پشمدار خود، توجیه ی مجاهد و مبارز می بافند.

حتی عطایای میلیون دالری، تفویض پُست های بلند دولتی، امضای هزاران حکم امتیاز و بخشش خاک و سرمایه، نتوانسته اند حتی یک لحظه از دشمنی کسانی با حامد کرزی بکاهند که مغز شان در پنجاه سال دیگ توهم و مدعا جوش می خورد و فکر می کنند آن چه کرده اند(خیانت، ویرانی و جفا) مزایایی ست که مردم و مملکت افغانستان بایست در معنی واژگون لغات، دزد را همدم، قاتل را مونس، خاین را وفادار و مزدور را متحد و غم شریک بدانند.

بدترین دشمنان کرزی، همان موتلفان حاکمیت های اویند که در سلسله ی تحمیلی ابقا می شوند و اما یادشان رفته است که آن ساخت و ساز افغانی(قره قل، چپن، پیراهن- تنبان با زبان دری و پشتو) بیش از هرکس بر گردن آنان حق دارد. او با صدور مجوز کار، دشمنان خودش و مردم را توجیه می کرد. بنا بر این، این یادآوری، شامل کسانی می شود که قرار است در بازی های سیاسی افغانستان، عاطفه را در جایی که نیاز نیست، بدیل هوشیاری و حقیقت نسازند.

واداشتن عدو، زمانی به حقیقت احترام متقابل می رسد که زبان ما در رسایی بیان حقیقت، او را مجاب کند آن چه مدعی ست، واقعیت ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اندوهی که گذشت و تکرار می شود، سلسله ی اهدای امتیـازات در حالی ادامه می یابد که تلاش ها برای افشای حقایق، اغماض می شـوند و در این خلاء، می خورند کسانی که در تحریف تـاریخ، زشـتی هـا و پلیدی ها را شریف و مهم می شمارند.

کاش در ماضی ای که گذشت، صدای حق برای بیـان حـال، بـه همـین ساده گی کمک می کرد «با ماه نشینی ماه شوی، با دیـگ نشـینی سـیاه شوی!»

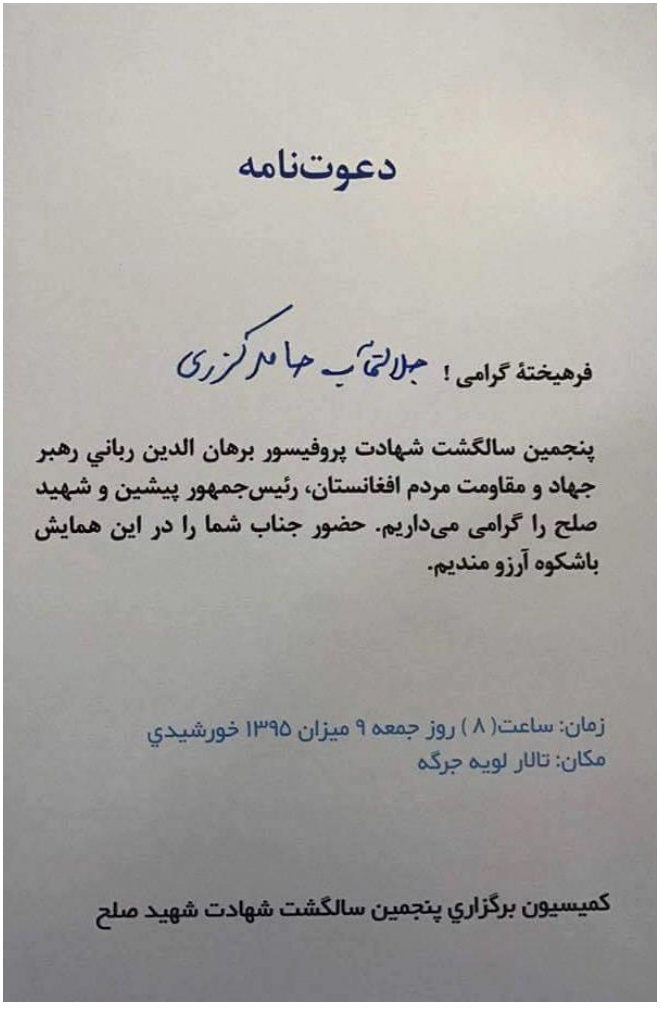

(c) ketabton.com: The Digital Library

- در کمین فرصت

یادآوری:
این نوشته به چند سال قبل بر می گردد. تحلیل من در این نوشته، روی یافته هایی استوار است که گروهک های افغان ستیز در رابطه به پاکستان، باز کرده اند.
جلب اعتماد پاکستان برای افغان ستیزانی چون پدرام، به معنی حمایت از آن افراد خاین و فاسد است که فکر می کنند با دست بالای پاکستان در امور افغانستان، اگر در بحث خودفروشی ابتکار کنند، سیاست های پاکستانی با محورگرایی اقلیت ها، دست آنان را در امور سیاسی افغانستان، بلند می سازند.
موضع گیری های پدرام جهت همسویی با سیاست های پاکستانی که رسمیت خط دیورند را تحفه ی اولیه ی آن می داند، سوا از زد و بند های پنهانی احزاب تنظیمی غیر پشتون با پاکستان، تاییدی بر این تحلیل من است که چند سال قبل از گروهک ستمی، انجام داده بودم.
اخیراً با حمله ی منطقی و به جای نماینده گان پشتون به پدرام ناقل، عمران خان، رهبر تحریک انصاف پاکستان، در دفاع از پدرام، آن را محکوم می کند. بازنشر این مقاله در کنار تایید منطق من، توجه هموطنان را به مسایلی جلب می کند که در کنار روشنگری های تاریخی، ادبی و فرهنگی این قلم، با آشکارایی های این چنینی بسیار آشنا نیستند.
صورت معمول کار قلمی با ابعاد و جنبه های آن در افغانستان، در حد دگم و کلیشه هایی باقی مانده است که بسیار میلانی و سیاست زده اند و کمتر نشانه ای از نوآوری ها در آن ها به نظر می رسند.

***

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشمئزاز از صورت ماضی لطیف پدرام را می شناسیم. نوع جدید او در «بوپراگنی» سیاسی، از گونه ای ست که در شاخصه های این طیف بی مقدار، در کمین فرصت هایند تا زیر جلد، اصلیتی را نگه دارند که هرچند هذیان آنان در شکل حاد شورای به اصطلاح تاجکان، رونما شد، اما هیکل درشت را زمانی به نمایش می گذارند که در حضور بیگانه شاخ می کشند و از خوانش رجز و یاوه، تهدید می کنند که ولگردان نوع سقاوی آنان را در نمونه های اعتراض به هویت ملی، دیدیم.

کسانی که قماش پدرام ها را می شناسند، می دانند تبارز آنان در فرصت های مغتنم، نه برای داعیه است، بل دون صفتان سیاسی که در مکتبخانه ی شر و آشوب، بزرگ شده اند، می دانند طول عمر شان در رشته هایی وصل است که در جوامع درگیر، دست بلند قانون و اراده ی حاکمیت را بسته اند.

مانند همیش، اعتراض مردم ما بر قواره ی پدرامک ها، در سطح احساساتی می رود و در نقطه ی وخامت می بینیم از طرفی به دونیت پدرام، تمثال دیگری رونما می شود که سال ها قبل برای بزرگ نمایی آن قهرمان به اصطلاح ملی، طرح و اجندا می ریختند و اما پس از فنای او، تاریخ آن بی چاره، به تابویی می ماند که نقد آن، گویا اجحاف به حقوق دیگران است.

عبداللطیف پدرام، در نوبت نو می داند حقوق بگیران همفکر و همتبارش در صف های بزرگ در حاکمیت به اصطلاح وحدت ملی، هرگز نمی توانند از فرصتی استفاده کنند که در چند سال قبل، زمانی که مارشال ها، عبدالله ها و ربانی ها بی کار و مفلس می شدند، چیز دیگری رونما می شد که می دانیم: از زیر پلو سیاسی ما، سال هاست مُلی می براید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در یک گوشه ی دیگر هیاهوی خوب و بد شاخ شمشاد فرزندان ناقلین بخارایی، ترفند دیگری نهان است که گروهک ستمی با تفسیر دست باز پاکستان در ماجرا های افغانستان، ابراز علاقه می کنند تا همانند قماش جهادی، زمانی که استخبارات پاکستانی، مسعود و ربانی را در شمار هفت تنظیم دیگر تولید کرد، تفاله های بحران سیاسی افغانستان، در ره گم کرده گی نو، می پندارند منافع پاکستانی، حاشیه هایی دارند که اگر در طرف مدعی افغانی دیورند، کسانی مصمم و جسور اند، اما در حاشیه های حدود کوچک ها، کسانی یافت می شوند که حاضر اند از امتیاز مُهر دوسیه، رُخ سیاست های پاکستان را ظاهراً در رفع تهدید حدود غیر قانونی اش با جوانبی همسان کنند که در تمام دوران جهاد و به اصطلاح مقاومت و حاکمیت های ائتلاف و معامله که بالاخره گریبان حاکمیت دکتور غنی را گرفتند، دست گروهک ها و افرادی را بلند کرده است که در فقر شدید دانش و سواد، وقتی چیزی برای بیان ندارند، «پاکستان بازی» آنان برای تیز کردن تنور رقابت های غیر موجه با همسایه گان، نقش آنان را گویا در کسوت مبارزان ضد پاکستانی، اهم می ساخت.

این که تمام جوانب جهادی در دیگ آی.اس.آی پخته شده اند، از تاریخ مصور، صوتی و ویدیویی ربانی و مسعود، به خوبی هویداست، اما ایفای نقش در قواره های نو، پیش از این که سوژه ای برای جهش و تخته خیز غلط باشد، میل افرادی همانند پدرامک ها برای جلب یکی از مهم ترین جوانب مداخله در افغانستان است که ظاهراً با حمایت از مخالفان مسلح، چند سالی ست پدرام ها را مجبور کرده اند در خلوت های شهرستان(محل تجمع ستمی ها در بدخشان) و در حاشیه ی اقلیت نشین تبار او در شمال شرق، از ترس حزب التحریر و مردان متمایل به گرایش های اسلامی و کسانی که در جراحت فریب های شورای نظار و جمعیت، خونین و مالین شدند، اما سهم شان در حساب

(c) ketabton.com: The Digital Library

پسرک های بقایای تجربه ی نظامی و سیاسی و مسعود و ربانی می ریزد، مخفیانه زنده گی کنند.

لوحه ی بزرگ جلسه ی «جمعیت فکر نو»(نام اتحاد جدید ستمی ها، سقاوی ها، جمعیتی ها و شورای نظار ها) در سالون میوند در جوار ریاست فارمسی، گروه های مختلف جوانب جهادی و ستمی مخالف افغانستان را مشخص می کرد که روزی با عبور از آن جا، مرا متوجه ساخت اگر کسی همانند منصور، از ثقلت ثقافت اسلامی شکوه دارد و در گوشه های دورتر با رحیمی ها چت می کنند که حالا زمان تضاد و تصادم شورای نظاری و ستمی گری گذشته است، نمونه ها دارد که چه گونه پدارم ها در موضع دفاع از رقیب اخوانی، امید می کنند در اتحاد فراباور های دینی، ظرفیت های ناچیز مدعیان، در اتحادی گره بخورد که اگر می بینید کسی به بدنامی پدرام، تشویق می شود، امتیاز آنان برای استفاده از انواع نیرنگ و ریاست.

ختم کلام این مقال، چند فاکت مهم دارد که نباید در زمان تفسیر اهل خبر، در حاشیه بماند:

مخالفان افغانستان، به ویژه در طیف ستمی گری، حالا ها حساب باز کرده اند تا ضمن جلب توجه پاکستان، از آزادی بیان مهارگسیخته، نه فقط بر شهرت های کاذب بیافزایند، بل نظر به حساسیت موضوع، امیدوار اند جانب پاکستانی از حُسن نیت آنان برای پذیرش دیورند، سهم آنان را با «پشتیبانی»، محفوظ کند.

دسته های سقاوی، ستمی و شر و فساد در اوج نبرد ها که در موسم گرما شدت می گیرند، در حاد شدن این حال، اگر در جانب عبدالله، موضع ظاهراً پیشین دارند، اما نماینده گان غیر مستقیم شان در جلد پدرام ها تلاش می کنند در دامان پاکستان، امنیت سیاسی بیابند و از مزیت آن، آن مسایل قومی را تحریف کنند که پشتونی اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت دیگر شهرت کاذب در فرصت هایی تبارز می کند که شماری در زمان عدم تامین مطلوب، از مسایل ملی در جهت نارضایتی، موضوع می سازند.

دیده ایم که چه گونه چند طفیلی سیاسی، وقتی در خوان ناروا به تنگی روزی می رسند، اول تر از همه وانمود می کنند «افغان» نیستند. خراسان بازی های بچه گانه در طیف دون ها که وقتی کم آوردند، غیر افغانی می شوند، می توانند فرصت هایی باشند که با تاثیر مخرب روانی، کسانی را موقع دهند تا با برشمردن ضعف مسوولان راس امور که با وجود کم کاری در بحث هویت ملی، اما از طرد آن آزرده می شوند، استفاده کنند.

در واقع هم به نعل و هم به میخ کوبیدن، صورت هایی از ترفندی ست که در حساسیت های زمانی، شماری در حباب این کلوخ پرانی به آب، پوقانه می سازند.

در مسایلی که وابسته به رعایت تمامیت ارضی اند، عدم دقت در اغوای مخالفان مملکت، امتیازی ست که می دهیم و اما ماحصل آن، همان بهایی ست که از تجربیات ناکام دیگر در تفویض بخشش ها، دریافت هجو و انتقاد بود.

خدا کند در کمیت بحث های ملی ما، کیفتی رونما شود؛ زیرا می دانیم که سیاستگران ما به غرق شدن پلاستیک در آب، تاکید می کنند؟!

مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

- در ولایت کثیرالقومی بدخشان

عبداللطیف پدرام در جلسه ای که منتج به بی آبی او شد، با همان ترفند های معمول که شکل کوچک خودشان را شامل حال بزرگ تر ها می سازند، محیلانه کوشید با مشبه و مشبه به، وانمود کند اگر پشتون های غزنی، خواهان حقوق شوند، هزاره گان هلمند نیز باید به شورا بیایند. یقیناً که پشتون های غزنی به شورا می آیند و اکثریت پشتون های هلمندی اگر خواسته باشند، می توانند از غیر پشتون هایی نیز نماینده برگزینند که در مثال داکتر صاحب رمضان بشردوست، ثابت می کنند، بلی، افغان های بی شماری از قوم هزاره، شناخته می شوند که افتخار کُل مملکت اند. آن چه که باید در این بحث از فحص نماند، در نخست معیار های گزینش نماینده گان است.

در حالی که کوشیده می شود حق بزرگ ترین قوم غزنی را سلب کنند، از این اصل طفره می روند که معیار های انتخاباتی چیستند؟ بهتر است با فاصله از بستر زنده گی برادرانه ی پشتون ها و هزاره گان، به ولایت بدخشان برویم. این ولایت با ۲۰ قوم و چندین زبان غیر دری یا به اصطلاح فارسی، از ولایات کثیرالقومی افغانستان شمرده می شود. در کنار پشتون ها، بلوچ ها، ترکان(شاخه های اوزبیک و ترکمن)، پامیری، واخی، شغنانی و تاجیکان ناقل و بومی که در حدود ۲۰ درصد را تشکیل می دهند، نماینده گان این ولایت در شورای ملی، متاسفانه بیشتر از یک اقلیت قومی بوده اند. صرف نظر از این که با سرپوش فارسی زبان، هویت های زیادی را مصادره کرده اند، اجتماعات اکثریت غیر تاجک این ولایت، با مردمان سرشناس، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، شایسته گی های زیادی دارند که خیلی بهتر بود به عوض مفسدانی چون فوزیه کوفی، پدرام و امثال آن ها، به شورای ملی افغانستان می آمدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در یکی از خیانت های کلان، زمانی که ملا فضل احمد معنوی از سوی حامد کرزی با گزینش شعوری، رییس کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان شد، در حالی که اعتراضات سرتاسری بر این انتخاب غیر معقول، گوش فلک را پُر می کردند، بالاخره تفهیم می شود که کرزی با این انتخاب، به ضرس قاطع گفته است کار خودش می باشد و به کسی ربط ندارد.

عوامل فشار بالای کرزی که در زد و بند های حکومات سهامی او یکجا استفاده می کردند و بر این اساس مفاد سرمایه های دالری آنان به چندین میلیارد دالر می رسد، برای اطمینان خاطر به هم، حتی سیستم را آلوده می سازند.

عوامل شورای نظار و جمعیت که پس از سالیان جهاد و به اصطلاح مقاومت، چیزی برای گفتند ندارند، با مشی گرایش های قومی، امیدوار اند ابقا شوند. آنان با اختیار این روش، کوشیدند پس از تعیین ملا معنوی، افرادی را وارد شورای ملی کنند که از قبل طمع داشتند با وارد کردن فشار در این نهاد و خدشه به قوانین، همچنان استفاده و خیانت خواهند کرد.

ملا معنوی با ایفای نقش منافق، در تبانی با احزاب وحدت و جریان های افغان ستیز، افرادی را وارد پارلمان افغانستان می کند که به همه گان آشکار است رای کافی نداشتند. منطق جمعیت و شورای نظار برای ورود افرادی چون عبدالحفیظ منصور، عبداللطیف پدرام، احمد بهزاد، محی الدین مهدی و امثال آنان، بیشترینه روی استفاده ی موثر از سخنسرایی ها و توانایی های گفتاری آنان بود.

حالا که اضرار تعیین ملا معنوی با تداوم شورایی که اصولاً قانونی نیست، زیرا موعد قانونی کار آن خاتمه یافته، در نابسامانی های اجتماعی، بیشترینه روی محاسبات غلط، مردم را ناچار از پذیرش می کنند، بهتر است در قرینه ی نوبت دیگر، به حقایقی توجه کنیم که با

(c) ketabton.com: The Digital Library

جاگزینی غیر پدارمی ها، حقوق اقوام محرومی تامین خواهند شد که مثلاً در ولایت بدخشان، قربانی ستر فارسی زبان شده اند.
همه می دانند که جریان های افغان ستیز در کنار تقابل غیر منطقی با پشتون ها، برای حفظ و سیطره ی اجتماعی، روی عوامل فرهنگ لاپوشانی(رفع عیوب و نواقص با حیله و نیرنگ) پافشاری می کنند.
افغان ستیزان، به همان مقدار که پشتون ستیز اند، دوست ندارند ترکتباران دری زبان، هویت خویش را مسجل کنند یا زبان های ترکی (اوزبیکی و ترکمنی) زبان های محاوره و کار ترکان افغانستان شوند.
ستر فرهنگی فارسی زبان، سرپوش سنگین و تحمیلی ست که زیر فشار آن، هویت دها قوم و زبان، استحاله می شود، اما مفاد آن با بزرگ نمایی یک اقلیت قومی، نه فقط به یک قوم می رسد، بل از طریق مجاری سیاسی، جزو حدود انحصارات گروهک های جمعیت، شورای نظار و شرکای قومی شان مانند ستمیان می شود.
این وظیفه ی ماست که در زمان پاسخ به ادعای طرف های مغرض، از فرصت هایی استفاده کنیم که مثلاً با ادعای امثال پدرام ها رونما می شوند.
در حالی که ورود افراد بدنام به دور بعدی شورای ملی، حکم اعدام تمام اعضای کمیسیون مستقل انتخابات را صادر خواهد کرد که اگر از قضای دولت فرار کنند، از محکمه ی مردم نمی توانند فرار کنند، بهتر است زمینه بسازیم که پشتون ها، پامیری ها، ترکان و آن اقوام مناطق تحریف شده(ظاهراً فارسی زبان) مانند بدخشان، نه فقط از حقوق خویش دفاع کنند، بل با نماینده گی در پارلمان افغانستان، جای پدرامی ها، کوفی ها و بدنام های دیگری را بگیرند که با پنهان شدن عقب گرایش های مذموم قومی، ثابت می کنند ارزش اجتماعی، خیر و ثواب ندارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در واقع با دامن زدن به مسایل قومی، در جوسازی های کاذب، می خواهند جلو استحاله و حذف افراد و گروه هایی را بگیرند که با امثال جمعیتی و شورای نظاری، خیلی وقت است تاریخ گذشته شمرده می شوند.

متاسفانه با ناخواسته ها، اشتباهات و تحمیلات، برپایی ستون های فساد در داخل نظام که دوستان خارجی نیز در آن ها شریک جرم محسوب می شوند، انحصار قدرت، باعث شده در کنار استفاده های رسانه یی و تامین امتیازات گروهک ها و افراد، تصحیح و اصلاح تنظیم ها و افراد و ابسته به آن ها، با مهارت به نام حذف اقوام، تحریف شود. بر این اساس، کوشیده می شود با قومی ساختن جریان های فاسد، مردم را فریب دهند که اگر پدرام، منصور یا ربانی تخویف می شوند، نه به اثر عدم ارزش اجتماعی و کادری آنان، بل به اثر هویت قومی ست.

فاسدان سیاسی با هر خیز، از چاله به چاه می افتند. طرح غیر منطقی پدرام برای سوء استفاده، ما را متوجه کرده که چرا در ولایتی به کثرت قومی بدخشان، نه فقط از تاجکان بومی افغان، نماینده نداریم، بل در کنار محرومیت ۸۰ درصدی غیر تاجکان این ولایت، فقط بقایای ناقلین آسیای میانه، مشهور می شوند.

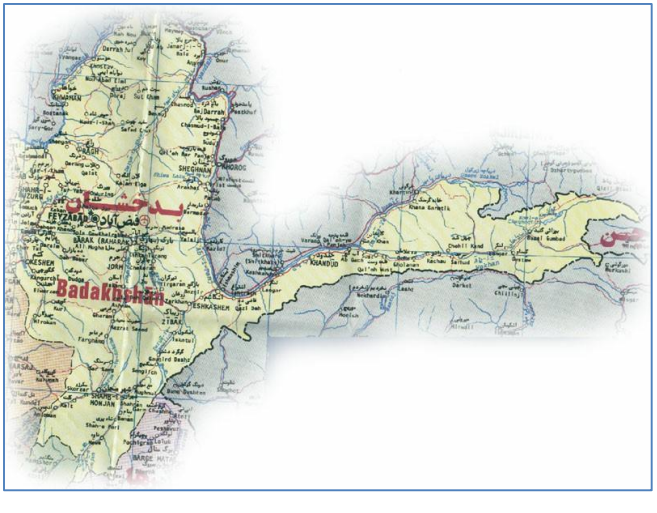

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ریاست اجرائیه، تجویز نسخه ی عبور از هرج و مرج بود

بحران سازی در هنگامه ی انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۳، عدم قناعت کسانی را نشان می داد که از چند دهه است بر دوش مردم ما سنگینی می کنند.

با کودتای هفت ثور و پس از تجاوز شوروی، داعیه ی جهاد پس از تصفیه و به حاشیه راندن مجاهدین واقعی افغان که ایثار کردند، قربانی شدند و یا از تداوم جنگ مسلحانه، بر منطقی توجه داشتند که در اواخر ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله، هشدار می دادند عدم توافق سیاسی، تضمین ویرانی هایی ست که بالاخره ملت و مردم ما را در برگرفتند.

از زمان به اصطلاح انقلاب برگشت ناپذیر و دوران ساز ۷ ثور تا کنون که تفسیر موافقان بحران سه دهه، تخلیق هزاران برگ و صفحه از آزادی، مبارزه، برابری، عدالت، مساوات و پیشرفت بود، ملت افغان، شاهدی ست که چه گونه در تمام عرصه ها عقب ماندیم، باختیم و بازنده گانی شدیم که هرچه از غایله ی پس از انگلیس ساخته و پرداخته بودیم، فنا شوند و در پی آمد چهل سال تجربه ی انواع مدعیات، سرزمین تاریخی و مردم شریف ما در مسیری قرار گیرند که تضمین آینده ی سیاسی آنان، دشوار می شود.

در سرزمینی که گورستان های نیاکان ما، در گذشته ی تاریخی، تاریخ افغانان برای صاحبان این سرزمین است، در آینده ای به گمان شده ایم که اگر از هفت ثور بر گذشته اش برویم، نقش ماست و اگر از این تاریخ(هفت ثور) ماضی و حال شدیم، آینده اش بر فراز همان مدرکی که ثبوت مایملک ماست(آرامگاه نیاکان) اندوه می آورد که چه کسانی در هرج و مرج آینده، حرمت گذشته گان ما را به جا خواهند آورد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

در نمایشنامه ی غم انگیز ملت ما، آن انقلاب کذایی(هفت ثور) به درستی که چند دهه است جامعه را منقلب و دگرگون می سازد و در پی آمد هر برهه، بحرانی از بحران دیگر، زاده می شود.
جامعه ی جهانی با تحمیل گروهک های ناقض حقوق بشر، جنایتکاران، خاینان و بی فرهنگ های تنظیمی در سیستمی که از آن به عنوان دست آورد دیموکراتیک یاد می کنند، تخمه هایی را در نظام و حاکمیت ما به ریشه، بدنه، ساقه و حاصل می رسانند که از خورد آنان (انحصار دولتی) کام مردم تلخ است.
ناکامی دولت در آن جایی که زمام امور در دست عوامل بحران بود، ردیفی از چند ده هزار برگِ ضیاع پول هایی می شود که ماجرای بودجه های انکشافی دست نخورده اش رسوایی محض و ناکامی دولت در تامین امنیت، برقراری ثبات، تعمیم تعلیم و تربیه و بالاخره رکود در مدیریت برای ساماندهی نشان داد گماشتن عوامل بحران که لیاقت بیش از حمل اسلحه، چور و چپاول را ندارند، بهتر همان بود که در کسوت همراهان سربازان امریکایی، به صفایی تشناب ها، بوت پاکی و مزدور کاری مشغول می ماندند.
زیان های ناشی از گروهک های بحران که واقعیت های افغانستان را با تعاریف خودشان تفسیر می کنند و مسئله ی ملی آنان، تعمیم طرز تفکر ستیز با جوانب مخالف است که در ریاست کرزی با برنامه ی طرح سبوتاژ احمد ضیاء مسعود، به شدت مانع شدند مخالفان مسلح که تحت تاثیر حمله ی نیرو های امریکایی، روحیه ی ضعیف داشتند، به آسانی در نظام جذب می شدند و بر این گونه در زمینه ای که به اثر زحمات افغانان تحصیل کرده و بی طرف میسر شده بود، هم از سهم خویش در حفظ اسهام اقوام، روند توزیع و تقسیم عادلانه قدرت را تمثیل می کردند و هم در این بستر، معاضدت ایدیالوژیک آنان مدنی و شهری می شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوگمندانه عوامل بحران با سبوتاژ مصالحه با مخالفان که از شدت تعصب قومی و ستیز حزبی بود، بحران مخالفان مسلح را به جایی کشاندند که نه تنها بر حاکمیت های افغانستان، اعتبار نخواهند کرد، بل با حضور بیش از حد دشمنان شکست خورده و فاسد در نظام که روزی آنان را به خاطر حاکمیت چهار ساله و ننگین شان، خوب درس و مجازات کرده بودند، حساس شوند که در تریبون چند طرفه ی دولت، محال است قناعت کرد کسی از دوستی و برادری سخن بگوید و جانب دیگر یاوه ببافد و تهدید کند اگر اینان بیایند، ما در جای آنان، دوباره به کوه ها می رویم.

زیان حضور گروهک مخالف طالبان، به این جا خاتمه نمی یابد. اینان با تحمیل سیاست های حزبی، انحصار و چپاول، چنان در بدنه ی دولت جا گرفته اند که موجودیت آنان تا زمان حذف، همواره دولت را خراش می دهد.

در سومین انتخابات ریاست جمهوری، افراد وابسته به جمعیت و شورای نظار، به ویژه در ارگان های مهم مانند ریاست عمومی امنیت ملی، به نفع تیم اصلاحات و به اصطلاح همگرایی، استراق سمع می کردند و از فیض این خیانت، تیم عبدالله با دست بالا کنفرانس می داد که چنین شنیده ایم و چنان داریم. بودند کسانی که از کشف خیانت های تیم عبدالله می توانستند تیم غنی را برای کنفرانس های مطبوعاتی کمک کنند، اما اجرای وظیفه در ریاستی به اهمیت امنیت ملی که کارمندانش باید کاملاً مبرا از گرایش های قومی باشند، در آن هرج و مرج، باعث تعهد وظیفه ی تیم غنی در دولت شد و با این اخلاق در واقع به عوامل بحران کمک می کنند.

به یاد دارم هنگامی که اعتراض میلیونی مردم ما در تمام افغانستان برای عدم درج کلمه ی افغان در تذکره، بالا گرفت، در یک گردهمایی که تحریک ملی افغانستان در کابل در مسجد جامع عیدگاه تدویر کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود، در حالی که به اثر ازدحام مردم، بر شمار افغانان افزوده می شد، به ویژه آن کارمندان ریاست عمومی امنیت ملی که وابسته به جمعیت و شورای نظار بودند، به بهانه ی امنیت و نبود جا، مانع هزاران تن دیگر شدند که می خواستند در اجتماع اعضای تحریک ملی، به نفع افغان بودن، همصدا شوند. جالب بود اعضای وابسته ی ریاست امنیت با مردمی که می خواستند به جمع افغانیان بپیوندند، بحث می کردند که ما «افغان نیستیم و افغانستانی استیم!» تعداد زیادی شاهد این رویداد شرم آور بودند که شاید یکی از ده ها نمونه بود. در ملاقات با اعضای تحریک ملی افغانستان، این مسئله را برای شان یاد آوری کردم تا ضمن تفهیم آن به سایر جریان های حساس افغان، متوجه باشند با چه موانعی که مواجه نیستیم.

سومین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در حالی که کاملاً مشروعیت این سیستم را خدشه زده، با وجود مشکلات زیاد، کاملاً مشهود بود که به نفع دکتور غنی، خاتمه می یابد. شعور سیاسی بلند مردم ما هشدار می داد که تحویل حاکمیت به عوامل بحران تجربه ی ننگین چهار سال حاکمیت ربانی، افغانستان را به سراشیب پستی و سقوط سوق می دهد؛ چه در تیم عبدالله، کسانی موضع گرفته بودند که موضع آنان برای نفع افغانستان تا سرحد ارتباط با همسایه گان، از تجربیات ننگین کار مدنی در چهارده سال اخیر است.

مردمان بی طرف، به ویژه جوانان آگاه افغان از تمام اقوام، کسانی که صاحب تحصیل و آگاهی بودند با توجه بر شان تحصیلی دکتور غنی، او را انتخاب کردند؛ هرچند به اثر سوء استفاده ی طرفداران دو تیم از رای باطل، انتخابات به دور دوم رفت، اما معلوم بود که عاملان بربادی و تباهی، شانس زیاد ندارند. از بخت بد، شگرد تفرقه و ایجاد آنارشیسم، دست آویز بلند مخالفان شد و آنان از راه یک نمایش مضحک که به درستی تفسیر نشد با اعلام حاکمیت موازی، موازی به

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن به حاشیه می رفتند و جایی نداشتند، با وساطت امریکا، ظاهراً به اداره ای توافق شد که نه تنها توجیه قانونی نداشت، بل از همان آغاز به کار، بخش دیگر عوامل بحران را که قبلاً در سیستم بر مردم ما تحمیل شده بودند، با بودجه و صلاحیت هایی وارد کرد که ضمن آوردن تمام تیم عبدالله در سپیدار که تا حد نصب کننده گان پوستر ها به دیوار ها بود، طیف بلندپایه با صد ها مشاور بی سواد، بخش عظیم بودجه ی کشور فقیر و محتاج کمک را به جیب های کسانی سرازیر می کند که با هر بار تادیه معاش رحیمی ها، خیلی خجالت می کشیم که این پول به جیب کسی می رود که فکر و ذکرش برای دیگران (بیگانه گان) است.

ریاست اجرائیه، بهانه ای بود برای عبور از هرج و مرج که کسانی با بی خردی، نزدیک بود خودشان را به دام بلا بیاندازند و از این منظر، روند کند و ناکام دولتداری را به پرت جایی بکشانند که با ضعف دولت، بسیار در صیانت از آن قرار ندارد.

ریاست اجرائیه، مُهری بر دهان زیاده خواهان بود تا آب ها از آسیب بیافتند، اما مثل این که رهروان توهم هژمونی فرهنگی، مثل آن فرهنگ های ادعایی- میان تهی، چنان چه حق شان است در خلای رسمیات تاریخی، از حاکیمت و دولت چیزی ندانند و تجربه ی نوع غیر افغانانی نشان داد دو حاکمیت معاصر ۹ ماه و چهار سال، فاجعه، عقب مانده گی، ویرانی و تباهی بود، بستره بیاندازند و در این فکر باشند که با نهادینه گی ساختار ایتلافی، نه فقط بخورند، بل میراثی بگذارند که برای آینده گان، به قیمت بحران و تضعیف افغانستان، حاکمیت دو دسته را برای یک فاجعه ی دیگر، آماده کند.

اعلام نتایج انتخابات در اواخر ریاست نورستانی و تاخیر در وعده هایی که در واقع آگاهانه بودند، اعضای خواب بُرده ی ریاست اجرائیه را هرگز متوجه نکردند که اجرای توافقات برای ریاست غیر قانونی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجرائیه، نه تنها امکان ندارد، بل تن دادن به چنان توافقاتی، حاکمیت افغانستان را در درازمدت در همان جالی می اندازد که گاه به بهانه ی گسست و گاه به بهانه ی فدارل، می خواهند چند گانه بسازند تا با ایجاد حوزه های دلخواه حاکمیت های قومی و حزبی، شیرازه ی فروپاشی مملکتی که ثابت ساخته باید تا مدت های مدید مرکزگرا باشد، فراهم شود.

اجرای توافق برای آن چه در ایجاد ریاست اجرائیه، وعده داده بودند، تضمین دشواری ها برای آینده ی افغانستان است؛ زیرا تقسیم قدرت به گونه ای که عبدالله فکر می کند به اندازه ی ۵۰ درصد برای هر دو طرف، در نخست با تضمین عناصر بحران که به ویژه از سوی عبدالله در تمام افغانستان توظیف خواهند شد و ملاحظه ی این گروهک نشان داد که تا تعیین «خانه سامان» نیز متعصب اند، در نخستین حاصل، پس از آن که عمر این حکومت خاتمه یافت، تشکیل ۵۰ درصدی به ویژه در تیم عبدالله را که کاملاً حزبی، سمتی و قومی عمل می کند، به عنوان مانعی بر سر روند قانونمندی، تحکیم نظام و پروسه ی ملی قرار می دهد.

حاکمیت بعدی با قرار گرفتن در نوبت انتخابات ریاست جمهوری، با چنان چالشی مواجه خواهد شدکه هرگز مثال و مانند نخواهد داشت. در صورتی که توافق بر آن چه به خاطر رفع غایله ی انتخابات ۹۳ برای ایجاد ریاست اجرائیه کرده اند، صورت گیرد، تیم عبدالله را با ۵۰ درصد صاحب افغانستان بودن در جایی قرار می دهند که ضمن سبوتاژ مذاکره با مخالفان و حکمتیار که برای اینان بیشتر قومی اند تا سیاسی، انحصار، تبعیض، چپاول، تاراج و افغان ستیزی را به اوج خود خواهند رساند؛ زیرا ثابت شده است عوامل بحران، جز در محیط بحرانی، مجال تبارز نمی یابند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

توجه شود که گاهی سیاست های تیم عبدالله، موازی به تعلقات میهنی ما، بسیار در همسویی با تفکر بلند ملی، قرار می گیرد. چندی قبل در روز تجلیل از پشتونستان، عبدالله نیز اعلامیه صادر کرد که هرگز دیورند را به رسمیت نمی شناسند. این اعلام موضع برای کسانی که عوام زده اند، خوش آیند بود، اما کسانی که اینان را می شناسند، خوب می دانند که آنان در خلوت های خود همواره از تایید دیورند با مُهر کف پای خود بحث می کنند و اما برای این که سیاست های پاکستانی را از حمایت ضد مخالفان مسلح، موافق حال خود کنند که چه در زمان ریاست ربانی و چه از رهگذر کار تبلیغاتی هرگز پنهان نکرده اند. وابسته گی اینان به پاکستان، آن قدر زیاد است که از فرط علاقه، بزرگ ترین دشمن افغانستان، جنرال حمید گل، در ریاست دولت ربانی، با فرمان او، حکم مشاوریت رییس جمهور افغانستان می یابد و تماس های دایمی آنان با اعضای جمعیت وشورای نظار، به هیچ کس پنهان نیست، اما پاکستانی های با دید دون، هیچ زمانی بر واقعیت اینان چشم نپوشیده اند.

در زمان جهاد، سهم برهان الدین ربانی را با لقب ریشخند «ملا چترالی» در مکتوب ها صادر می کردند. موضع ضد دیورند عبدالله، بیشتر برای ایجاد کشیده گی و تنش مقطعه یی با پاکستان است تا ضمن تبارز مبارزان ضد پاکستانی، فرصت آستان بوسی آی.ای.آی بیابند و در این تنش، مردم را بفریبند که نماینده گان جهاد و مقاومت شما در حالی که به اثر اختلاس و چپاول میلیون ها دالر، از سپیدی و سرخی رفاه و آسایش همانند حورالعین شده اند، می توانند در برابر مخالفان مسلح، دفاع کنند. اینان با سهم ۵۰ درصدی در کمیسیون مستقل انتخابات، چنان چه در ریاست ملا معنوی رفت، صد ها تن از بی سوادان و بی کفایتانی را مقرر می کنند که اگر هیچ نداشته باشند، برای تعصب و گرایش های قومی خویش، هرگونه کفایت را دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضور ۵۰ درصدی در تمام شئون و شرایین افغانستان که انباشته از مخالفان باشند، چه حاصلی جز از زیان ها و آسیب های جبران ناپذیر خواهند داشت؟ خوب است دکتور غنی با تحریم عبدالله، به هیچ گفت و گویی حاضر نشود و عوامل بحران با مراجعه به خارجیان که اکنون پوشیده نیست نومید خواهند شد، با روشنگری افغانان، از مدیریت افکار عامه بر پی آمد عملکرد خود به دور نمانند. بنا بر این بر تمام جوانب حساس در حفظ اولیت های ملی افغانستان است تا با توضیحات و مدیریت افکار عامه، هشدار دهند به زودی روی بدیلی غور شود که نه تنها پایان ریاست مضحک، غیر ضرروی و غیر قانونی اجرائیه را در پی آورد، بل با تفهیم خطرات ناشی از وعده ها برای توافقات ایجاد ریاست اجرائیه، آهسته آهسته زمینه ی استحاله ی تیم عبدالله را در جا هایی فراهم آوردند که از معدود افراد نخبه ی وابسته به او، تشکیل می شوند و به شمول خودش- اگر باز هم ترحم می کنند- بهتر است با تفویض یکی از شفاخانه های چشم که عبدالله در این بخش، دارای تحصیلات عالی ست، او را مقرر و از این رهگذر، با جسارت در راهی گام برداریم که آینده ی سیاسی و مدیریتی آن فقط برای جوانان تحصیل کرده و بی طرف افغان از تاجکان تا پشتون ها و از اوزبیکان تا هزاره گان و بیش از ۵۰ تبار دیگر که در این جا حق دارند و صاحب حقوق اند، فراهم شود.

کسانی که دلسوزانه، با وجدان و رعایت منافع ملی ما تلاش می کنند، می دانند که اگر افغانستان ما، صاحب آینده ی سیاسی خوش باشد، «در این خانه، خار نخواهیم.»

دکتور غنی، هرچه باشد حالا پی جبران مافات خود، خیلی بهتر است از کسانی که درصد بالای کارنامه ی سیاسی آنان با اتکا بر مجموعه ای از خاینان، قاتلان، روسیاهان و فنا کننده گان مملکت، واقعاً اگر با صفت شیک پوش، خوش پوش و خوش خور وصف نشوند، از «همان سالی

(c) ketabton.com: The Digital Library

شناخته می شوند که بهار نداشت.» حرص اینان برای غصب و انحصار قدرت، زنده گی مجلل و انتظار احترام که با مکتوب ریاست اجرائیه برای گدایی وصف «جلالتماب» مشهور است، یک ضرب المثل دری را به یاد می اندازد: «خداوند(ج) گدا را روز ندهد!»

تیم اصلاحات و همگرایی حتی یک کلمه برای آن چه جزو استراتیژی ملی رفاه، انکشاف، دست آورد های اقتصادی و اشتغال باشد، ارائه نکرده بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ضرورت اعتمادسازی درونی

من باور دارم که گروهک های موذی، اوج کراهت منظر خویش(بازی با کارت قومی) را در انتخابات ریاست جمهوری پیش رو، اگر صورت گیرد، نشان خواهند داد. این در حالی ست که متاسفانه تشتت تباری در میان اکثریت مردم افغانستان(۷۰ درصد پشتون ها) چه در زمینه ی اجتماعی و چه در زمینه ی سیاسی، بی سابقه عنوان می شود.
طالبان با مواضع خشن که بسیاری موجه است(عدم اعتماد بر دولت های موتلف با تنظیم ها) در یک سو قرار دارند. چپی و راستی ما(جهادی و کمونیستی) هنوز بحث های نفی و طرد تاریخ قوم و خود شان را گرم نگه داشته اند و این فاجعه در فضایی واقع می شود که در جانب غیر پشتون ها در میان اکثر اقوام، سعی می شود وحدت قومی برای سوء استفاده، حاصل شود.
تکنوکراتان پشتون برگشته از غرب نیز درگیر تجارت های کلان اقتصادی، نتوانستند پُل هایی ایجاد کنند که حداقل در موضوعات کلان، وحدت نظر قومی بر چپی و راستی تاثیر بگذارد.
متاسفانه در ۵ سال حکومت وحدت ملی، تنقیص سیاسی افغان های بی طرف و هم طرف هایی که پایه ها و خاستگاه های مردمی داشتند، حلقه ی کوچکی را که شامل رییس جمهور و تنی چند دیگر می شود، در حدی به انزوای سیاسی کشانده است که جلب و جذب افراد اردوگاه عبدالله از صالح تا سمیع مهدی و صدیق صدیقی که قبلاً عملاً از عبدالله دفاع می کرد، رییس جمهور را درگیر دشواری های دیگر خواهند کرد که بزرگتر از قبل خواهند بود.
سایه ی بی اعتمادی بر دولت که به ذهنیت کلان اجتماعی، مبدل شده، دستان دکتور غنی را در جایی بند می زند که با مُهر انحصار قدرت و طرد دوستان، ناگزیر امثال صالح را تحمل خواهد کرد؛ زیرا در حدی

(c) ketabton.com: The Digital Library

به الگوی شخص غیر قابل اعتماد، مبدل شده است که هیچ شخص مطلوب نیافت تا مجبور نباشد از کارت ده رقمی(ده رای) امرالله صالح، استفاده کند.

یکی از بدبختی های بزرگ سالیان اخیر، چنانی که بار ها یادآوری کرده ام، تغییر مشی ملی دولت به خط مش تنظیمی ست. به این دلیل، دیدگاه مقاومتی موتلفان حکومت در مناطق پشتون ها، در عرصه ی سیاسی و فرهنگی، به اندازه ای به بدتر شدن جغرافیای اکثریت افزوده که اگر هم با کاهش عملیات نیرو های خارجی، چنانی که در سخنان موذیانه ی محمد قسیم فهیم در یک کلپ صوتی رسوا شد (... از درایت ما این بود که جنگ را به آن جا(مناطق پشتون نشین) کشاندیم) جلو نبرد های خارجی گرفته شود، باز هم ذهنیت های ایجاد شده به اثر نقد یک جانبه که حتی به حد استعمال یک آواز خوان بی چاره رسیدند، زیرا تنگ دستی منتقدان به حدی ست که در خیانت و جنایت های مشهود اهل ارتجاع، هیچ وجدان بیدار، امان الله را بدتر از بچه ی سقا نمی داند، مردم ما را در حالت خورد کننده ی دیگر قرار می دهند تا با دوری از سیستمی که با جاه طلبی ها و خودخواهی ها، عملاً در آن در حال اقلیت شدن استند، بلاتکلیف بمانند.

کاهش تحمیلی آراء به دلیل عدم اشتراک اکثریت اناث ما، مناطق تحت تسلط طالبان و جغرافیای بسیار تقسیم شده در ایدیالوژی ها، پشتون های نامزد را در آستانه ی آرای دیگران، به اهدای امتیازاتی می کشاند که یکی هم تضمین بحران در مناطق قوم ماست.

حالا که این سطور را می نویسم، درک ژرف این مُعضل، بسیار نگران کننده می باشد؛ هرچند در انتخابات قبلی نیز آرای پشتون ها، رییس دولت ساختند، اما سطح بی اعتمادی بر نامزدان ما، در حالی که از آرای مردم می کاهد، بخشی را در خزینه ی مخالفان، پشتوانه می سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

روزی در محفلی، جوانکی از میان همتباران که نارضایتی از دکتور غنی، از وجنانتش پیدا بود، با نفرت می گفت اگر عبدالله پیروز شود، می توانم از او طلب کنم. این، نمونه ی تنزل فکری و سیاسی ست. یعنی دشمن را مسوول خزانه بسازیم و بعد از او، طلب خیر کنیم؟! با چشمان سر مشاهده کرده ایم که استفاده از مزایای سیاسی توسط دو ارتجاع، با چه فجایعی توام شد.

فکرش را بکنید با نفرت ناشی از ضعف حاکمیت کنونی، پناه بُردن به دشمن، به معنی مرگ نیست؟ این طرز فکر خام، تنها منوط به آن جوان پشتون نمی شود که برشمردم. افراد زیادی وجود دارند که به اثر سلوک زشت و نادرست دکتور غنی و تیم او، در حد نفرت از همه، ترجیح می دهند به دشمن، پناه ببرند.

آرای میلیونی داکتر عبدالله که با الگوی پشتون ستیزی، مجیب الرحمن رحیمی را در حد سخنگو نگه داشته و این چهره، از کثیف ترین دشمنان ماست، ذهنیت او را با استفاده از کارت قومی نیز زنده نگه می دارند. در چنین شرایط، افزایش بی اعتمادی در سوی تبار ما، به عواقب شوم دیگر می رسد. می گذرم از این که بعضی علایم ناخوش ضد پشتونی در زمینه ی حامیان خارجی، رونما شده است که اگر تخریش رسانه یی با افراد افغان ستیز از همین اکنون سیاهی می کند، در فرصت های بعدی خواهم گفت که تمام این جریان بیشتر به دلیل تشتت و تشدید اختلافات درونی ماست.

سوگمندانه حتی داعیه ی قومی ما با طرح اولویت زبان پشتو(پشتوزبان) نیز آن قدر ناسنجیده است که وقتی با میلیون ها پشتون دری زبان، مواجه می شویم، عقب گرد در موضع جناحی، اولویت های پشتون بودن را که اصل است، تحت تاثیر قرار می دهد.

هرچند می پندارم حالا هم خیلی دیر می باشد، اما مزایای تنویر رسانه یی، مافات زیادی را جبران می کنند. مردم ما(اکثریت غیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

وابسته) نیازمند وحدت تباری اند. راس دولت با تفوق امکانات دولتی، بیش از همه مسوول می باشد. بهتر است با قبول اشتباهات، جلو اشتباهاتی را بگیرند که شاید باعث فاجعه و خیانت های ملی شوند. از همین اکنون با پذیرش و احیای ساختار های اکثریت، جلو تقسیم آراء را بگیرند. این نخستین آغاز برای اعتمادسازی درونی پنداشته می شود. دعوت از بزرگان مطرح و اثرگذار که قبلاً نیز معتمد بودند، تمهید آن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ضرورت رد ادعا های تنظیمی

احمد ولی مسعود که در میان مـردم منطقـه اش بـه نـام سـفیر صـاحب، مشهور می باشد، چند بار با ادعای دفاع از افغانستان، مسخره شده است. اصرار او بر این که اگر جبهه ی مقاومت نمی بود، افغانسـتان، صـوبه ی پنجم پاکستان می شد، حتی به تمسخر دکتور رمضان بشـر دوسـت نیـز رسید که این تحریف را با اصل پیـدایش آنـان در دسـتگاه اسـتخبارات پاکستان(آی.اس.آی) محک می زد.

اگر ادعای اصالت جبهه ی مقاومت بـرادر مرحـوم مسـعود را بپـذیریم، چنـانی کـه در مقالـه ی «قصـه ی مفـت جبهـه ی مقاومـت»، اسـتدلال کرده ام، ضمن پذیرش تمام مصایب جنگ های داخلـی، قربـانی هـای همتباران ما در صـفوف طالبـان کـه سـقوی دوم را سـقوط دادنـد، مُهـر بیگانه می خورند. همین جاست که متوجه می شویم با یـک تیـر، چنـد نشان می زنند. هم امتیاز می گیرنـد و هـم بـا نکـوهش مـردان و پسـران شجاع ما فرهنگ می سازند تـا در ضـیق سیاسـی آن، از کسـب حقـوق قومی محروم بمانیم. بنا بر این، ارزش تمامیت ارضی، فدای به اصطلاح جبهه ای مـی شـود کـه در ۱۸ سـال اخیـر، تمـام بقایـای آن از بـدترین دشمنان افغانستان و هویت ملی استند.

در واقع لقب قهرمان ملی برای مسعود، زمانی زیر سوال می رود که می بینیم مستندات صوتی و تصویری او با آن چه پیروانش انجام می دهنـد، اکثراً فاشیستی، ضد ملـی و خائنانـه مـی باشـند. تنهـا شـنود همـان یـک نمونه ی صـوتی(کلپ تـوهین مسـعود بـه پشـتون هـا و ترکـان) مشـت، نمونه ی خروار است.

روشنگری هایی سالیان اخیر، آن قدر وفرت دارند که دیگر جای هـیچ ادعای پوچی را باقی نمی گذارند. اگر کسانی اصـرار مـی کننـد، خـود باعث سوژه و تمسخر خواهند شـد. مـا در میـزان جهـاد و بـه اصـطلاح

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقاومت، با تردید های زیادی مواجه می شویم. مثلاً اگر کاهش نقش مردم در جهاد ضد روس را برشمریم که با تبارز تنظیمی و فاجعه ی حکومت سقوی دوم توام شد، قدسیت جهادی، محدود به دوره هایی می شود که بیشتر مردمی، اسلامی و افغانی بود. به جرات می گویم این دوره باید به حدی محترم شمرده شود که عاری از جهادیست های آدمکش، قاتل و ویرانگری بود که بعداً به نام برادران اخوانی در زمینه ی جبهات تنظیمی پخش می شدند و باعث هزاران جنایت اند. مثلاً همین جمال خاشقچی که به جزای اعمال زشتش رسید، از آدمکشانی بود که در زمان جهاد افغانستان، اگر زنده می ماندند به نام غازی مفاد می جستند و اگر می مُردند، به نام شهید گویا به بهشت وصل می شدند.

من در منابع مختلف خوانده ام که آقای خاشقچی و همفکرانش در گذشته در افغانستان، ده ها تن از سربازان افغان را که اکثراً به زور به اردوی کمونیست جلب می شدند و همه از خانواده های مسلمان تاجک، پشتون، اوزبیک، هزاره و دیگر بودند، از سوی تنظیم های مزدور، تحفه می گرفتند و سر می بُریدند. این برادران اخوانی بعداً در جریان حکومت تنظیمی با تیز ساختن تنازع فرقه یی، خیانت های دیگری نیز مرتکب شدند که بالاخره با تخریب بودا، جهانی شد. تمام این مصایب در بستر تنظیمی صورت می گرفت.

گروهک هایی که در مقدارت جهاد برحق افغان ها سهم یافته بودند، از رهگذر جلب کمک و پخش اسلحه و مهمات به مردم، آنان را ناگزیر می ساختند به خفت های قبول ریاست چند بی لیاقتی تن دهند که در جریان حکومت تنظیمی، از مسعود تا ربانی و غیره ثابت کردند از بچه ی سقا نیز بی لیاقت تر اند. حالا فکر کنید کسانی پیدا می شوند و در تاریخ سیاهی که مردم ما شاهد بوده اند، دم از طهارت سیاسی می

(c) ketabton.com: The Digital Library

زنند! اگر این ها در جریان جنگ های داخلی، بدن سالم نداشتند، عقل سلیم شان در کجاست؟

کوشش کنیم با تنقید همیشه گی، به ویژه در برابر تنظیم سالاری فاسد که حالا از بی مضمونی در حد قومگرایی سقوط کرده، جلو نابسامانی های بیشتر را بگیریم. اگر در برابر ادعای های پوچ، خاموش بمانیم، با تعمیم فرهنگ آن، به گونه ای بار دوش مردم و مملکت می شوند.

در عجیب ترین مقطعه ی تاریخ افغانستان، وقاحت و پلشتی به اندازه ای عام شده که در شهر ها و جاده های ما قاتلان و جنایتکاران دیروزی را محترم می شمارند. عکس های بزرگ بربر هایی که دیروز در چهار سوی کابل در شرق و غرب و در شمال و جنوب موضع گرفته بودند و مردم را می کشتند، نصب شده اند و در روز های معین با حضور دالرخوران دو تابعیته، تقدس و محترم شمرده می شوند و به نام آن ها امتیاز داده می شود.

کاش یکی پیدا می شد حداقل یک فلم کوتاه مستند سگ جنگی های مسعود، مزاری و دوستم در کابل را در جلو دالرخوران دوتابعیته ای قرار می داد که به خاطر منافع شخصی، تنظیم سالاری را توجیه می کنند.

در برابر ادعای های تنظیمی بایسیتم! ضرور نیست برای درک حقایق، مثلاً به سخنرانی های بلبل شورای نظار(سید عبدالرب الرسول سیاف) برویم. کمی به خود زحمت بدهید. اگر حوصله ی خواندن کتاب ندارید، تاریخ صوتی و تصویری آنان، از زحمت مطالعه می کاهد.

ادعا های تنظیمی، همه یک طرفه و یک جانبه و به نفع یک گروه و یک قوم مطرح می شوند.

شرح تصاویر:

اعضای جبهه ی عقب نشینی/ به اصطلاح مقاومت!؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

- طالبان و نیاز ها به روابط خارجی

امارت اسلامی طالبان، نه فقط با تحجر فرهنگی، دچار مشکل شد، بل با تحجر سیاسی که برعکس، مخالفان شان از نسخه های نو آن تاکنون استفاده می کنند، محدود به رسمیت شناخته شدن از سوی سه کشور پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده ی عربی باقی ماند.
اصرار افراطی کنونی(طرد) این گروه در مقاطعه با جهان که به هر حال خود را با قوت نظامی، مطرح ساخته اند، به زیان آنان نیز تمام می شود. اگر به فرض هم آنان دوباره به قدرت برسند، نیاز ها به سیستم اقتصادی دنیا که از غرب اداره می شود و کمبود آن، کشور هایی با سرمایه ی نفت، چون ایران را به گدایی می رساند، طالبان را در جغرافیایی با مردم بسیار محتاج، حتی به حد تکفیر می کشاند؛ زیرا مردم شکم گرسنه، به راحتی می توانند از باور هایی عدول کنند که برآمد اسلام سیاسی در چهل سال اخیر نیز به مصیبت های آنان افزوده است.
دولت های آینده ی افغانستان پس از خروج قوای خارجی، همچنان به خاطر نیاز به وجاهت جهانی، طرح های اساسی در مجامع خارجی و استفاده از سیستم های اقتصادی و سیاسی بین المللی که نباید منزوی شوند، در برابر گروه هایی قرار خواهند گرفت که مثلاً امروزه برای اقتدار سیاسی انحصاری، حرص یافته اند.
ما تا سال هایی که می پندارم خیلی دور اند، به مزایای ارتباطات با جهان آزاد، به ویژه کشور هایی که از رهگذر اشتراکات فرهنگی منطقه یی، خوشبختانه نمی توانند سیاست های مغرضانه ی قومی را اعمال کنند، ضرورت داریم.
طالبان یا هر گروه دیگر در عدم پذیرش جهانی، هرگز نمی توانند در کشوری راحت بمانند که عدم تامین ضرورت های اولیه ی مردم، حتی به مقاطعه با باور های دینی می انجامند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به کسی پوشیده نیست که پس از حاکمیت های به اصطلاح اسلامی در افغانستان، به دلیل عدم تامین معیشت و رفاه، هزاران افغانی که گفته می شود اکنون به حد یک میلیون برآورد می شوند، با ترک دین، از رفاه کشور های غیر اسلامی، به ویژه مسیحی در غرب، استفاده می کنند.
ادبیات سیاسی اصرار مدام طالبان برای خروج نیرو های خارجی یا مقاطعه با غرب، به ویژه با امریکا، اگر به اثر نیاز های میادین جنگ نیز باشد، بایسته است جهان و مردم ما را مجاب کند که در صورت مشارکت، نه انحصار که معقول به نظر نمی رسد، توجه خواهند کرد وارد جامعه ای می شوند که تامین اولویت های بشری آن، ارجحیت دارد. در چنین اوضاعی، اصرار مدام جهت مقاطعه ی کامل با جامعه ی جهانی یا غرب، بار مشکلات را سنگین تر می سازد.
یاد ما نرود که با هیچ وردی نمی توان شکم گرسنه ی مردم را سیر کرد. اگر خبط سیاسی، شریعتمداران را در آزمون مردم سقوط دهد و آنان در تامین رفاه مردم ناکام شوند، چنانی که شدند(سقوط امارت اسلامی) ذهنیت های ضد اسلامی که پس از توحش داعش، عملاً با انسداد شریان های اسلام در غرب و جهان غیر مسلمان، به وجود آمده اند، در خود کشور های اسلامی نیز گسترش می یابند.
در روزگار ما، تعادل مادیات و معنویات، یک اصل عقلانی شمرده می شود. بنا بر این، هیچ مکتب و باوری قادر نخواهند بود بدون تامین مساوی نیاز های مادی و معنوی، ماندگار بمانند.
ارتباطات به منظور رفع نیاز ها، از موانع عقیده یی می گذرند. نظام کنونی افغانستان در پیوند های تنگاتنگ با جامعه ی جهانی، شکل گرفته است؛ هرچند نحوه ی پرداخت به مردم ما که می بایست پس از صرف میلیارد ها دالر، روی پا بایستادند، نکوهش و نقد می شود، اما به این معنی نیست که بتوان مزایای مثبت حضور جامعه ی بین المللی در خروج افغانستان از انزوای تحمیلی منطقه یی و جهانی را نادیده گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

طالبان باید حد تکفیرات خویش را تصحیح کنند، زیرا بعداً ناگزیر خواهند شد، چنانی که در امر فرهنگ رسانه ها از شدت برداشت هایی کاستند که روزی با ایجاد محدودیت ها بر رسانه هایی تصویری، استفاده از تلویزیون را جرم و حرام می شمردند. عدول از آن جرم و حرام که امروزه با استفاده ی گسترده ی اعضای تحریک طالبان از فلم و تصویر، توام شده است، چیزی نیست که هنگام نقد، حتی سرسخت ترین حامیان آنان را به خموشی وادارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- عجب و رجب

سخنان سخیف سید انور سادات در ولسی جرگه را به یاد دارید؟ هرچند کمال ناصر اصولی با بوت به دهن وی کوبید و در سلسله ی عقب نشینی از ادعا، بالاخره به دولت پیوست و شبیه تمام این طبقه، به آستان بوسی نایل آمد، اما «شما چه کرده اید و ما بانی رنسانس استیم!»، حداقل چند ماه به بحث های پشتون ستیز دامن زد. در این اواخر، بار دیگر و در امتداد یاوه ها، صدای یک جاهل دیگر به نام عارف رحمانی از شورای ملی، جاهل قبلی را به یاد ما آورد.

قبل از همه به مجریان تاریخ سازی هایی لعنت بفرستیم که با تعیین عمق تاریخی آریایی، خراسانی و فارسی، در حاکمیت پشتون ها فرهنگ سازی کردند تا ثمره ی آن بوته های جعل، خیلی زودتر از آن چه می خواستند، اشجار شود.

شوک تحریف تاریخ افغانستان با شطحیات آریایی، خراسانی و فارسی، حتی خواب بُرده گانی را بیدار کرده است که تا چند ماه قبل نیز وقتی عمق تاریخی پشتون و افغان را تبیین می کردیم، از میان خود ما آن ها را به نام آریانا و خراسان نفی می کردند. اگر مفاهیم تاریخی دری را آشکار می کردیم، به نام «پارسی پوهنه»، دست آویز افغان ستیزان را درازتر می ساختند.

بینش فقط کتابی، هرگز مجال نداده در میزان تاریخ، به درستی بدانیم آیا واقعاً آن چه پیش از افغانستان بافته اند، خوب تر از افغانستان است؟ فراموش نمی کنم وقتی از یک تن از این بندل های دانشمندان ما پرسیدم در مورد خصوصیات، جغرافیا، سکه و مظاهری که بر اساس آن ها مقوله ی کشور- دولت تعریف می شود، آریانا را تعریف کند، بی چاره در حالی که کاملاً به آن ایمان داشت، درمانده شد که چه بگوید. تنها یک فاکولته ی طب یا ادبیاتی که در یک قرن اخیر، ساخته شده بود، بیش از کُل تاریخ خراسانی- فارسی، مفید است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جدا از مجموعه ی پراگنده ی آثار باستانی مجسمه، استوپه و محوطه های بی نهایت کوچک شهرک های سنگی و کلوخی که بسیاری فقط برای مصرف دینی- مذهبی ساخته می شدند و هیچ مفاد دیگر نداشتند، پس از ظهور اسلام تا سیطره ی پشتون ها، اگر توحش کشتار ها، ویرانی ها و تجاوز ها را کنار بگذاریم، چند نمونه ی زیارت، مناره و مسجد که تفسیر آنان به مجموعه ی چند شاعر مداح و گدا می رسد که شاید با شاگردان مدارس آن ها در یک هزاره ی قبل، چند صد تن باسوادی باشند که وقتی از کُل کتاب های ادبیات به اصطلاح فارسی، بیش از چند نسخه ی قلمی یافت نمی شود، می بینیم که خاینان فرهنگی با تحریف تاریخ، چه گونه افغانستان و سهم تاریخی و مهم تبار ما را خورد کرده اند.

نه فقط از دوران مکتب، بل پس از خاتمه ی پوهنتون و بررسی اکثر تاریخ نگاشته های افغانی، نتوانسته ام از این بُهت خارج شوم که خیانت به تاریخ پشتون ها که بعداً در چپ و راست اخوانی و الحادی کامل شد، چه گونه باعث شده تاریخ افغانستان که در این محدوده، بهتر از همه بوده، مخدوش شود.

احیای افغانستان و تسجیل جهانی آن به نام واحد سیاسی، دولت سازی های نو، ایجاد پارلمان، معرفی فرهنگ نو معارف و رسانه، عمران و انکشافات مختلف، از ساخت و ساز فابریکه ها تا ایجاد شاهراه ها، نهضت زنان، نهضت نو فرهنگی با سینما، رادیو، تلویزیون همه و همه که باز می گویم نقش فقط یک فاکولته ی آن در تنویر مردم، بیش از کُل تاریخ پنج هزار ساله مهم است، قربانی تاریخی شده ند که اگر هم چیزی داشته، نارسیده به پشتون ها، در بدترین توحش، از چنگیز تا تیمور لنگ و میدان سگ جنگی گورگانی های هند، شیبانی های ماوراء النهر و صفویان ایران، آن قدر خورد و خمیر شده اند که اگر افغانستان، تاریخی نمی شد، معلوم نبود آن ویرانه ها و توحش، جزو

(c) ketabton.com: The Digital Library

کدام بخش های اتحاد شوروی سابق، پاکستان کنونی یا ایران باقی می ماندند.

تاریخ نویسی خاینانه که متاسفانه در حاکمیت های معاصر نصابی و رسمی شده اند، به قدری به وقاحت برداشت ها انجامیده اند که حتی رهروان حاکمیت تنظیمی که با هزاران ساعت تاریخ تصویری و صوتی در چهار سال در چهار سوق کشور موضع گرفتند و دار و ندار ما را برباد دادند، وقیح شوند و فراموش کنند داغ های خیانت های غیر پشتونی هنوز در خرابه های شهر ها و تاسیساتی یافت می شوند که در ۱۸ سال حضور خارجی، حتی یک کارخانه یا شرکتی فعال نشد که قبل از هفت ثور، برای مردم ما غنیمت بودند.

«اسد بودا:

مظاهر و آثار شهری و تمدنی این چند قرن حاکمیت چیست؟ آثار مکتوب این دوران کجاست؟ چه قدر آثار هنری در سراسر این دوران تولید شده‌اند؟ به جز ترور و بدبختی و آوارگی، آیا صادارتِ دیگری هم در جهان دارد؟ آیا برای مدعیان حکومتِ تاریخی شرم نیست که حتا امکان برگزاری انتخابات در مناطق آن‌ها وجود ندارد؟ آیا در کمر اطفال جنوب، غیر پشتون‌ها بمب می‌بندند؟»

آن چه در بالا خواندید از قسم معمول قلم انداز هایی ست که با یک بهانه که شاید کار یا برداشت یک فرد باشد کورکورانه، اما آگاهانه متوجه است تا زمانی که فرهنگ خوردسازی پشتون ها با تحریف تاریخ جا نیافتد، در کشوری که همه چیزش پشتونی ست، امکان ندارد برای کسانی جا باز کرد که در چهل سال اخیر با کارت خارجی بازی کرده اند.

اگر فقط به مواضع سگ بازانی نظر بیافگنیم که در چهار سال جنگ تنها در شهر کابل، در شرق و غرب و شمال جنوب در زمینه ای مشروعیت کسب کرده اند که ویرانه های عمرانی و مدنی آن، میراث

(c) ketabton.com: The Digital Library

تواریخ جعلی آریایی، خراسانی و فارسی نبود، بی نیاز بیشتر بهتر است به مردم رجوع کنیم تا خاین و خائف را معرفی کنند.
چه قدر این مردم بی وجدان استند! چنان چه اصالت یک نام، بررسی ریشه ی آن را ایجاب می کند، واقعیت این که باید بپرسیم در گذشته ی ما انتحاری نبود، این حقیقت را آشکار می سازد که کی ها با سرنوشت مردمی بازی کردند که تا قبل از هفت ثور، این مملکت را به تنهایی ساخته بودند. بلی، ما هم می پرسیم که کی ها به کمر کودکان ما بمب می بندند؟ آیا رشته ی این فلاکت به داعیه ی جهادی دزدانی نمی رسد که اگر به ربانی دوزخی، لقاب بابای صلح داده اند تا مردم به گور او بخندند که در کنار او در پایتخت، امنیت نداشتند، تا مجریان سیاست های ولایت فقیه که در غرب کابل، در جنایات، روی گذشته گان خویش را سفید کردند، ریشه ی مصایب کنونی حتی به میراث تاریخی تحریف دین نیز می رسد که با انبوه محدث و فقهی که با صرف داده های آنان، بنیادگرایی توجیه می شود، حتی یک نفر شان پشتون نیست.
در افغانستان، طلب یاری از پشتون ها یک اصل سیاسی ست. این که باید با آرای اکثریت، به ارگ رفت، در سال های پسین، بدنام ترین افغان ستیزان را نیز مجبور می کند که به آرای مناطق پشتون نشین، امید ببندد. دهن گنده ای به نام پدرام، یک پشتون را معاون تعیین می کند و حامیان ولایت فقیه، حتی بی سوادتر از یک پشتون معمولی، زور می زنند پشتو بگویند. یقیناً اگر آرای پشتون ها در کار نباشند، هیچ انتخاباتی در افغانستان در کار نیست.
«اسد بودا:
بحرانِ جامعه‌ی پشتون را از هر منظر نگاه کنیم یک بحرانِ درونی است. ربطی به ازبیک و تاجیک و هزاره و اقوام دیگر ندارد. حاکمان و فرهنگیان پشتوزبان در سراسر تاریخ به جای چاره‌اندیشی این بحرانِ

(c) ketabton.com: The Digital Library

درونی، مردم پشتون را اغفال و بحران درونی را به عواملِ بیرونی چون قدرت‌های خارجی یا اقوام غیر پشتون نسبت داده‌اند. حلیم تنویر و هم‌پیاله‌هایش در کشورهای اروپایی جیغ می‌کشند که در حق مناطق جنوب تبعیض صورت گرفته است و مردم به دانشگاه‌ها نمی‌رود. پرسش این است که عاملِ این دانشگاه نرفتن کیست؟ آیا مردم غریب دایکندی و بامیان و تخار و بادغیس و بدخشان و فاریاب سد راه جوانان پشتون است یا ملا عمر و یون و کرزی و مافیای جنوب؟ آیا دیده شده است که کسی از اقوام دیگر بمب در کمر خود ببندد و مکاتب و مکان‌های آموزشی مناطق پشتون‌نشین را با خاک یک‌سان کند؟ آثار تاریخی بامیان را چه کسانی و از کدام قوم و زبان با خاک و خون یک‌سان کرد؟ آیا کدام مردم در قرن بیست و یکم سرک‌ها و راه‌ها و پل‌ها و پایه‌های برق و مکاتب را خراب می‌کنند؟ چه کسی به جز رهبران و نخبگانِ پشتون این بلای تاریخی را بر سر مردم پشتون آورده است؟ آیا درست است که به‌جای پرداختنِ به این بحرانِ درونی، علیه مردم هزاره یا اقوام دیگر نفرت پراکنی کنند؟ آیا طرف قرارداد دولت‌های خارجی غیر پشتون‌هاست؟ آیا قرارداد با انگلیسی‌ها و شوروی‌ها و آمریکا را اقوام غیر پشتون امضاء کرده‌اند؟ آیا بهتر نیست برای یک‌بار هم اگر شده نخبگان و فرهگیان پشتون به تناسب حقی که می‌خواهند مسئولیت نیز بپذیرند؟»

وقتی به سخنان قسیم فهیم گوش می دادم که می گفت «این درایت ما بود که جنگ را به آن جا(مناطق پشتون نشین) بُردیم، فکر می کنم پس از تغییر مسیر جهاد، اختیار مردم ما در گروه ها سیاسی، شبیه اختیار احزاب جمعیت، شورای نظار، حزب وحدت و ده ها تکفیری دیگر است که از فجایع تجاوز روس تا تخریب کشور در چهار سال حکومت برهان الدین ربانی، به ۱۸ سال وابسته گی هایی می رسد که

(c) ketabton.com: The Digital Library

آستان بوستان خارجی را به نام شرکای بین المللی، یک افتخار غیر پشتونی می شمارند.

در برابر وقاحت یک آدم کوته فکر، باید تاریخ صوتی- تصویری خاینانی را قرار دهیم که از زمان جهاد تا پایان حکومت منحوس ربانی در شراکت کامل اقلیت های قومی، کشور را به حال و روزی رساندند که اگر بنیادگرایان اوزبیکستانی، تاجکستانی، چچنی و پاکستانی در تخریب افغانستان سهم دارند، و اخوانی های عرب القاعده، تخریب بودا را ترغیب می کردند، رفاقت اخوانی های خارجی با اقلیت ها، پشتون ها را در حاشیه قرار می دهد.

چاره نیست! ما با طرف هایی درگیری استیم که با کارت خارجی بازی می کنند و در کسب نوع تنقید، بهتر دیده اند اگر ترک وجدان کنند، راحت تر استند. تنها در ۱۸ سال گذشته، سعی موتلفان غیر پشتون حکومت های کرزی و غنی برای بی ثبات ساختن مناطق پشتون نشین، یکی از بزرگ ترین فجایع تاریخ افغانستان است. درود به شرف همان کافری که اگر هموطن ما نیست، اما بی وجدان نیست.

چند سال قبل با انتشار کتاب «من برای کافر» اثر خانم کتی گنن دنمارکی، یکی دیگر از اسناد فجایعی رونما شد که ریشه ی بدبختی های قوم پشتون را آشکار می سازد. گزارش هایی از مدیریت عمدی جنگ در مناطق پشتون نشین که حتی اتباع تاجکستان پا به پای مخالفان طالبان، سعی کرده اند بار ها با فریب قوای خارجی، مردم ملکی پشتون را به خصوص در شمال آسیب بزنند، در امتداد دهن گنده گی هایی نوع فارسی- خراسانی که به نام آزادی بیان و رسانه توجیه می شدند، بار ها خارجیان را نیز به اعتراف واداشته اند که در بحرانی شدن افغانستان، ائتلاف های قومی ضد پشتونی، نقش اساسی داشتند.

بلی، جنگ ضد طالبان، تنها جنگ ضد تروریسم نیست. هزاران پشتون زیانمند که می دیدند در حاکمیت به نام چند پشتون(کرزی و غنی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

توهین می شوند و خانه های شان را به نام مواضع طالبان، تخریب می کنند، ناگزیر باید به سلاح رو می آوردند.
بی وجدان هایی که به هر بهانه به مردم ما می تازند، جرات کرده اند حداقل یک بار به ویرانه هایی بروند که در گذشته ها زنده گی آرام مردم ما بودند، اما از زمان تجاوز شوروی تا کنون در ویرانه های آن ها از خود دفاع می کنند تا یک مجموعه ی الحق «اقلیت خاین» که در حکومت تنظیم ها، سهم تاریخی کشورسازی مردم ما را تخریب کردند و در آن ریدند، به نام شرکای کرزی و غنی، به هر نامی پشتون ستیزی می کنند تا تضعیف قوم پشتون، جا را برای عقده مندانی خالی کند که به نام رهروان ربانی، مسعود، مزاری، دوستم و ده ها نوکر، جاسوس و وطن فروش دیگر، مشروعیت خویش را در ویرانی مملکت و تن فروشی به خارجی به دست آورده اند.
این افغانستان سیصد سال، هر چه قدر هم بد باشد، بدتر از زمانی نمی شود که دار و ندار آن را در چهار سال ویران کردند، اما برمبنای آن، مشروعیت اقلیت ها به نام جمعیت، شورای نظار، جنبش و حزب وحدت، خلق شده است.
«اسد بودا:
سخت‌تر از همه اینکه فرصتِ تاریخی استقرار حکومت تک‌قومی را برای همیشه از دست داده‌اند. حتا اگر ساختار سیاسی سنتی را هم مبنا قرار دهیم، سلسه‌های قومی این منطقه بیش از سه‌صدسال دوام نمی‌آورند و فرو می‌پاشند. نفرت قومی فرقی نمی‌کند از حنجره‌ی حلیم تنویر بر آید یا در جاکتِ انتحاری طالب منفجر شود، چاره‌ساز بحرانِ درونی مردم پشتون نیست، همان‌گونه که کشتارهای تاریخیِ عبدالرحمن و جابه‌جایی‌های سرزمینی مومند نتوانستند این بحرانِ درونی- قبیله‌یی را حل کنند. حلیم تنویر بیش از هرکسی به شکستِ

(c) ketabton.com: The Digital Library

حاکمیتِ تک‌قومی آگاه است. آگاهی به همین شکستِ تاریخی باعث شده است که از زیر زمینی‌ها نفرت بپراکند.»

«شتر در خواب بیند پنبه دانه!» بگذار یک بار پای خارجی از این مملکت کوتاه شود، بعد می بینیم که آن بُن سیصد ساله ی سیاسی، چند هزار سال در این خاک ریشه دارد که تا پای بیگانه کم می شود، این کشور به اصل خویش باز می گردد.

چهل سال خیانت ها، وطن فروشی ها و بیگانه پرستی اقلیت های قومی، مردم ما را به اصل خویش بازگشتانده اند. کاش در ۱۸ سال اخیر، به جای شعار های ملی، برای خود کار می کردیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- عرفان ناصالح

امرالله صالح در پُستی در فیس بوک که به حدود یک ماه قبل برمی گردد، با کنایه، از ضرورت ترجمه ی «مثنوی معنوی» به پشتو، یادآوری کرده بود. جوانان فرهنگی پشتون با تهیه ی تصویر جلدی از ترجمه ی پشتوی کتاب «مثنوی معنوی» جلال الدین محمد، زود وی را خجالت دادند که ترجمه ی پشتوی این کتاب در اکادمی علوم افغانستان، بیش از عمر اوست. این، جنبه ی عام واکنش مردم ما به سلوکی ست که همواره گریبان گزافه گویان و مدعیان را می گیرد.
در چند سال اخیر، میزان واکنش مردم به گفته ها و نوشته های بی بنیاد، همانند تله های در کمین، بسیاری را به مشکل می اندازد که با دست آویز های سخیف، نقد می کنند. نقد معمول و سیاسی آنان، به اندازه ای به دردسر شان مبدل شده که هراس از نقد در واکنش به آن، طرف های درگیر را محتاط می کند مبادا دچار مُعضلی شوند که به وسیله ی نقد، دیگران را بهانه می دهد.
انتقاد گروهک های فاسد سیاسی وابسته به ارتجاع سقوی، ستمی، خراسانی و پارسی، به اندازه ای به زیان آنان تمام شده است که با رویکرد همانند، سیاهی حضور تاریخی و ابتذال فرهنگ هایی که افتخاری پنداشته می شدند، با انبوه بررسی و آشکارایی، دیگر به کسی به راحتی اجازه نمی دهد که ادعا کند فوقیت دارد.
به دنبال یافت راه حل، در چند سالی که در کار معرفی جریان نو فرهنگی، تاریخی و ادبی استیم، خوشبختانه به اثر موضع منفی مخالفان که جداسازی را به عنوان اصل خویش برگزیده اند، فرصت های زیادی میسر شدند تا به راحتی از روشنگری ها، تحقیقات و آثاری صحبت کنیم و در اختیار مردم قرار دهیم که تعمیم آن ها، فقط در

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراحل اولیه نیز دمار از روزگار طرف هایی درآورده است که در قواره های خراسانی یا فارسی، فکر کرده بودند ذات شان تفاوت دارد.
شناخت بنیانی و راه یافتن به ریشه های مشکلات، مرا حساس تر کرده اند تا با اجتناب از سطحی نگری و حذر از روزمره یی بودن مسایل که با وارد شدن به حدود ماضی و مستقبل، با پیچیده گی ابعاد، به زودی قضاوت های عاجل اولی را با تغییر ماحصل متاثر می سازند، به این نتیجه برسم که حرف آخر را نباید اول گفت؛ هرچند بعضی استثناآت ایجاب می کنند به مصداق «ارزش واکنش به موقع»، وقت را از دست ندهیم.
در ماجرای انتقاد کنایی امرالله صالح، موج گسترده ی مردم، رییس پیشین ریاست امنیت را غافلگیر کرد، اما حقیقت این که آنان در رسوبی تغذیه می کنند که نتیجه ی صدور فرهنگ های جعلی ست، تضمینی برای مفاد اعتراض درارز مدت مردم نمی باشد. او در سخنرانی وحشتناک(هویت فارسی) به مناسبت مرگ عبدالقهار عاصی، با چهره ای ظاهر شد که در نمای خصومت، کمتر از آن پُست کنایی در فیس بوک نبود.
من در مواقع مختلف از طرف هایی که از افغانیت دفاع کرده اند، حمایت کرده ام. یکی از نشانی ها در این میان، همین امرالله صالح بود؛ اما تحمیل بحران طولانی در افغانستان و اثر صدور کالای فرهنگی موثر در ذهنیت های ضد افغانی، به اندازه ی سنگین هستند که با کمترین نارضایتی طرف های بحران، چهره ی اصلی آنان نمایان می شود.
آقای صالح با دلخوری از حکومتی که خود در ساخت و ساز آن، از مُهره های شناخته شده به شمار می رود، همانند کودک ناراض، گاه به ابزاری متوسل می شود که در نقد طرف های معلوم الحال، بدون شک، نام گروهک ستمی با آن تشهیر شده است. او در میان هزاران پکول بر سر تهی مغز، از معدود کسانی ست که می دانستند اگر در واقعیت های

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانی، استحاله نشوند، تجربه ی حضور تحمیلی آنان، به ناکامی محض منجر می شود.
این که تحولات سیاسی و اجتماعی، چه گونه در مواضع فکری تغییر می آورند، دگرگونی های بنیادی و رفتاری جناح های درگیر نشان می دهند بوته های بی ریشه در فاضلاب سیاسی افغانستان، روی هیچ منطقی زاده نشده اند.
من در همان زمان، پاسخ حاضر و آماده ای داشتم که همانند سلوک فرهنگی من در ماضی، به اسناد و مدارک، ادله و کیفیت تاکید می کند؛ اما به اثر اشتغال و همه گیری پرداختن به مسایل، از معرفی پژوهشی عقب ماندم که با شناخت عامه، می توانند به راحتی جلودار مدعیاتی شوند که از آدرس فرهنگ، وارد سیاست می شوند و به شکل وسیله، استفاده شده اند.
تحقیق ارزنده ی «تردید و تاملی در تصوف و عرفان» را بار اول در کتاب «زمانی که مفاخر ناچیز می شوند» در کابل منتشر کرده ام. در زمان تنازع فرهنگی، به دلیل خوب و بد عرفان و تصوفی که رییس پیشین امنیت ملی با مردم دچار می شود، فرصتی بود تا به هموطنان مژده دهیم که فرهنگ های تعریف نشده که در حدود سیاسی، استقراضی می شوند، از سال هاست که با رونمایی ابعاد منفی، دیگر همان دست آویز هایی نیستند که از آن ها علیه ما استفاده می شود. متاسفانه با نبود ذهنیت عام این واقعیت ها، شدت اعتراض ما، اگر مقطعه یی باشد، در درازمدت نمی تواند جلو مدعیانی را بگیرد که به نام چنین و چنان فرهنگ، خودشان را بیش از تجربیات ارتجاع سیاسی در افغانستان، فکر می کنند.
یادم می آید در ایمیلی به زنده یاد استاد ناصر پورپیرار، نوشته بودم از مشکلات بسط روشنگری های تاریخی در افغانستان، بود باور های غلط در حوزه های تعلیمی و تحصیلی ماست. یک روشنگری تاریخی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیرامون یک باور تاریخی عام، اگر عاری از پیش زمینه باشد، نه فقط موثر نیست، بل باعث اشکال می شود. به شوخی مثال زده بودم اگر یک باره آثار ارزشمند شما را در افغانستان معرفی کنیم، مانند مواد منفجره ای می شوند که با تخریب کُل برج جعلیات، آوار آن، خود ما را نیز زیر می گیرد. بنا بر این در طی طریق بطی، می کوشیم با زمینه سازی و مدخل، آهسته آهسته مردم را متوجه کنیم که بخشی از مشکلات ما در باور های کامل، دگم و کلیشه یی، تابو هایی را می سازد که در این بت سازی، شکستن یک باره ی آن ها، کفر تلقی خواهد شد.

همانند گذشته، تاخیر من برای ارائه ی تحقیق ارزنده ی «تردید و تاملی در تصوف و عرفان»، نبود ساخت زمینه در دنیای مجازی بود تا پیش از غافلگیری هایی که منجر به عدم هضم می شوند، مردم به دلیل منطق ضرورت تعریف افتخارات تعریف ناشده، بدانند حتی همین آدرس مشهور تصوف و عرفان مولانا، در بررسی جنبه های منفی فرهنگ ها، پیش از این که حاوی باور های مفاد فرهنگی باشد، بسیار زیانبار و آسیب می رساند.

ضمیمه ی این زمینه، تحقیق بسیار عالی ای قرار دارد که با دنبال کردن ریشه ها و تدقیق عوامل جنبی و حاشیه یی، پرده از روی جعل دیگری برمی دارد که اگر کنار زده نشود، به یقین که تنازع ما با طرف های ضد افغانستان، به حد برخورد های سطحی و شعاری ای می اند که هیچگاه پایان دهنده نبوده اند.

در تحقیق ارزنده ی «تردید و تاملی در تصوف و عرفان»، صورت دیگر مفخراتی را خواهید دید که در باور رایج عامه، مفید و مراحم تلقی می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعریف باور های تعریف ناشده، خود به فرهنگی می ماند که در جامعه ی سنتی ما، نسخه ی مداوا می شود و از لطف آن، طهارت سیاسی نیز حاصل شده است.
خوب است مطالعه ی زحمتی را از دست ندهید که ثابت می سازد دست آویز های فرهنگی مدعا، چه قدر مشکل دارند!

تردید و تاملی در تصوف و عرفان
نوشته ی ناصر پورپیرار

آشتی محقق با معتقد، سبب توقف اندیشه و ثبات سردرگمی آدمی می شود. اگر دنیای مالامال از باور و باورمندان کنونی، مجال نظم اندیشه ی معتبر و منظم تری نمی یابد و سنجشی بنیانی میان پذیرش ها و حذف زوائد آن صورت نمی بندد، بدان علت است که محققین تیزبین و بی گذشت، به شماره بس اندک اند.
اساس بسیاری از مکاتب تکلیفی موجود در تراکم غلیظ و غریبی از مه زمانه ناپیداست و نمی دانیم چرا «شامان بودایی» با وسواس بسیار، مویی در سر نگه نمی دارد و «سردار سیکھ» سخت مواظب است تا مویی از پیکرش گم نشود و هر دو از یک اقلیم و احاطه شده در شرایط اجتماعی یکسان اند!؟
همه جا با انبوه مراتب و مراسم مشکوک و شاق روبه روییم که قرون متمادی تبعیت، به قدر باقلایی میدان ممکنات معتقدان را فراخ نکرده است. ریسمان کشیدن و به گردن انداختن دندان و دنده ی دشمن، همان اندازه از درماندگی و ناتوانی جنگجوی افریقایی نمی کاهد، که شست و شو با بول گاو، دردی از گاوپرست بی سر پناه مانده ی هندو دوا نمی کند.
تنوع این باورها و بستگی ها بی شمار است و ازکامچاتکای خاوردور تا دماغه ی هورن، در منتهاالیه امریکای جنوبی موج می زند با مناسک و مراتب و مقدراتی که گویی عامداً برای ایجاد اعجاب ساخته اند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوهی روایات و خرافات و توصیه ها و منهیات، که گرچه برای سرزنش پیروان کفایت می کند، ولی غالب اوقات و با تعجب بسیار، بازگویی ناقدانه و منع و مانع تراشی، به سرسختی بیش تر معتقد می انجامد!

میدان تسلط و اختیار غالب این باور ها از چشم انداز طبیعی یک قبیله و قوم فراتر نمی رود و در حدودی می چرخد که رود و کوه و دره و جنگل و صحرا و دریایی، میدان عبور و رسوخ آن را متوقف و محدود می کند. چنین تعلقاتی اگر در نقاط دورمانده ی جهان به جای باشد، از فقدان رشدی مجوز می گیرد، که دیر پایی باورهایی بدون توضیح عقلی را ممکن و مرسوم می کند، اما پدیداری گونه های سازمان داده شده ی دیگری از همین دست پذیره های خرافه آلود در میان هواداران ادیان بزرگ آسمانی و به ویژه اسلام، بی ذره ای تردید در زمره ی توطئه هایی قرار می گیرد که هدف اصلی آن پراکنده و شعبه شعبه کردن اندیشه و فرهنگ ممتاز مسلمین است، که علی رغم موانع و دشمنان بسیار، استعداد جذب بی نظیری از خود بروز داده است.

کلیسا در سقوط طبیعی قدرت های کهن اروپا، که بخشی از علت های آن، حاصل رخنه ی پنهان کاهنان یهود و مسیحی بود، در جای اقتدار هلنی نشست. این، حقیقت مطلقی ست که هنوز به زیربنا و سر آغاز فرهنگ مستقل مسیحیت در معماری و هنر و تولید کهن برنخورده ایم و به زبان دیگر مسیح به همراه خود تحفه ی عقلی و ادراکی و زیباشناختی ویژه ای برای فرهنگ آدمی نیاورده و انجیل، خلاف قرآن، به مومنین، اعتبار علمی جدای از ایمان نبخشیده است: کلیساهای بزرگ، کپی پُرتکلف و پیچاپیچ تر قصرهای اشرافی و معابد کهن هلنیسم اند. آیینی ترین مجسمه های واتیکان، تکرار و تقلید کم تر موفقی از مهارت و استادی پیکرتراشان یونان و رُم شمرده می شوند و شباهت ردای کشیشان با شنل سزار، سخت تامل برانگیز است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسیحیت تاکنون نتوانسته بر زیربنای کهن هلنی، حتی در بسیاری از مناسک و عبادات، غلبه کند، چنان که خداوند کاهنان کنیسه و کلیسا، همچون ایزدان بلندی های المپ، صاحب فرزند و خانواده و روابط خونی و خویشاوندی شده اند و در حالی که مسلمانان، چهارصد سال پس از طلوع اسلام و به دنبال پشت سر نهادن دوران دشوار همآهنگی فرهنگی و نگارشی، هندسه و طب و نجوم و ریاضیات عالی می شناختند و بیمارستان داشته اند، مسیحیان ۱۲۰۰ سال پس از ظهور مسیح نیز هنوز می کوشیدند با آزار مریض در کلیساها، شیطان را از بدن او اخراج کنند.

اسلام، تمدن مستقل و ممتاز خویش بنا نهاد و جدا از تلقینات مضحک یهودیان در باب برداشت مسلمین از تمدن ایران و یونان، که در مجموعه نوشته های بی هویت شعوبی ثبت است، در اندیشه و عمل، وامی به هیچ تجمع و تمدن ماقبل خویش ندارد؛ قوم و ملت و محدوده نمی شناسد، به البسه و زلف وکلاه و ردا و آراستگی های مخصوص و درخت کاج و صلیب و تعمید و تبرک و رنگ و زنگ و بوق و دبوس و زنجیرطلا و پیکره ی مرمرین و عشاء ربانی و ارگ و اعتراف و خرید و فروش گناه و خانقاه و خرقه و چرخیدن و مخدر و هو کشیدن و مهارت در بروز اعمال غریبه و انحرافات رفتاری، آن هم در پوشش کسب خلوص، محتاج نمی شود. هرکس در جامه خویش، از مقامدار و آدم معمول در همان کسوتی که مدار عادی زندگی خویش می گرداند، در بیابان و مسجد و خلوت و خانه، با عادی ترین صورت یک بنده، که در وجود امکان فقط دست و روی خویش شسته است، بی نیاز به عبور از مدارج سیر و سلوک و مقدمه و مقوله، از اندونزیا تا اندلس، سر بر آستانی واحد و ثابت می ساید و یکتایی خداوند را می ستاید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنین وصول ساده و تلقی و لقای آسان با معبود، معلوم نیست از چه زمان و به وسیله ی چه کسان، به صدها پیرایه و شرط و مقدمه و قرار موکول شده که النهایه خداشناسی بدون واسطگی «شیخ» و «پیر» و «مرشد» را «خام» می گوید و معتبر نمی داند! بدین ترتیب فراتر از آن کلام که می گوید: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، در سراشیب فرهنگ سازی ظاهراً اسلامی، میان قرن چهارم تا هشتم هجری، حیران در تو به توی لابیرنتی از حواشی انواع پُر دنگ و فنگ تقرب به خدا، ناگزیریم برای رساندن ساده ترین صدای نیاز خویش به خداوند، تقریباً تمام عمر را مشغول طی «مناسک و مقدمات» شویم!!!

اگر کسانی ضرورت و در واقع به مصلحت خویش نمی بینند، که فقدان کامل عناصر و عوامل حیات، یعنی حضور مجرد آدمی در فاصله ی نسل کشی پوریم تا اسلام را بررسی کنیم، از جمله در هراس اند که تا چند قرن، هیچ شهری را در ایران پس از اسلام نیابند تا از آن صوفی و عارف و مفسر و مترجم و مورخ و جغرافیادانی برخیزد و به چشم برهم زدنی صدها فرقه ی صاحب نام و سخن، اما محصول خیال، از آن مادینه بزایانند که صرف آشنایی با اسامی مقدمه ای از آنان، مجعول بودن شان را به گمان و ذهن تلقین می کند؛ اسامی و القابی که با هر میزان جست و جو در اسناد معمولاً نو ساخته ی موجود، که اصل نایابی دارند، سرنخی از مبانی و لزوم و امکان ظهور آن ها نمی یابیم.

این جا نیز در همان چرخه و گردابی غوطه وریم که بدون دخول به مداخل و مباحث و مبدأی چنین فرهنگی به مخرج معین نخواهیم رسید.

برای مورخی که منکر تمدن پیش از اسلام ایران، از مبدای نسل کشی پوریم است و می تواند حداقل از پانزده مسیر مختلف و مطمئن، صحت رخ داد قتل عام پوریم و عواقب و تبعات نابود کننده ی آن را اثبات کند و طبیعتاً مسلم می داند که تا میانه ی قرن چهارم هجری، آثاری از هیچ نوع فرهنگ مکتوب اسلامی، مگر پاره ای قرآن نویسی هایی غیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسمی و مورد نیاز اشخاص، به دست نیامده و ادعاهای موجود در تألیفاتی چون الفهرست ابن ندیم و نسخه ی ثانی آن ها از قبیل دوباره نویسی های غیر محققانه ی کسانی از قبیل فؤاد سزگین و رسول جعفریان را در زمره ی تازه سازی جعلیات شعوبیه در جهت تثبیت مسوده های ناممکنی موسوم به اسرائیلیات می شمارد و از پس اثبات آن نیز برمی آید، گفت وگو از تصوف و عرفان، با بنیانگذاران ناشناخته و بی نشانی چون معبد جهمی، غیلان دمشقی، حسن بصری، مکحول دمشقی، اویس قرنی، ابراهیم ادهم، سفیان ثوری، فضیل عیاض، شقیق بلخی، معروف کرخی، بشر حافی، جنید بغدادی و حسین حلاج و غیره، که تمامی آن ها مقدم از قرن چهارم قرار می گیرند، همانند تدارک سرگرمی فرهنگی برای خیال بافی در اوقاتی ست که مطلبی جدی برای مشغول کردن اندیشه، یافت نمی شود.

اگر کسی را عالم و یارا و مدعی تعقیب و تدقیق در این گفتار می شناسید، در میان اندازم که اثبات وجود تجمعی از آدمیان، در مقیاس شهر و با جمعیتی افزون بر چند صد نفر، در سراسر ایران، پیش از آغاز قرن سوم هجری، ناممکن است تا احتمالاً از میان آنان، صاحب صحبت و صنعتی، حتی در اندازه ی سفالینه سازی ظهور کند؛ چه رسد به عارف و حکیم و شاعر و محدث و مورخ و از این قبیل. از همین باب است که صاحب نظر منتقدی نیافته ام تا اندک تاملی بر سر این ابهام گذارده باشد که این همه فرقه و شعبه و انشعاب و القاب در تصوف و عرفان، چه گونه بروز کرده، از کدام مسیر و وسیله، چه مدافعان و داعیانی، رد حضور خود را تا زمان ما باقی گذارده است که همان خواندن نام و عنوان مطول و مبهم شان برای قبول نکردن موضوعیت آن ها کافی ست؟

جهمیه، ملامتیه، کرامیه، اویسیه، نجاریه، ضراریه، یونسیه، ثوبانیه، جنیدیه، سهلیه، حکیمیه، خرازیه، خفیفیه، حروفیه، بابائیه، بکتاشیه،

(c) ketabton.com: The Digital Library

معطلیه، روحانیه، سالمیه، سوفسطانیه، سباییه، طبایعه، طیفوریه، قصاریه، محاسبیه، دهریه، نوریه، مرجعیه، بهشمیه، اباحیه، اصولیه، افلاکیه، الهامیه، حشویه، باطنیه، براهمه، ثنویه، حلاجیه، حلمانیه، حلولیه، حمدونیه، خرازیه، خفیفیه، واصلیه، عمرویه، نظامیه، معمریه، بشریه، هشامیه، مرداریه، جعفریه، اسواریه، اسکافیه، حدیثیه، صالحیه، جاحظیه، شمامیه، جبائیه، کعبیه، جارودیه، راوندیه، شبیریه، تناسخیه، رزامیه، بیانیه، تبریه، بکریه، افطمیه، ابومسلمیه، حماریه، کلابیه، نجدانیه، عجارویه، صفدیه، اباضیه، کیسانیه، زیدیه، جریریه، قاسمیه، هادویه، ناصریه، صباحیه، قصاریه، طیفوریه، سهلیه، فراضیه، خفیثیه، سیاریه، عقبیه، یعقوبیه، نزاریه، جهمیه، خزرویه، سبائیه، حربیه، ریاحیه، خطابیه، سمیطیه، شیطانیه، حشویه، علویه، باطنیه، اسماعیلیه، مجوسیه، فلاطونیه، فیثاغورثیه، قرمطیه، غالیه، مغیریه، شبیهیه، منصوریه، جناحیه، خطابیه، غاروسیه، عظمیه، واقفیه، مفوضه، نصیریه، صباحیه، علبانیه، کربیه، کاملیه، مختاریه، مخمسه، مبارکیه، نجدیه، مریسیه و...

این ها فقط نیمی از فرق قابل ذکر از انواع اسلام انگاری های صوفیان و عارفان و درویشان است که در دفاتر مختلف ثبت کرده اند. آیا به راستی این همه تنوع در انحای اسلام میسر و مفید و طبیعی و لازم است؟ آیا هرگز پرسیده ایم چه تفاوتی در بنیان نگری یک صوفی پیرو شعبه ی «حماریه» با آن دیگری که در قالب «کلابیه» به خداوند می نگرد، دیده می شود و اگر یافتن پاسخی برای این سئوال، از آن که این اسامی فاقد شرح شناسایی مکاتب اند، ناممکن است، پس از چه راهی طی این طریق را بر آن دیگری ترجیح می دهند و اگر بنا را بر آگاهی در انتخاب بگذاریم، به اجمال معترض شوم که مگر می توان در عمر مقرر آدمی، سه صد طریق ایمانی را برای راه یابی به مقصدی، رفت و برگشت کرد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر هر اندیشه و شعبه ای در باره ی موضوعی فقهی و اعتقادی، برای گسترش خود، تا حد تالیف و تنظیم و عرضه ی نظری، برای جذب صاحب تجسسی در اطراف، تا حد مقیاسی که در عرصه ی فرهنگ، آن هم در شرایطی که ابزار انتشار و ابراز عقاید، چندان به وفور و در خور و دسترس نبوده، لااقل نیازمند ده سال زمان بوده باشد، برابر فهرستی که تاکنون از تنوع روش ها و شناخت ها و فرق تصوف و عرفان و درویشی ارائه می دهند، برای پرورش شهور آن ها دست کم به سه هزار سال زمان نیازمندیم. حال آن که ظهور این همه فرقه و مرتبه، منحصراً در فاصله ی میان قرون چهارم تا نهم هجری ضبط مانده است!

کافی ست توجه کنیم که به دوران ما و پس از گذشت چند دهه، هنوز «کسرویه» و «شریعتیه»، حتی با امکانات معاصر هم، در جهان اسلام شناسا نیست و در آینده «سروشیه» نیز نخواهد بود. آن هیاهو که اینک در سخن از تصوف و عرفان بر پا کرده اند، همان به تکرار و تجدید عرضه ی اوراقی منحصر است که گمان می کنیم قرن ها پیش مسطور شده است. آیا با فرض عدم ابراز ظن جعل و نوسازی در این کتاب ها، مگر هر مکتوبی، به فرض قدمت، از تعرض منتقد مصئون می ماند و اگر نه، پس چند برگی از معتبرین آن ها را با نگاه ناباورانه، باز بخوانیم. هجویری در کشف المحجوب، از قرن پنجم هجری، ۸۳ عارف و صوفی صاحب نام را می شناسد. طبقات الصوفیه ی انصاری، در همان زمان، ۱۰۳ کس را می گوید، که نزدیک به مطلق آنان با داده های هجویری بیگانه اند. صد سال بعد، عطار نیشابوری در «تذکره اولالیاء»، ۹۷ اسم می آورد، که معدودی از زبدگان هجویری را قبول دارد. همان قرن، ابوالحسن فارسی در «مختصر فی کتاب سیاق لتاریخ نیسابور»، لیستی از ۶۳۰ صاحب اندیشه ی نیشابوری را در زمینه های گوناگون و از جمله تصوف و عرفان ذکر می کند که حتی نام عطار، صاحب

(c) ketabton.com: The Digital Library

«تذکره اولالیاء» در میان آنان نیست و بالاخره جامی از قرن نهم در «نفحات الانس»، ۵۷۷ نام از عارفان و صوفیان را همراه هنرنمایی های آنان در بروز و ظهور خرق عادات یاد می کند که فقط سی اسم مشترک با مجموع مکتوبات پیش از خویش عرضه می کند.

بدین ترتیب از نظر محقق، بروز ضایعه ای که اینک تصوف و عرفان اسلامی می گویند و خود بخش عمده ای از تفرق دینی است، با بازگویی و بازنویسی اندک مدارک و منابع موجود، بدون گذر از سردابه ی سره یابی، قابل شناخت نیست. آن چه در حال حاضر و با عبور عالمانه وعیب یابانه از میان سطور همین مدارک و منابع لبریز از موهومات و مشکوکات به دست می آید، جز تراشیدن شبهاتی تمسخرآلود در مبانی دین، بازتابی ندارد.

«کشف المحجوب هجویری از جهات گوناگون از با ارزش ترین متون صوفیه به فارسی و از اولین آثاری ست که در تصوف اسلامی پدید آمده است و تنها شرح تعرف مستملی بخاری(م:۴۳۴) بر آن مقدم است و با این که نویسنده ی آن هم خراسانی است و زمینه ی سخن در هر دو مشترک است، هیچ نوع پیوند آشکاری در میانه ی آن ها نیست.» (هجویری، کشف المحجوب، مقدمه، ص پنج)

همین اشاره و انکار را که میان کتاب بخاری و هجویری می خوانیم و در سراپای دیگر مقالات و مکتوبات تصوف مکتوم است، به نظر می رسد اخلال در وصول به شریعت و وصال مستقیم خداوند که در هر رکعت نماز نیز میسر است، نخستین انگیزه ی مبدعین و مخترعین تصوف و عرفان بوده است تا با رسم این همه بی راهه، یقین به یکتایی خداوند را منوط و موکول به مناسک غریب بدانند و نخوردن و نگفتن و نخفتن و نعلین به خود خواندن و ناممکنات و ممکنات ناموثر دیگر را موجب جلب اعتنای الهی بشمارند و بدون عرضه ی شعبده بازی در رفتار شخصی، اعتنای الهی را غیر ممکن بدانند!

(c) ketabton.com: The Digital Library

«همه ی احکام شریعت از «من» و «ما» و «مال من» و «مال تو» سخن می گوید و این هاست که مایه ی نزاع و دشمنی و بغض و عناد می شود:

همه حکم شریعت از من و توست،
که آن بر بسته ی جان من و توست
چو برخیزد تو را این پرده از پیش،
نماند نیز حکم مذهب و کیش
من و تو چون نماند در میانه،
چه کعبه چه کنش چه دیر خانه
الا تا ناقصی زینهار زینهار،
قوانین شریعت را نگه دار»

(شیخ محمود شبستری، شرح گلشن راز، صفحه ی۷۷ ، چاپ ۱۳۱۲ش)

پس قوانین شریعت و کیش و دین، دور ریختنی و مختص ناقصین است که برای فاصله گرفتن از حاصل آن، یعنی نزاع و دشمنی و بغض و عناد، باید چنین معتقداتی را کنار زنیم، و به عزایم و غرایبی متکی و متوسل شویم که احکام صوفیگری و دیگر ابواب آن، درویشی و عرفان، پیشنهاد می کند؛ راهی که در انتهای آن فریب رسیدن به چنین مقاماتی برای بنده را ممکن می نمایاند.

«یکی از بایزید پرسید که: ما پیش تو جمعی می بینیم مانند زنان. ایشان چه قوم اند؟ گفت: فرشتگان اند که می آیند و مرا از علوم سئوال می کنند و من ایشان را جواب می دهم.» (عطار، تذکره الاولیا، ص ۱۷۵)

این نهایت وهن مستقیم نسبت به ذات خداوند، که گویا فرشتگان بدون جواب مانده از نقص علم خود را برای رفع جهل، به بارگاه بایزید بسطامی حواله می داده، در زمره ی کرامات عرفا آورده اند تا به نتیجه ای برسند که خود به وضوح تمام در لباس نصیحت و اندرز بیان می کنند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ذوالنون گفت: در بادیه، زنگی ای دیدم سیاه. هرگاه «الله» گفتی، سپید شدی. ذوالنون گوید: هر که الله یاد کند، در حقیقت صفت وی جدا گردد.» (جامی، نفحات الانس، ص۳۳)

آیا صوفیانه تر از این می توان به تمسخر معتقدات مسلَم پرداخت و گرچه درک جمله ی آخر منقول از ذوالنون به کمال ممکن نیست، اما حاصل مجموع این درفشانی فریب کارانه و حیله گرانه این است که بدانیم بر زبان آورندگان معمول نام خدا، صداقت ندارند، الا به دنبال هر ذکر، از پوست خویش هم جدا شوند و چون چنین «الله خوانی» هرگز میسر نبوده، پس آن چه من و تو بر زبان می آوریم، بی هوده وریا می شود، که ترک آن از ذکر اولی تر است.

«نقل است گبری را گفتند که: مسلمان شو! گفت: اگر مسلمانی این است که بایزید می کند، من طاقت ندارم و نتوانم کرد و اگر این است که شما می کنید، بدان هیچ احتیاجی ندارم.» (همان، ص۱۷۶)

پس دو گونه مسلمانی است: یکی از آن من و تو که گبر هم به چیزی نمی گیرد و دیگری از جنس تعلقات بایزید که در طاقت کسی نیست! پس هان ای پسر! اسلام را فروگذار و به گبریگری خود باقی بمان، که بر مسلمانی مردم معمول افضل است!

«اکنون سلطان عشق را به شحنگی خرد دارند و وزیرعقل را به بوابی بر در دل نشانند و شهر دل را به زیور و لآلی و جواهر یقین و اخلاص و توکل و صدق و کرم و مروت و فتوت و جود و شهادت و حیا و شجاعت و فراست و انواع صفات حمیده و افعال پسندیده بیارایند. چه بوده است؟ سلطان حقیقی به خلوت سرای دل می آید. معشوق اصلی از تتق (سراپرده) جلال جمال می نماید. دیگر باره چاوش «لااله» بارگاه از خاصگان صفات حمیده هم خالی می کند، زیرا که غیرت نفی غیریت می کند.» (نجم رازی، مرصاد العباد، ص ۲۰۷، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ش)

(c) ketabton.com: The Digital Library

این لفاظی محض در پرده، نفی الوهیت می کند و در برابر معشوق اصلی، که ذکر «لااله» است، یاد آوری یکتایی خداوند، یعنی «الا الله» را دخالت رقیب و غیر می داند، چنان که سراپای اسناد صوفیگری و عرفان به نحوی، آشکارا یا در شمایل چنین تمثیل های زیرکانه و پنهان، آدمیان را به گریز از قید بندگی خداوند و از متن قرآن مبارک و ممتاز می خواند:

«شنیدم روزی شیخ ابوسعید سخن می گفت: دانشمند فاضلی حاضر بود. آهسته گفت: این سخن شیخ در هفت سبع قرآن، هیچ جایی نیست. شیخ به فراست دریافت و گفت: این سخن در سبع هشتم است! دانشمند گفت: سبع هشتم دیگر کدام است؟ گفت: هفت سبع آن است که: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و سبع هشتم آن که: و اوحی الی عبده ما اوحی. شما پندارید سخن خدای تعالی محدود و معدود است. حال آن که کلام خدا را کرانه نیست. آن چه بر محمد نازل کرد، آن هفت سبع است و اما آن چه به دل های بندگان می رساند در حصر و حد نیاید.» (حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۵۰، چاپ ژکوفسکی)

غرض از این سفسطه ی کامل کلام، جز این نیست که قرآن را فروگذاریم و به آن نانوشته ی نامکشوف و ظاهراً فراتر از قرآنی رجوع کنیم که به عنوان سبع هشتم، در دل های بندگان ثبت است!!! نقل هیچ اعتقاد و بنیان محکم اندیشه ی اسلامی نیست که به همین صورت و یا صورت هایی تلخ تر، مورد تجاوز و هجوم صوفیان و مدعیان عرفان و درویشان درنیامده و به هزار صورت و فرقه، متفرق نشده باشد.

«بایزید بسطامی گفت: مردی پیش من آمد و پرسید: کجا می روی؟ گفتم به حج. گفت چه داری؟ گفتم: دویست درم. گفت به من ده و هفت بار گرد من بگرد که حج تو این است. چنان کردم و بازگشتم.» (عطار، تذکره الاولیاء، چاپ زوار، ص ۱۶۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

این هم تکلیف حج. سپس به غوغای غریبی در دعوت به ناممکنات می رسیم، که به رغم ظواهر موضوع و ادعا های موهوم در باب اخلاص و آزادی از ترتیبات و تعلقات، به مشقاتی موکول کرده اند که خود برترین نوع تعلق به توحش مطلق است.

«نقل است که گفت: تا عیال خود را چون بیوگان نکنی و فرزندان خود را چون یتیمان نگردانی و شب بر خاکدان سگان نخسبی، طمع مدار که در صف مردانت راه دهند.» (همان، ص۱۱۹)

بدین ترتیب تلقین بدترین نامردی ها، شرط مردانگی می شود و به بهانه ی نزدیکی، هرچه ممکن است بندگان را از شناخت خداوند مهربان و مقتدر دور می کنند، که رعایت و مواظبت خان و مان را تکلیف کرده است.

به راستی که اشاره به شیرین کاری عارف و صوفئی سراغ ندارم، مگر در ماهیت خود به شکار یک باور خالص قرآنی رفته و علیه بیان آشنای آن اقامه ی دعوی کرده باشد که خدا را «نحن اقرب الیه من حبل الورید» می گوید. و عجیب تر از این نیست که مقام صوفیان و اولیای آنان و عارفان و درویشان را به اشاره هایی در قرآن نیز منسوب می کنند، که خود نیز در عرضه ی مثالی از آن در می مانند.

«فصل پنجم، بیان آیات و احادیث در باره ی اولیا: هر کس کاری کند که بنای آن نه بر قول خدای عزوجل و نه برقول رسول باشد، آن را بس اصلی نباشد. پس یاد کنیم تا خوانندگان را آسان باشد تا این کتاب را و این سخنان را می خوانند تا اشکالی نباشد و صحت آن باشد، زیرا که هرچه گویی و هرچه نویسی که به اخبار موکد نبود و قول خدای عزوجل، آن را گواهی ندهد، قبول نشاید و بر آن برکت و سخاوت نباشد.» (سدیدالدین محمد غزنوی، مقامات ژنده پیل، ص ۱۹)

بر مبنا و سبیل همین بیان، که سلامت را از متونی زایل می شمارد که قول خدای عزوجل در قرآن، بر آن گواه نباشد، پس بدانید که در

(c) ketabton.com: The Digital Library

سراسر این فصل، حتی کلامی از بیان خدا در تایید اولیا نیامده و جز احادیثی بی نشان را گواه این گفتار ها نمی بینیم. پس تهی دستی این سوداگران خیال را از همین باب خود نوشت دریابید و بخوانید کتاب مقامات ژنده پیل را که از کرامات و مهماتی می گوید در ید اختیار صاحبان سحری که خداوند در قرآن کریم، وجود و حضور و اتکا به آن ها را مایه ی نزول عقل، شمرده است.

«شیخ الاسلام بر لب رودی نشسته با کسی سخن می گفت از طریقت و فضل خدای تعالی که در حق دوستان خود، چند لطف کرده است. پس اشارت کرد به آن رود و بدان آب که اگر دوستان حق تعالی اشارت کنند و گویند که ای آب بازگرد و سوی بالا رو، آب بدان سوی رفتن گیرد. این بگفت، اشارت کرد آب بازگشت و سوی بالا رفتن گرفت و پاره ای نیک برفت. باز اشارت کرد، به حال خویش بازآمد و برفت.» (همان، ۱۱۴)

در اسلام، معجزه و جواز توسل به چنین ارجوزه هایی وجود ندارد. معجزه ی اسلام، کلام متین قرآن است که بارها از بی نیازی پیامبر بزرگوار به عرضه ی معجزه ی خلاف عرف، از آن گونه که بر موسی و عیسی مقرر بوده، سخن می گوید؛ زیرا زمانه ی بعثت پیامبر بزرگوار و طلوع اسلام، زمان عرضه ی استدلال و منطق است و آدمی روزگاری را پشت سر نهاده است که اژدها شدن عصا و شفا دادن بیمار و حتی زنده کردن مُرده، مدرک حقانیت عقاید کسی شمرده نمی شد.

«و قال الذین لایعلمون لولا یکلمنا الله او یاتینا آیه کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بین الایات لقوم یوقنون. نادانانی از قماش گذشتگان شان، چنان که در ضمیر مشترک باشند، می گویند: چرا معجزه ظاهر نمی شود یا خدا با ما سخن نمی گوید؟ به درستی که ما برای به یقین رسیدگان، این آیات را بیان کرده ایم.» (بقره، ۱۱۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملاحظه کنید کلام خدا را که خرق عادت خواهان را در زمره ی عقب ماندگان از زمان می خوانـد و بـه دفعـات، نیـاز بـه معجـزه را در دوران ظهور اسلام مردود می داند. چه گونه بپذیریم خداوند نافی رفتـار هـای غیر متعارف، کسـانی را کـه بـه جـای توجـه بـه قـرآن، رودخانـه هـا را متوقف می کنند و رو به خلاف می فرستند، در زمره ی مردان خـویش قرار دهد؟

«نقل است، روزی مرقع پوشی از هوا درآمد و پیش شیخ پا بر زمین می زد و می گفت: «جنید وقتم و شبلی وقتم و بایزید وقـتم.» شـیخ بـر پـای خاست و پا بر زمین می زد و می گفت»: مصطفای وقتم و خدای وقتم.» و معنی همان است که در «اناالحق» حسین منصور شـرح دادم کـه محـو بود. و گویند که عیب بر اولیا نرود از خـلاف سـنت.» (احـوال و اقـوال شیخ ابوالحسن خرقانی، ص۴۱)

از این داستان خنک و این مسابقه در بیان نادانی، چه می فهمیم؟ جز بـه مسخره گرفتن آن چه در اسلام محترم و بی تعرض شمرده انـد؟!!! اگـر اولیاء آنانی اند که جرأت چنین ابراز جسارت هایی بر آنان نهی و عیب نیست، پس چنین اولیایی چه گونه مریدانی تربیت خواهنـد کـرد؟ و بـه همین ترتیب، در این مختصر مجال نـدارم کـه نقـایض و نقـائص اسـناد صوفیگری و درویشی و عرفان و از این قبیل را نشان دهم تا بـر همگـان آشکار شود که یا یکی را از آن دیگری کپـی کشـیده انـد و یـا مطلقاً نسبت به هم نامربوط و غیر مستند اند: اوصاف و اصول بی نشـان و مـن درآوردی دسـت نوشـته ی ناشناسـان غالبـاً معـادل و مقـارن بـا تـالیف الفهرست ابن ندیم، تکرار اسامی اشخاص و عـاداتی کـه نـه عقـل و نـه عرف و نه اخلاق و نه ایمان می پسندد، آدمیانی که جز سـایه ای از آن ها نمی یابیم و خدا را شکر که ذکر سلسله ی آن هـا قریـب شـش قـرن است که متوقف و متروک مانده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«منابع در باره ی هجویری: اطلاعات ما درباره ی ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی و سوانح زندگی وی بسیار اندک است. منابع نزدیک به روزگار او، یعنی آثار شناخته شده ی قرون پنجم و ششم، سخنی در این باب نیاورده اند. در تذکره الاولیای عطار(م: پس از ۶۱۸) که بخش اعظم آن از کشف المحجوب ماخوذ است، جز ذکر نام شیخ، کم ترین اشاره ای به احوال وی نمی بینیم. آن چه از مولفان قرن های هفتم و هشتم معروف است و گاهی حضور کشف المحجوب را در مراکز فرهنگی و مجالس خانقاهی آن روز اعلام می کنند، سخن قابل اعتنایی ندارند. گفته های خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب سهوآمیز، و منقولات نورالدین عبدالرحمان جامی در نفحات الانس، تکرار همان سخنان شیخ است. نوشته ی متاخران، مانند دارا شکوه و دیگران نیز غالباً از مایه ی تحقیق، بهره ی چندانی ندارد. تنها اثر و نشانی که از وی می شناسیم، کشف المحجوب اوست که بی تردید در رسیدن به گوشه هایی از احوال زندگی و شخصیت وی منبعی درخور اعتماد است و با توجه به آن می توان برای سفرها و دیدار های شیخ، طرحی را هرچند به اجمال و احتمال ترسیم کرد و تا حدودی نوع ارتباط وی را با پیران و استادان و بعضی از معاشران شناخت و دیگر تربت پاک او، «حضرت دانای گنج بخش» با همه ی روحانیت و شهرت خود، که سال هاست زیارتگاه مشتاقان است و می تواند آن قصور تاریخ در معرفی وی را تا اندازه ای تدارک و جبران کند.» (هجویری، کشف المحجوب، صفحه ی دوازده)

این، اعتراف نامه ی کامل در بی نشانی مطلق یکی از نخستین زعما و آوازمندان مولفین متصوفه است، که روزگار، کم ترین نشانی از او، مگر به تفریح، باقی نگذارده است. چنان که کسانی از فرط تنگ دستی ناگزیرند گمان کنند غرض مردم پاکستان از صاحب مقبره ای با نام «حضرت دانای گنج بخش»، اشاره به هجویری بوده است!!! هرچند که

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن مقبره چندان جدید الولاده است که به دورتر از صفویه کشانده نمی شود، و هجویری را صوفی عارفی از اواخر قرن چهارم هجری بگویند!!!

«ابوالحسن علی بن عثمان هجویری با احتمالی نزدیک به یقین در اواخر قرن چهارم یا اوائل قرن پنجم، سال های عزت و دولت غزنویان و در روزهای پادشاهی سلطان محمود غزنوی(م:۴۲۱) زاده شد. علوم متداول عصر، خاصه قرآن، حدیث، تفسیر، فقه و کلام را در زادگاه خود و احتمالاً در غزنین آموخت و پس از چندی که از سال های جوانی او چندان دور نبود، از ناحیه ی غزنین بیرون آمد و سفر طولانی را آغاز کرد.» (همان، صفحه ی سیزده)

گفتار به شوخی شبیه تر بالا، گوشه ای از شرح حال و زندگی و کار و تالیفات همان ناشناس مطلق است، که به همین سیاق و روال تا عرضه ی کوچک ترین هیجانات و طبقات احوال و آثار او، به میزان سی صفحه زیرنوشت و پاورقی و یادداشت دراز می شود شامل جزییاتی از قماش زیر در باب آدمی که خود می گویند عادی ترین نشان حضور از او را در زمانه نیافته اند:

«ختلی خرقه و سجاده، لباس و رسوم متصوفه با خود نداشت و با اهل رسم نیز بسیار شدید بود. هجویری نیز از او مطالب فراوان، و از جمله سخنانی در باره ی مشایخ شنیده بود، اما از تمام گفته های شیخ، قولی که بیش تر در خاطر او نشسته، آن بود که: «الدنیا یوم و لنا فیها صوم. دنیا یک روز است و ما اندر آن روز به روزه ایم»، و گویی این مرید ساده در بیش تر احوال خود، به راستی، به شیخ اقتدا می کرد.» (همان، صفحه ی هجده)

بدین ترتیب از اوضاع کسی که کم ترین سراغی در هستی زمانه نگرفته ایم، این شرح حال نویسان چندان خبر داده اند که می توانند از محفوظات مخصوص او نیز بنویسند!!! آیا چنین برداشت هایی از کدام

(c) ketabton.com: The Digital Library

منبع مرموز میسر شده، غرض نهایی از انباشت این همه شطحیات چیست و این د کان فرقه و فقر و خرقه و خانقاه و خطبه و خطوات را با چه منظوری در برابر مسجد مسلمین، بنا کرده اند؟!

«پیش از هجویری، عالمان صوفیه، کتب بسیاری نوشته بودند. برخی از این کتب، که امروزه موجود و از منابع اولیه ی تصوف اسلامی به شمارند، به زبان عرب، اما پدیدآمده ی مولفان خراسانی- طوسی، کلابادی و نیشابوری اند و با اهدافی تقریباً مشترک، یعنی تعریف و تبیین تصوف و شرح اصول و مبانی آن و تطبیق آن با شریعت، عرضه ی تعلیماتی به طالبان و مریدان و پاسخی مستند و متکی به قرآن و حدیث و سنت به منکران و مخالفان.» (هجویری، کشف المحجوب، مقدمه، صفحه ی بیست و پنج)

ملاحظه کنید خراسان صدر اسلام و به خصوص نیشابور را که منشاء و منبع تمام اسناد شعوبی از شاهنامه تا مجموعه ی تولیدات صوفیگری و عرفان و در روزگار ما درویشی و فرقه بازی های دیگری ست که از صفویه تاکنون جایگزین تصوف کرده اند. آیا روا نمی بینید در این مبنا تأمل کنیم که «سفرنامه ی رابی بنیامین تودولایی» از اوایل قرن ششم هجری، ضبط کرده است:

«پس از طی هفت روز راه از آن جا به خیوه می رسیم؛ شهر بزرگ تجاری بر ساحل رود جیحون که مردم از تمام نقاط امپراطوری به آن جا می آیند و یک منطقه ی یهودی نشین متشکل از ۸۰۰۰ خانواده دارد. این سرزمین، بسیار وسیع است. در سمرقند، شهر بزرگی که از فارس، پنج روز راه فاصله دارد و در مرز امپراطوری قرار گرفته، ۵۰۰۰۰ خانواده یهودی زندگی می کنند و شاهزاده رابی عبادیه در رأس آنان است. در میان این خانواده ها حکما و افراد ثروتمند، بسیار است. از تبت(احتمالاً طبس) تا رشته کوه های قزوین که تا کناره ی رود اوزون کشیده شده، ۲۶ روز راه است. مردم ایران با اطمینان می

(c) ketabton.com: The Digital Library

گویند که ساکنین شهرهای اطراف نیشابور از ۴ قبیله اند: قبیله های دن، زبولون، آشر و نفتالی. این قبایل اولین تبعیدیانی بودند که شلمنصر آن ها را تبعید کرد. آن طور که نوشته اند «و او قوم اسرائیل را به آشور راند و آن ها را در خالوخ، خابور، بر ساحل رود اوزون و شهرهای منطقه ی مداین ساکن کرد.» عبور از سرزمین این قبایل، ۲۱ روز طول می کشد. شهرها و قلاع مستحکم آن ها بر رشته ی کوهی است که رودخانه ی جیحون، راه ورود به آن را از یک طرف کاملاً بسته است. هیچ قدرت بیگانه بر آن ها حکومت نمی کند و فرمانروای آن، یک شاهزاده یهودی ست به نام رابی یوسف امرخه ها لوی.» (سفرنامه ی رابی بنیامین تودولایی، ص ۱۲۷)

سعی من برای درآویختن با موضوع و منطق تصوف و عرفان و درویشیگری، در نهایت موجب شد تا آن ها را پایه و مایه ای برای الحاد مستقر بر تمسخری بدانم که امروز میان به ظاهر روشنفکران مسلمان و به ویژه ایرانیان معمول است و دریابم علاوه بر آن شعبات اصلی که می دانیم، چنان که برشمردم، افزون بر چند صد فرقه و بی راهه ی دیگر در مسیر هدایت الهی خواسته و ساخته اند، همگی برای دشوار نمودن دین داری، تلقین عدم امکان شناخت خداوندی، آن هم در پوشش و به بهانه ی خدا شناسی، جدی نپنداشتن آیات قرآنی و رساندن آدمی به جایی که برابر فتوای آن گبر یا باید ناموفقانه بکوشیم ابوسعید ابی الخیر، ابوالقاسم قشیری، عزیزالدین نسفی و اویس قرنی شویم یا از خیر و شر مسلمانی درگذریم و گرایش به ایمان ساده و روشن را به عوام واگذاریم!

(c) ketabton.com: The Digital Library

- **فقر سیاسی**
- (چرا بسیار شاهنامه می خوانند؟)

گاهی یک داور دیگر نیز نیاز است تا در عرف معمول تقابل، گره از مشکل بگشاید. ما در جناح هایی که بسیار سیاسی شده اند، در بُرنده گی ستیز، نگرش بی غرض را از دست می دهیم. بنا بر این، یک قضاوت منصفانه که آتش عصبیت را فرو نشاند، حداقل در نمونه ی تاریخی «تذکر الانقلاب» علامه فیض محمد کاتب هزاره، یک داور دیگر شد که وقتی توازن تعریف تاریخ آن دوره، برهم می خورد، حقیقت را میزان می کند.

در اقتباس زیر، به صراحت از فقر سیاسی، سخن رفته است، اما با این تفاوت که نویسنده با برشمردن شکست یک تابوی دیگر، سعی کرده آن را به قضاوت ما بگذارد. آن فقر سیاسی چیست؟

روان شناسی فارسی به خصوص در شاهنامه، تجلی می یابد. این کتاب، افزون بر معرف زبان و ادبیات، تجلی گاه عقده های حقارت است. هم در آن زمان و هم هزار سال پس از آن، میراثخواران تباری شاهنامه، این کتاب را با حرص و ولع می خوانند. فقر سیاسی مشهود که فقط یک کورسوی «سامانی» دارد، در شاهنامه به تسکین روانی می رسد. تمام محتوای این کتاب، شمشیر بازی، تجاوز، قتل، ویرانی و تاراج عنصر در خاک خفته ی فارس است که سعی کرده عقده های هر نوع کمبود در برابر سیطره ی سیاسی اعراب، ترکان و مسلمانان را درآورد. هزار سال پس از آن زمان، کمبود سیطره ی سیاسی، فرهنگ خوانش شاهنامه را به سنت پایدار مردمی مبدل کرده است که بیشتر در شانس های حضور بیگانه، آقانمایی کرده اند.

در مقاله ی زیر، نبود ذهنیت سیطره ی سیاسی که فقدان ذهنیت دولت سازی را آشکار می کند، مشکل اصلی هیاهوی یک جناح سیاسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردم افغانستان است. من تحلیلی به خوبی نوشته ی زیر نخوانده بودم که رگ و راست، کورگره ای را بگشاید که در خم و پیچ اذهان فاقد ذهنیت سیطره ی سیاسی، قُلق و ملتهب است که می بیند با وجود فرصت های فشار خارجی، اما قادر به توسعه و بسط قدرتی نیست که در نمونه ی های تاریخی آن نیز بیشتر تصادفی بوده است.

عرفان هندو پس از آشوکا، بخش بزرگ جامعه ی هند را فلج ساخت که تا خروج بریتانیا، مردم هند(اکثریت هندو) هرگز نتوانستند به سیطره ی سیاسی خویش برگردند. در مثال تاریخی دهقانان منطقه ی ما، ضعف خلافت اسلامی، گروهی را روی کار آورد که پس از سقوط، بازگشت به دایره ی دهقانی آنان، هرگز روی تحرک جمعی اثر نگذارد تا برای سیطره ی سیاسی، جسارت کنند. پیوند های زمین و دهقان، همچنان سنت های پابرجای بقایای آنان حتی در مدنیت های واحد های سیاسی اند.

این تمهید، پیشاپیش پاسخ مقاله ی آقای اسد بودا(فعال فرهنگی و آگاه هزاره) است که با تبیین رفتارشناسی تاجک، سوال می گذارد که در آغاز این مقال، نظرم را در دریف آن، ارائه کردم.

مردم تاجیک و بحران ایده‌ی دولت

نوشته ی اسد بودا

بحرانِ مردم تاجیک، حذفِ سیاسی و عدم حضور در ساختار قدرت نیست. بر خلافِ مردم هزاره که از ساختار قدرت حذف شده‌اند و به چهار در صد نمی‌رسد(به دلیل حضور جمعیت- شورای نظار. م.ع) حضور مردم تاجیک در ساختارِ دولت به تناسبِ جمعیت این مردم، اگر بیش‌تر از مردم پشتون نباشد، کمتر نیست.

بحران مردمِ تاجیک، فقدانِ ایده‌یِ دولت است. از نظر تاریخی، دستِ کم دوبار به بالاترین مرحلهِ ی قدرت رسیده‌اند؛ یک بار در دورانِ حبیب‌الله کلکانی و بار دوم در زمان مجاهدین. مبنای به قدرت رسیدن،

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما بیش‌تر شورش‌های مردم جنوب علیه دولت بوده است که بر مبنای فرمول سیاسی «دشمنِ پسر عموی من، دوست من است»، با رهبران تاجیک، همراه شده‌اند. با براندازی پسر عمو، اما این دوستی به دشمنی بدل شده است.

پایه‌های حکومتِ امان‌الله را قیام ملای لنگ و شورش‌های جنوب، سُست کردند. هسته‌ی اصلی مقاومت علیه حکومتِ کمونیستی کابل نیز زمینداران بزرگ پشتون بودند که «اصلاحاتِ ارضی»، قدرتِ تاریخی آن‌ها را تهدید می‌کرد.(بایسته است تقابل فرهنگی و اعتقادی را از نظر نیاندازیم. موردی که در این جا اغماض شده است؛ زیرا حکومت کمونیستی که بعداً با تجاوز شوروی توام شد، بیش از همه، اعتقادات دینی مردم را نفی می کرد. م.ع)

بر خلافِ مجاهدین تاجیک که فاقد ایده‌ی دولت بودند و در راستای اخوانی گری می‌جنگیدند(گرایش های قومی جمعیت- شورای نظار که منجر به ارتجاع دوم شد، بسیار با اخوانی گری تاجک، موافق نیستند. م.ع) مجاهدین پشتون علیه اصلاحاتِ ارضی به خاطر بازپس‌گیری زمین‌های از دست‌داده در اصلاحاتِ ارضی و احیای قدرتِ تاریخی می‌جنگیدند.(اخوانیسم سیاسی جناح های پشتون که به اثر آن، طالبان به خاطر القاعده، قدرت خویش را از دست دادند، خلاف تحلیل آقای بودا را ثابت می سازد. اخوانیسم سیاسی پشتون ها هنوز منافع ملی و قومی ما را فدای به اصطلاح برادران عرب، چچن، تاجکستانی، اوزبیکستانی و تروریستان مذهبی می کند. م.ع)

خطاست اگر دورانِ حبیب‌الله کلکانی و مجاهدین، فقط بر اساس فروپاشی حکومتِ کابل، تحلیل شود. تصویر واقعی استقرارِ دولتِ غیر پشتونی در روز های آخر حکومتِ حبیب‌الله کلکانی و آخرین روزهای زندگی احمدشاه مسعود در پنجشیر محاصره شده بود که طالبان شعار «تاجیک به تاجکستان، ازبیک به ازبیکستان و هزاره به گورستان» را

(c) ketabton.com: The Digital Library

عربده می‌کشیدند.(این ادعا، هیچ سندی ندارد؛ زیرا اگر آن را بپذیریم، مشی اخوانیست های پشتون را زیر سوال بُرده ایم. به هر صورت، جاذبه ی مذهبی به منظور برادری اخوانی- بدون درنظر داشت علایق قومی- هیچ اخوانیست افغان را اجازه نمی دهد علناً علیه اقوام، شعار دهد. م.ع) بدون در نظر داشت این صحنه‌یِ آخر، جنگِ قدرت، قابل درک نیست. از یاد نبریم که دولتِ مجاهدین در افغانستان، ساخته نشد؛ بسته‌بندی ای بود که دولتِ پاکستان در پیشاور، پشت موترها بار زد، با اسکورتِ نظامی به کابل آورد و منصوب کرد.

مسئله اما کجاست؟

پاسخِ معمول آن است که مردمِ تاجیک(منظور باید توده های عوام باشد. م.ع) هم‌ارز مردم هزاره، قربانی یک ساختار حذفی‌اند و در دولت حضور ندارند. این پاسخ به مسئله‌ی قدرت، اما گمراه کننده است و واقعیتِ تجربی ندارد. حضور تاجیک‌ها در دولت، پُررنگ است و در سطوح مختلف، از پُلیس و امنیت گرفته تا روابط خارجی و همکاری های منطقه یی، حضورِ آماری دارند و حتا در برخی از نهادها بیش‌تر از پشتون‌هاست.(این اجحاف، متاسفانه چنانی که در ارتجاع اول به دلیل جهالت مذهبی پشتون ها رونما شد، در نوبت های ارتجاع دوم و پس از سقوط طالبان، همیشه با فشار و تجاوز خارجی، صورت می گیرد. ورنه ظرفیت و کمیت بشری این اقلیت قومی، فاقد تاثیرگذاری تغییر دهنده است. م.ع)

مشکل در نوعِ نگاه سران و روشنفکرانِ تاجیک به دولت است. اکثر روشنفکرانِ تاجیک‌تبار به دنبالِ افسانه‌های چون «ایران‌شهر» و «آریا» و برساخت‌هایی هستند که ناسیونالیست‌های ایران به تقلید «پُلیس یونانی» و «نژادگرایی اروپایی» ابداع کردند. این افسانه ها حتا در خود ایران آن‌قدر بی‌رمق‌اند که زیر شمشیر داموکلوس «مدینه‌النبی» و «نژادباوری شیعی»، نفس کشیده نمی‌توانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هزاران ایران‌شهر افسانه‌یی برابر قبر گمشده ی فاطمه ی زهرا، ارزشِ سیاسی ندارند. نژاد پاکِ آریای ایرانی نه تنها در زندگی عملی، رفتارِ برتری از خود نشان نمی‌دهد، بل که در اخلاقِ بردگی، غرق است. کلبِ آستان، ضامنِ آهو هستند و برای کسبِ تقدس و فضیلت، سینه‌خیز به زیارتِ نژادبرتر کربلا می‌روند. این بدان معنا نیست که تمام مردم ایران، گرفتار اخلاقِ بردگی و واکنشی‌اند، ولی در این هم شکی نیست که مدینه‌النبی و خونِ پاک اولاد فاطمه، افسانه‌های ایران‌شهری و نژاد برتر آریا را مخذول و مَنکوب کرده‌اند و کارکردِ سیاسی این افسانه‌ها را خنثا کرده‌اند.

برساختِ ایران‌شهری و نژاد آریا اگر در جامعه ی ایران جواب ندهد، در اجتماع به شدتِ بسته و مذهبیِ مردم تاجیک، هرگز جواب نخواهد داد. پنجشیر و شمالی به عنوان مراکز سیاسی مقاومتِ تاجیک‌ها اگر مذهبی‌تر از دیگر بخش‌های افغانستان نباشند، به‌یقین برابر دیگر مناطق مذهبی اند. حتا خیرخانه، که یکی از بزرگ‌ترین مراکز قدرت و سرمایه در کشور است، چندان رنگ و بوی شهری ندارد. خیرخانه، مجموعه‌ای از جزیره‌های خُردِه مذهبی است. فعالیت‌های فرهنگی و هنری چشم‌گیری در آن‌جا به چشم نمی‌خورد.(بیشتر به دلیل فقر فرهنگی است. م.ع)

فقدانِ ایده‌یِ دولت، سیاستمدرانِ تاجیک را در یک سردرگمی عظیم فرو بُرده است. نه توان نسبت برقرار کردن میان هویتِ تاجیکی و دولتِ افغانی را دارند و نه توان تعریفِ یک دولتِ بدیل. به جز عبداللطیفِ پدرام که روی ساختار دولتِ فدرال، پافشاری دارد، دیگر رهبران تاجیک حتا رویای دولت بدیل را هم ندارند.(بیشتر به خاطر فقر سیاسی است. م.ع) هرچند می کوشند این سردرگمی را به غنی و طالب و دولتِ قومی فرافکنی کنند، ولی واقعیت این است که رهبران موجود آنان نه ایده‌ای برای دولت دارند، نه درک و فهمی از دولت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در وضعیتی که هویت سیاسی انسان‌ها در دولت‌ها تقلیل یافته است، فقدان ایده‌ی دولت، هر مردمی را دچار بحران و سردرگمی می‌کند. تا زمانی که ایده‌ی دولت/ سرزمین، معنای عینی و واقعی پیدا نکند، مردم تاجیک هم‌چنان سر درگم خواهند بود.(بیشتر به خاطر این است که این قلیت قومی در افغانستان، فاقد جغرافیای متمرکز است؛ زیرا به نام فارسی زبان نیز اشتباه گرفته می شوند. یک بخش بزرگ اقوام افغانستان، به هر دلیلی، فارسی زبان یا پارسی وان گفته می شوند که به دلیل هویت قومی، باید از به اصطلاح فارسی زبان اصلی/ تاجک، سوا شوند. مانند هزاره گان، سادات، میر، صاحب زاده، عرب، پشتون های دری زبان، ترکان دری زبان و امثالهم. م.ع)

هم حبیب‌الله کلکانی و هم مسعود در براندازی حکومت، موفق عمل کردند(بیشتر به خاطر جهالت مذهبی و تجاوز خارجی بود. م.ع) ولی هیچ کدام ایده‌ای در باره ی مدیریتِ جامعه و تاسیسِ دولت نداشتند. هردو بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، دچار بحران شدند.(فقر فرهنگی و سیاسی و ظرفیت ناچیز بشری نیز دخیل اند. م.ع)

بیانیه‌ی پادشاهی حبیب‌الله کلکانی باید به‌درستی و دقت خوانده و شنیده شود. تاجیک‌هایی که خود را در برابر سرنوشتِ تاریخی مردم خویش، مسئول می‌پندارند، بیش از هرکسی نیاز دارند به آن تامل کنند و بیاندیشند. در این بیانیه، از بصیرت و بینشِ کشورداری خبری نیست. سرنوشتِ یک کشور به مدیریت قریه، تقلیل داده می‌شود.(گرایش های قبیله یی، اما در نوع منطقه یی. تفاوت های آشکار فرهنگی میان تاجکان چهارسوی افغانستان وجود دارند و اکثراً همدیگر را درک نمی کنند. حذر تاجکان کابل از تاجکان شمالی، بسیار معروف است: «شمالی، لاله زار باشد به ما چی.» م.ع)

مسعود نیز پس از تسلط بر قدرت، سر درگم شد و حتا تا ساختار سیاسیِ ابتدایی «شورای اهل حل و عقد»، پس‌روی کرد. دلیلش روشن

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. او به فروپاشی دولتِ کمونیستی، فکر کرده بود و برای این کار، هدف و استراتژی داشت، ولی تصویری از فردای فروپاشی و استقرار دولت و پایداری قدرت سیاسی نداشت.(نویسنده، پیمان کاملاً قومی مسعود با دوستم و مزاری(جبل السراج) را که برای یک حکومت قومی بود، از نظر انداخته است. م.ع) تصور می‌کرد تسلط بر قدرت، حل معماست، نه ورود به معما. دلیلِ این سردرگمی، روشن است: در عصری که واحدِ هویت‌های سیاسی، دولت است، مردم تاجیک بدونِ ایده‌ی دولت، برای تاسیس هویت سیاسی تعریف‌شده، تلاش می‌کنند. آنان حاکمیت را در حد «کاکه‌گرایی» فرو می‌کاهند. یگانه تصویری که از حاکم سیاسی دارند، «کاکه/ عیار» است.

تنزلِ حاکمِ سیاسی در مقام «کاکه»، جنگِ قدرت را در حد «مزاحمتِ سیاسی» با حاکمان، تنزل داده است. از دورن ساختارِ سیاسی کاکه‌گرا، چیزی بیش از کاراکترِ سیاسی مزاحم، بیرون نمی‌آید. کاکه، کاراکتر اجتماعی است که خشماگین می‌شود؛ سر و صدا راه می‌اندازد و پس از ایجاد مزاحمت و «داش‌اکل‌بازی»(کرکتر بدمعاش یک فلم ایرانی- به همین نام- قبل از انقلاب اسلامی در ایران. م.ع) به انزاوی دنیای کاکه‌گی می‌خزد و خاموش می‌ماند. نتایجِ این برداشت از جنگ قدرت را به چشم سر می‌بینیم. رهبران تاجیک، ایده و برنامه‌ای برای دولت‌سازی ندارند؛ کاکه‌اند. فهیم، یک کاکه بود. ناراحت اگر می‌شد، به کرزی، فحش می‌داد. یک‌بار وقتی از حسِ کاکه‌گی لبریز شد، با سگ‌های تلاشی گرش، وارد مجلس شد. عطا، یک کاکه است. عبدالله کاکه‌تر؛ مزاحمت و درد سر ایجاد می‌کنند، ولی در نهایت بی‌ضرر اند. به درون غار تاریک کاکه‌گی خود می‌خزند و ایده‌ی دولت‌سازی و تاسیس حاکمیت ندارند.

در هر صورت، بحران جامعه ی تاجیک، عدم حضور در ساختار قدرت نیست، نبود ایده‌ی دولت است و تا زمانی که ایده‌ی دولت به وجود

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیاید یا متقاعد نشوند که در ساختارِ دولت افغانی ادغام و استحاله شوند، این بحران هم‌چنان ادامه خواهد شد. این خلاء، نه با جهاد اسلامی پُر می‌شود، نه با پناه‌بردن به عیاری‌گری و کاکه‌بازی و اسطوره ی ایران‌شهری و نژادآریا و نه با انبوه کارمندان دولتی معاش‌خور و نامزدهای انتخاباتی فاقد ایده‌ی دولتی؛ چون عبدالله‌عبدالله و دیگران.

***

هرچند خوانش یک سویه در این مقاله، دیده می شود، زیرا پنداشت تقابل پشتون ها فقط به نام حفظ زمین، رویکرد ستیز حاکمیت های کمونیستی با ارزش های اسلامی را از قلم می اندازد و هم دیدیم که برآمد سیاسی تاجک در جلد جمعیت و شورای نظار، کاملاً به منظور کسب قدرت دولتی بود، نه اخوانی گری به نامی که حالا در خلوت های پنجشیر(تبیین کتاب سنگ های آسمانی) خلاف رفتار های مذهبی اکثر توده های کوچکی ست که در آن جا زنده گی می کنند.

در تمهید این مقاله آورده بودم که عامل فقر سیاسی، نه فقط در عقبه ی بسیاری از اقلیت های قومی افغانستان، دیده می شود، بل نگرش جنون آمیز به قدرت که فقط با حضور بیگانه فرصت می سازد، به جای تعیین جایگاه های مناسب قومی که با رعایت مفاهیم دیموکراتیک با پوست انداختن عصبیت قومی در جامعه ی دیموکراتیک، اومانیزه می شود، مُخل سیاسی است؛ زیرا زیرساخت های فکری سیطره ی سیاسی ندارد و با عدم تداعی آن در فرصت های حضور بیگانه یا نمونه ی تحریک جهالت مذهبی سقوی، تلاش می کند با مصادره ی مالی، مسئله را حل شده تلقی کند. حتی پدرام نیز چیز بهتری نسبت به کُل جامعه ی فاقد ذهنیت سیاسی تاجک ندارد. شعار های هوایی فدرالی او، بدون درک واقعیت اقلیت تاجک، روی غرض فارسی زبان می چرخند. ما شاهدیم که در سالیان اخیر، بسیاری از مردمانی که قبلاً به نام فارسی زبان،

(c) ketabton.com: The Digital Library

تذکره ی تاجک داشتند، حالا هویت های واقعی قومی خود را ثبت می کنند.

شرح تصویر:

کلال های تاجک؛ شمال کابل/ تصویر یک قرن قبل.

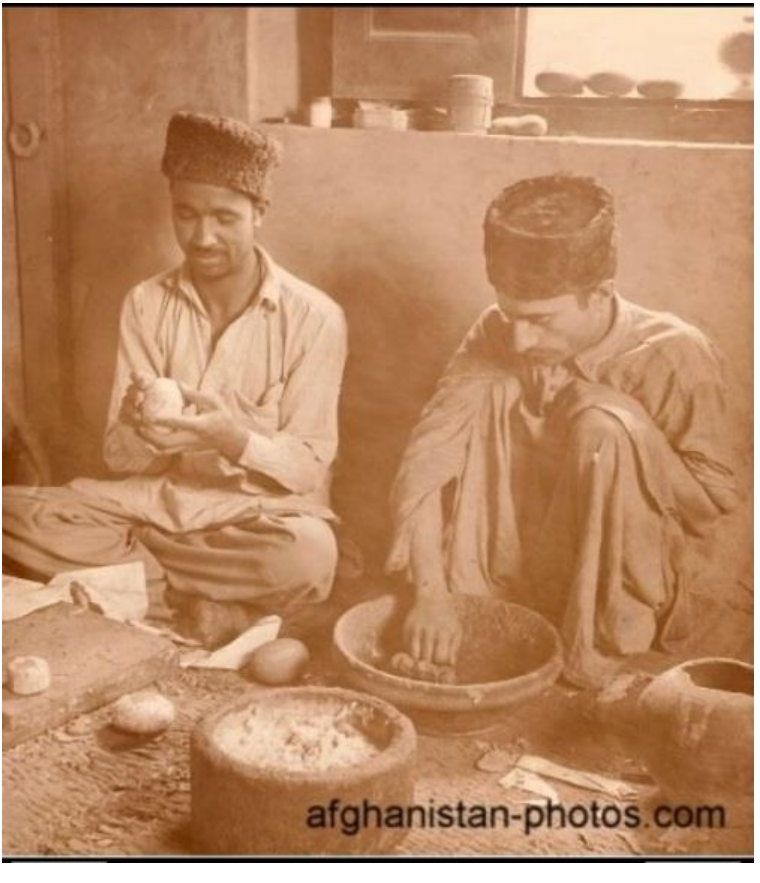

(c) ketabton.com: The Digital Library

- معنی دیگر پیوستن

سنجش یک جانبه، دور از خرد است؛ زیرا ارتباط موضوعات، امر طبیعی شناخته می شود. داوری پیرامون حضور گویا غیر موثر حزب اسلامی در پروسه ی صلح، به معنی نبود نفوذ انجنیر حکمتیار نیست. مخالفان مسلح با ابتکار عمل از تمام ضعف ها استفاده می کنند. تشجیع افراد به منظور دفع غیر مسلمان، بی عدالتی هایی که زاده ی حاکمیت های ائتلافی بودند و ناتوانی های دولت، در بسا از موارد، طالبان را در جای دولت قرار داده اند.

در تمام جریان نبود حزب اسلامی، پیوستن او به دولت افغانستان، فقط برای امیدواری های صلح نبود. چنین برداشتی، جزو مسئله ی صلح بود. نمی دانم گزارش های اخیری که در آن ها کوشیده شده پیوستن انجینر حکمتیار با دولت را ناچیز جلوه دهند، چه قدر مبرا از سیاست اند؟

پیوستن انجنیر حکمتیار به دولت، معنی دیگر نیز داشت. حزب اسلامی با ظهور طالبان در این تحریک، استحاله می شود، اما جا افتاده گی تاریخی و نفوذ گسترده ی آن به عنوان بزرگ ترین تشکل جهادی افغانان، باعث زوال حزب نشد.

حزب اسلامی در مقایسه به سایر تنظیم ها، به ویژه تنظیم های اقلیت ها، با تغییر ظاهر، هنوز در بدنه ی طالبان، دیده می شود. منتها ورود افراد سنین پایین و ناراضیانی که با عملکرد حکومت ائتلافی، به دشمنان دولت مبدل شده اند، با سقوط طالبان، حزب را در جایگاه قبلی اش قرار نمی دهند.

تحریک اسلامی طالبان افغانستان با ماهیت ضد تنظیمی، به وجود آمده است. این حزب در زمینه ی داعیه ی اسلامی، از احزاب جهادی، تفاوت دارد. پیوستن انجنیر حکمتیار با دولت بر اساس منطق پذیرش زیان های جنگ بود. ناراضیان این حزب، ولو با جنبش کمتر، اما در

(c) ketabton.com: The Digital Library

دایره ی نفوذ ایـدیالوژیک، سـاحه ی جـذب مخالفـان دولـت را بیشـتر ساخته بودند.

با پیوستن انجنیر حکمتیار به دولت، عدم تـوازن تبـاری کـه از رهگـذر فشار مضاعف تنظیم های اقلیتی، دولت را با اکثریت مـردم مواجـه مـی کرد، تا اندازه ای رفع شده است. این که مثال حکمتیـار باعـث تشـویق سایر مخالفان می شود یا نه، به دلیـل مهـارت هـای اسـتخبارات منطقـه، محتمل به نظر نمی رسد.

تولید نسخه ی داعش که به بهانه ی اسلام کامل، خشونت را اعمال می کند، در حالی مشکل آفرین شده است که رویکرد طالبان در زمینـه ی ستیز به اخذ مسوولیت ها مبدل می شود. آنان در ساحات تحت کنترول خود به مسایل قضایی مردم رسـیده گـی مـی کننـد و در برابـر مالیـه از پروسه های اقتصادی و امنیتی، حمایت کرده اند.

معنی دیگر پیوستن حزب اسلامی، کاهش فشار از رهگذر تنظیم هـایی بود که بـا تحلیـل حـزب در تحریـک اسـلامی و اجبـار کنـار گذاشـتن احزاب اکثریـت مردم(پشـتون هـا) دولـت را عمـلاً تـابع برخـورد هـای سکتاریستی، سلیقه یی، قومی و جناحی احزاب اقلیت ها قرار می دهند.

از گزارش های تایید شده ی جنایتکاران تاجکستانی که به نـام متـرجم در کنار اعضای جبهه ی به اصطلاح مقاومت، خارجیان را مـی فریفتنـد تا مناطق پشتون نشین را به نام مراکز طالبان بمبارد کنند تا درون دولـت هایی که رییس جمهور قبلی تحت وهم تنظیم ها حاضـر نیسـت بـه نـام افغان، تذکره بگیرد، جای خالی نمونه ای که در برابر تنظـیم هـای غیـر پشتون، از منافع اکثریت نماینـده گـی کنـد، پروسـه ی پیوسـتن انجنیـر حکمتیار به دولت افغانستان را سریع ساخت.

هرچند اختیار موضع، ولو منطقی تباری برای حزبی که داعیه ی اخوانی دارد، ظاهراً مناسب به نظر نمی رسد، اما روشنگری هـا و نمـای واضـح بی عدالتی هایی که باعث شـدند بسـتر زنـده گـی پشـتون هـا نـاگوارتر

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوند، حتی بسیاری از اخونیست های دو آتشه ی پشتون را نگران ساخته اند. آنان دیدند که در نبود شان، دولت هایی که هرچند با پشتون ها رهبری می شوند، اما با فشار و زیاده خواهی های غیر پشتون ها در جای خالی ای که از اکثریت مردم، ایجاد شده است، مواضع عداوت می سازند.

ابراز مخالفت با هویت ملی، توهین، استهزاء انحصار و از همه بدتر ایجاد فشار بر دولت تا به بهانه ی طالبان، جامعه ی پشتون ها دچار جنگ و ویرانی شود، نگرانی های آشکاری را خلق کرده اند که حالا باعث وحدت نظر اکثر احزاب و جریان های پشتون شده اند.

رفقای خلقی از خیانت ها و جفا های پرچمی ها می نالند و برادران جهادی از این که می بینند برخورد جهادیان و مقاومتچیان غیر پشتون، نه اسلامی ست و نه افغانی، آزرده استند که چرا زودتر به دولت نپیوسته بودند.

از شانس بد با ایجاد بازار جهاد، حقایق و درک تاریخ ما با تکفیر جهادی، به جای این که جلو برود، به عقب رفت. نفرین کُل تاریخ افغانستان که در دوران جهاد، فقط ۹ ماه یک آدم معمولی و بی مقدار را می پذیرفت، در ساخت ایده هایی کمک کرد که تا سقوط امارات اسلامی طالبان، به ضرر ما تمام شدند.

پیوستن حزب اسلامی به دولت و مواضع ستودنی آن در دفاع از هویت ملی، حاکمیت مرکزی و اصول افغانی، موضوع دیگری ست که نباید به بهانه ی صلح، حذف شود. این درست است که مخالفت های حزب اسلامی با دولت، به ناهنجاری های گسترده ی تخریب و جنگ نرسیدند، اما این جریان با نفوذ گسترده و تجربه ی وافر تقابل با تنظیم هایی که به مرحله ی افغان ستیزی رسیده اند، حزب اسلامی و انجنیر حکمتیار را مهم می سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما از همان آغاز گفته ایم که مسئله ی صلح در افغانستان، حتی با پیوستن طالبان نیز حل نمی شود. تمام تحلیل های سیاسی ثابت کرده اند تا زمانی که حکومت افغانستان از عناصر مخل، وابسته و غیر حرفه یی عاری نشود و مدیریت منابع، اولویت ها را تضمین نکند، منافع و نحوه ی برخورد کشور ها و همسایه ها با ما، اوضاع کنونی را حفظ می کنند.

تا قبل از کودتای شوم هفت ثور که بستر اجتماعی افغانستان مبدل به سنگر ها و مواضع بیگانه گان و همسایه گان مغرض نشده بود، برخورد کشور هایی چون ایران و پاکستان با افغانستان، مقید به مقررات، قوانین و منشور های بین المللی بود. دولت با اعمال حاکمیت در تمام جغرافیای افغانستان، جلو وضع محاسباتی را گرفته بود که پس از هفت ثور، در داخل دولت با حکومتداران و در بیرون با تنظیم ها، اما بیگانه گان را مجال می داد که تاکنون نیز از طریق دست درازی، تجاوز، تشویق ارعاب و بدتر از همه کشتار و ویرانی، به گونه ای باج بگیرند.

دست بالای نفوذ خارجی از زمان شوروی تا کنون، به معنی تحمیل اقلیت بر اکثریت نیز بوده است. ناسازگاری طبیعی این موضوع، دولت های کرزی و غنی پشتون را نیز ناکام ساخت. فشار مضاعف روی اکثریت مردم با دعوای رفع انحصار، حکومت را به دایره ی انحصاری اقلیت هایی مبدل کرد که حتی برای اشغال پُست و قدرت، هنوز هم از کبود ظرفیت بشری و مسلکی در تنگنا قرار دارند.

چهل سال تحمیل مصایب که اکثراً روی دوش پشتون ها سنگینی می کند، از خلقیان پشتون تا پشتون های تنظیمی و طالبانی، همه را متوجه کرده که باور های ایدیالوژیک آنان با طرد تاریخ و ستیز جهانی، کشور آبایی و اجدادی شان را در حراج احزاب مغرض اقلیت های قومی، قرار داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چه گونه می توان به مفاهیم ملی قایل شد، در حالی که بدنه ی تحمیلی احزاب غیر پشتون در حکومت، از افغان ستیزی برای تـداوم انحصـار و ایجاد کشیده گی نیز استفاده می کنند.

پیوستن انجنیر حکمتیار به دولت، یک رُخ دیگر واقعیت است. با آمدن او، تصور ما از ارتباط، جدا از تنگنای تحلیل هایی ست که به نام صلح، می خواهند پیکره ی بی سر پشتون های افغانستان، انبوه جمعیت آنان را در هرج و مرج بازی های سیاسی و تنـازع، از فشـار کلیـت واحـد، بـاز دارد. معنی دیگر پیوستن انجنیر حکمتیار این نیز است:

سخنرانی ستودنی امیر حزب اسلامی افغانستان در شمالی که با قاطعیـت از هویت ملی دفاع کرد:

https://www.facebook.com/watan.official.page/videos/1072679589554749/

(c) ketabton.com: The Digital Library

- مفهوم جامع هویت ملی
- (در پاسخ به مغالطه ی یک ستمی)

تکرار مکررات افغان ستیزان در هرج و مرجی که ظاهراً به مفاهیم مختلف مدنی، تعبیر می شوند، اگر چیز نو ندارند، اما مولدین آن ها با استفاده از فرصت، در سایه ی شکم گرسنه گی های مردم، خوب می دانند که طرح ستیز با واقعیت های تاریخی، همه گانی و جا افتاده در دشواری هایی که هرکدام می توانند جرقه ای باشند برای بهانه، حداقل اذهان کسانی را مغشوش تر می سازند که در جمود فکری، عقل، شعور و منطق را در گرو امراض گروهی بگذارند که اختصار نام شان «ستمی» می شود.

ستمی گری، نه فقط ادعای خشک و میان تهی بر اساس مدعیات نیست، بل ناشی از التهاب روانی کسانی ست که در تقابل سیاسی در نیم قرن اخیر، برای آن که اغراض خویش را با حساسیت بیشتر، مطرح کنند، نفس ادعا را بر اساس ستیز با افغانستان می سازند.

بپذیریم که سیاست های غلط فرهنگی ما در گویا «بهتر های قبل از افغانستان» که حالا به توهمات خراسانی و آریانایی می مانند، در ایجاد اندیشه های سخیف ضد افغانی، کسانی را کمک می کند که زحمت مطالعه و بررسی بازخوانی و قرائت تاریخی آنان به خوبی نشان می دهد چه گونه از منظر آن چه در آن به مغالطه می رسند، خودشان را کسانی می بینند که قبل از افغانستان، گویی مهتر و بهتر بوده اند.

از آغاز حاکمیت سامانی در یک هزار سال قبل تا پایان سلسله ی تیموریان هرات، صرف نظر از بزرگ نمایی های تاسفباری که از تاریخ کرده ایم، اوج توحش، ستیز، منازعه ی قومی، مذهبی و تاراج های بزرگ تاریخی، در پایان سلطه ی صفویان، منظری دارد که چه گونه در تقابل سیاسی- تاریخی بزرگ، تا زمانی که با حضور پشتون ها،

(c) ketabton.com: The Digital Library

وحدت جغرافی، تمامیت ارضی، نضج ملت و دست آورد های جدید مدنی، هرچند به اثر استعمار، ارتجاع داخلی و کشیده گی های خاندانی، وقفه هایی ایجاد می کند، اما افغانستان دوران معاصر، بهتر از گذشته ای می شود که پس از افول صفاریان که جز مجموعه ای خاکی، تاریخی نگذاشته اند و سامانیانی که به گواهی تاریخ، شبیه داعشیان کنونی اند و استیلای غزنویانی که با حفر قبر سامانیان تا قبرکن های غوری، غزنه و غزنوی به باد توحش می روند، در این سلسله تا تاراج غزان که دمار از سلجوقیان می کشند و حاکمیت خوارزمشاهیان بی خرد که زیر پای وحشت مغول، دوسیه ی مدنیت های نه چندان واقعی را مختومه می کنند و در ملوک الطوایفی آنان، وحشی دیگری به نام تیمور لنگ، آن قدر می کشد و تخریب می کند که هرگز میراث عمرانی بقایای او با چند مناره و مصلا در هرات، از فتوری بلندتر نمی رود که با بررسی ادبیات آنان می دانیم در ۲۴۰ سال حاکمیت صفویان، مغولان هند و شیبانی ها در جغرافیای افغانستان، اگر از چند مسجد، باغ و چهل زینه بگذریم، افغانستان قبل از پشتون ها در بیش از ۷۰۰ سال، زمینه ای بوده است که در توحش حاکمان، منبع نوکر و کنیز بود و رنج های مردم مالیه می شدند تا در چهار راه تاراج اقوامی بر باد بروند که این جا را اشغال کرده بودند.

ستمی گری، این پدیده ی بیماری فکری، شایق علایقی ست که فقط در محور و خلوت های آن، هرگز با چشمان باز، عمل نمی کنند. توضیحات، منابع و نقل قول های ستمی در تبیین، تفسیر و تعریف دیگران در عقده هایی به تفکر و قلم می رسند که همواره با قیاس از خود، در اندیشه نمی شود که چرا دیگران در گرو اندیشه ی مردمانی باشند که برای اقوام افغانستان، به خصوص غیر پشتون ها، اظهر من الشمس است، ظهور دو ارتجاع داخلی با سیل افرادی که در تاریخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان با تلقی «سقاوی»، سمبول های جهل و بی فرهنگی اند، آنان را در جایگاه قاضیانی قرار دهند که همه باید دنبال آنان بروند.
روزی در یک تبادل نظر در فیس بوک، یک جوان فرهنگی هزاره به یک جوان تاجیک شورای نظاری که می کوشید از منظر ستمی گری، پشتون ستیزی کند، با جسارت می نویسد: «چرا می خواهید مانند شما فکر کنیم؟!» سنگین حقیقت نهفته در این بیان، به این واقعیت وابسته است که اگر در ۱۶ سال گذشته، بازار گرم ایجاد کردند تا مسایل کلان ملی را حراج کنند، طرف های درگیر با خوانش خودشان از ماجرا و منازعه ی سیاسی، ایده ها آفریده اند که مثلاً یک جوان فعال هزاره می داند شور یک شورای نظاری برای جلب او، در ریایی نهفته است که در تاریخ سیاه دو ارتجاع آنان، دیدند مشغله ی هزاره ستیزی شان برای انحصار قدرت، کمتر از چهار سال تلاش قهرمان به اصطلاح ملی نیست که از آغاز تا پایان حاکمیت ربانی، در کوه تلویزیون، مصروف نظارت بر راکت پراگنی های کور به تمام مناطق هزاره و اهل تشیع بود.
گروه های مختلف قومی در افغانستان در دسته های مختلف نخبه گان و چیزفهمانی که به حل مسئله می پردازند، در کنار واقعیت های بزرگ این کشور، می دانند که همپذیری و تداخل اجتماعی- بشری، نه فقط با تحریف و توهمات حذف دیگران، به جایی نمی رسد، بل مفهوم به اصطلاح حقوق «شهروندی»، بیش از همه برمی گردد بر کوتاه کردن و کاستن از خواسته هایی که در ۵۰ سال حضور ستمی گری در افغانستان، وقتی مجال یافتند، دیدیم و می بینیم که حتی سایه ی یک تاجیک غیر پنجشیری برای یک انحصار طلب سقوی یا شورای نظاری، بدتر از قبیله گرایانی ست که آنان را با پوزخند و ریشخند، کسی نمی دانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادبیات تکراری ستمی گری در قالب دیگر، روز گذشته در صفحه ی روزنامه ی هشت صبح که حالا بقای خویش را برای کسب اعلانات در دامن زدن به مسایل قومی می بیند، در نوشته ی سُستی از یک نمونه ی دیگر به نمایش گذاشت که هرچند به ذوق می زند که چیزی برای گفتن ندارند، اما افزونه ای بر درد های اقتصادی و امنیتی مردمی می شوند که نیم قرن پس از ستمی گری، مایل نمی شوند اعضای این گروه بیمار تاریخی، بیش از چند صد نفر شوند.

نقاب گرایش های دینی و دفاع از داعیه ی جهادی، در واقع شگرد هایی ست که در جامعه ی مذهبی انتی قوم گرای افغانستان، می دانند اگر مار آستین نشوند، در جغرافیای پُر از مسجد و در کشوری که مسئله ی هویت ملی و منافع ملی را در افغان بودن و افغانستان می شناسند، عداوت عملی، کار آسان نیست.

محی الدین مهدی از مُهره های ستون فقرات ستمی گری و شرک افغان ستیزی در نامه ای به حزب افغان ملت که هرگز به او وقعی نمی گذارند، پس از انتظار نوبت، به تریبون رسیده است و در ضربان ناشی از تغییر شگرف افغانستان به سوی طبیعت خویش(به قول آنان حاکمیت تک قومی) که دربرگیرنده ی حقیقت بزرگ قوم پشتون است، در تنگنای فشاری که نه در داخل و نه در خارج حاکمیت دولتی جای دارند، می کوشد با تحریک و تشجیع جوانانی که نهایتاً مبدل به جنبش سامانیزم (به اصطلاح رستاخیر تغییر و انقلاب نارنجی نسل دوم مقاومت- سقاوی) می شود، فرصت ساخته تا بار دیگر با اجتماعی شدن مغالطه ی آنان در شبکه های اجتماعی، میزان «لایک و شی یر» هایی را دقیق تر کند که آیا در اخیر این ادعا، سخن نوی می آید یانه؟

«نامه‌ی سر گشاده به رهبری حزب افغان ملت

سه شنبه ۳ اسد ۱۳۹۶- دکتر محیی‌الدین مهدی

با سلام و احترام فراوان!

(c) ketabton.com: The Digital Library

هرچند می‌دانم که اکنون حزب شما در محور اقتدار سیاسی قرار ندارد و نیز همه‌ی کسانی که به دولت «تک قوم محور» باور دارند، عضو حزب شما نیستند؛ همین گونه، امروزه بسیاری‌هایی که تأکید بر ایجاد ملت واحد(در محور قوم پشتون) به نام «افغان ملت» دارند، از سنت‌هایی ایدیولوژیک متفاوت با حزب شما، وارد صحنه شده‌اند؛ همین‌طور، اینانی که هم اکنون داعیه‌دار شعارهای دیروز حزب افغان ملت(خصوصاً «داعیه‌ی پشتونستان‌خواهی») گشته‌اند و به دلیل عمل بی‌باکانه و افراطی‌شان «افغان ملتی‌های جدید» نامیده می‌شوند، نسبت ارگانیک با حزب شما ندارند، بالاخره، هرچند حزب شما- از نظر تاریخی- مبدع و موجد آن‌چه را که در بالا عنوان کردم نیست، جرقه‌های نخستین این افکار، ابتدا در دماغ شیرعلی‌خان خلجان نمود، سپس این عبدالرحمان خان بود که آن‌ها را به عنوان اصول دولت‌داری خویش قرار داد؛ ولی گام‌های عملی در این راستا را نادرخان، برادران و اخلافش برداشتند.»

پاسخ:

این نخستین سطور از همان منفی بافی حسب معمول بود که از خورجین ذخایر ستمی گری، بیرون می شود. می دانم که اهل خبر، با خوانش آن، نویسنده را ملامت خواهند کرد که چرا در حیطه ی برداشت های آنان، وقتش را هدر می دهد؟ این اعتراض به جاست، اما چنانی که قالب آن ادعای تکراری تغییر می کند، ارائه ی پاسخ نباید در حدی بماند که وقتی به اصطلاح «پست مدرن» شدند، پاسخ های منطقی را با قید تاریخی آنان، به گذشته حواله می کنند.

این که چرا در ستمی گری، جوانب واقعیت با مرز های گسترده ی جغرافی آن خوانده نمی شود، می تواند به دگمی برسد که ستمی گری برای جلوگیری از سقوط ستون های فکری اش، ناگزیر است اصرار کند و این اصرار که در عقده های روانی- تاریخی او وصله می شود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجازه نمی دهد حداقل خودش را زحمت دهد که صرف نظر از تفاوت ظاهری و دستوری هویت ملی، پیشینه ی تاریخی با تطور و تحول و حالت کنونی که بسیار توحید است، اما در عمق تاریخی نیز پشتونخوا و افغانستان، مناطقی بوده اند که اقوامی در سایه ی این نام های جغرافیایی زیسته اند.

افغانستان با مشخصه و دربرگیری بالای تنوع قومی در یک ملت، در عمق تاریخی واضح، در سه قرنی که گذشته است، همان مغالطه ای نیست که آقای مهدی در اندیشه اش نتیجه گرفته از امیر شیر علی خان مرحوم تا امیر عبدالرحمن خان و برادران نادر خان، نشات کرده باشد. اصلاً مفهوم غلطی که در افغانستان در اساسنامه ی ستمی گری، یک دست سازی اجباری خوانده می شود و در آسیای میانه با حضور شوروی و در ایران با فارسیزم واقعیت دارد، در خلط قوم حاکم با مردم، به واقعیتی مبدل شده که اگر مشی غلط حاکمیت های معاصر در قبول پدیده ای به نام آریایی را در تعمیم ایده ی یک نژاد بپذیریم، اصلاً مفاهیم استقراضی مورد استفاده ی ستمی گری در افغانستان، به ریشخند محض می مانند.

ستیز دایمی مردم ما با استعمار انگلیس در بزرگ ترین و بی مثال ترین حماسه های مردم این کشور که هرگز منحصر به قوم پشتون نبودند، نخستین مُهر های تایید جهانی از مردمی بود که به نام ملت افغان، ظهور کردند و مرحوم امیر شیر علی خان در میراثی به حاکمیت می رسد که کارنامه ی مردمش به نام نخستین جنگ افغان و انگلیس، فراتر از مرز های افغانستان رفت. ملتی که در جغرافیای «آفتاب غروب» نمی کند امپراطوری انگلیس، آنان را وادار کرد غروب را بپذیرند.

حاکمیت های مرحوم امیرعبدالرحمن خان و برادران شهید اعلی حضرت نادر خان، در ایجاباتی که همواره مسئله ی کسب قدرت را در منازعه می اندازد، اگر اغلاط کرده اند، نه پذیرش و کار بر واقعیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

هایی بود که تا زمان آنان به نام حماسه های سه جنگ انگلیس و افغان، در جهان شناخته می شد. آنان از مزایای قدرت می دانستند و چه خوب که برای آن، مرتجعانی را سرکوب کردند که در شراکت تباری با آقای مهدی، چه در زمان کلکانی و چه در زمانی ربانی، تمام مفاهیم حقوقی، انسانیت، معارف، دانش و عمران را با حاکمیت هایی تا آخرین روز با بدترین خیانت حفظ کردند و به قبرستان تاریخ خویش فرستاده بودند.

«درج عبارت «بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه‌ی افغان اطلاق می‌شود» در قانون اساسی، نه تنها کمکی برای تأسیس «ملت افغان» نکرده، بلکه این عبارت یکی از تفرقه‌زاترین موارد در اسناد دولتی افغانستان محسوب می‌شود. آیا تمام اهالی تاجیکستان تاجیک هستند و می‌توان بر آنان «کلمه‌ی تاجک» اطلاق کرد؟ همین گونه آیا تمام اهالی ازبکستان ازبک، تمام اهالی قزاقستان قزاق،... هستند؟»

پاسخ:

منطق سخیف بالا را تماشا کنید! این درست است در کشوری که نصف جمعیت آن تاجیک نیستند، اطلاق کلمه ی «تاجک» بر دیگران نادرست باشد، اما این منطق در شبیه سازی در همه جا به یک رنگ نیست.

در حالی که دو گانه گی کلمات افغان و پشتون، معضل زیر سایه ی قوم دیگران را حل می کند و حتی پشتون ها در زمان شناخت قومی، خودشان را پشتون می گویند و افغان را شاخصه ی شناخت هویت ملی می شناسند، اگر بر اساس کلیت متجانس که وجود ندارد، دنیا را نامگذاری کنیم، بسیاری از کشور های جهان باید متغییر شوند.

این که جغرافیای محاط به جهان سوم ما با وجود فشار استعمار، ارتجاع داخلی و پدیده های منفور ستمی گری، هنور در کلیت مردم، در سایه ی افغان بودن راضی اند، به این حقیقت برمی گردد که پس از

(c) ketabton.com: The Digital Library

شروع تاراج از هفت ثور، برداشت عدالت اجتماعی با نام قومی، خود عقب مانده گی فکری کسانی را نشان می دهد که نمونه ندارند روزی در تاریخ رسمیات پشتون ها، کسی به آنان گفته باشد از قوم خودش نباشد.

در واقع هویت سیاسی افغان، با قبول جهانی، مشخصه ی مردمانی ست که در جغرافیای ما تا توزیع تذکره های الکترونیک، اصالت های قومی خویش را با وضاحت تمام در قوانین تا تبارز کار فرهنگی، به کار می برند. بنا بر این طرح نفی هویت ملی و مسجل افغان اگر برای کسانی آن قدر مهم است که از حیث حذف آن، به برنامه ی مجهوله ی خراسانی برسند و در تفسیر آنان، اقلیت خودشان قایم مقام شود، برای کسانی نیز مهم است که با واقعیت اکثریتی، پشتوانه ی سیاسی نام افغان اند و در واکنش به امواج سخیف نقد، روز تا روز در دسته ها، اقوام و ملت منسجم تر می شوند. جالب این جاست که میلیون ها امریکایی با نام یک ایتالیایی(امریکو وسپوچی) هویت ملی دارند. اقوام روسیه، بی هیچ مشکل، هویت سیاسی روسی می گیرند و نام قوم فرانک، مشکلی برای اقوام فرانسه ایجاد نمی کند و حتی اگر در تاجکستان که یک نام بسیار بی مسمی ست، زیرا در صورت تاجکستانی آن نیز که در تقسیم دستور لغوی، به هر صورت با جزء تاجک، ستان و یای نسبتی، میلیون ها غیر تاجک را مربوط به مکانی می سازد که در تاریخ، جزو ترکستان بزرگ بود.

مغالطه ی مفاهیم مدنی به این دلیل که نام ها متغیر شوند، گویا اصل برابری ایجاد می شود، به برداشت غلط دیگری منجر می شود که در دنیای کنونی وابسته به تضاد ابر قدرت ها، سیاست های صدور بحران، تنگنای تاریخی جهان سوم که دو سوم کره ی خاکی را در برگرفته است، ما را در قبول این که منطق ستمی برای نقد، بسیار دون است، به یقین می رساند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«هنوز فرصت آن است که از قاعده‌ی کهنه‌ی «همرنگ‌سازی اجباری» به نفع قاعده ی «چند فرهنگ گرایی» یا به نفع «فرهنگ شهروندی»- که کاربرد سنت‌های گوناگون قومی را تشویق می کند- بگذریم و بیش از این وقت، امکانات و انرژی کشور را صرف امر بیهوده‌ی تحقق‌ناپذیر نسازیم.

در افغانستان اقوام متعددی با فرهنگ‌های گوناگون و با زبان‌های جداگانه زنده‌گی می کنند. اینان- روی هم- بیش از دو ثلث جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. نادیده گرفتن، یا کم‌بها دادن به ارزش‌ها و آفریده‌های عظیم فرهنگی و میراث جهانی این مجموعه که جزو دیدگاهای رسمی حزب شما بوده، یکی از آشکارترین جفاکاری‌ها در حق فرهنگ این کشور بوده است.»

پاسخ:

اگر دو ارتجاع داخلی را که شرکای تباری آقای مهدی، در فرهنگ زدایی، ریکارد بی فرهنگی، نفی ارزش های دیموکراتیک و بربادی وطن، شایسته ی قهرمانی های منفی اند، کنار بگذاریم، نمی دانم در کدام تاریخ این کشور، همرنگ سازی اجباری که به یقین من این پان فارسیست از برعکس برداشت ها، از ستم زده گان واقعی ایران، قرض گرفته است، به جز اشتباه کوتاه مدت یک زبانه بودن که به زودی با تسجیل دری و پشتو، برطرف می شود، کسی به اینان گفته است از قوم خودشان نباشند؟!

هرچند تناقض و تضاد از سر و صورت ستمی گری می بارد، زیرا از یک سو طرح تبارز قومی و از سوی دیگر عدالت اجتماعی که با مفاهیم گویا شهروندی، البته به تعبیر انجنیر صاحب حکمتیار، روستاییان را فراموش می کنند، خود عقب مانده گی فکری و سُستی افکاری را نشان می دهد که می دانیم با توسعه ی مفاهیم شهری، در بحرانی که بر ما تحمیل شد، شهرنشینان که در بهترین خصوصیت، حساسیت های

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوم و قبیله را در هویت ملی و اصلیت انسانی تعویض می کنند، قربانی افرادی شدند که اگر تاجک، پشتون، هزاره یا... بودند، وقتی به هستی دیگران دست یافتند، قربانی یک شورای نظاری، تنها غیر همتباران او نبوده است. آنان با تاراج و ویرانی دارایی های مادی و معنوی تاجکان کابل و هر جای دیگر، حالا اگر به میراث های تاریخی تاجکان کابلی سر بزنید، معلوم است که از گزند چه مردمی، بیشتر بی چاره شده اند.

چنان چه جواب یک جوان فعال هزاره را آوردم، باید از اعضای باند ستمی پرسید: چه کسانی به شما حق داده اند که پس از بدترین تجربه ی تاریخی، نماینده ی اقوام ما شوید؟ بلی، مردم و اقوام با فرهنگ این سرزمین، متشخص دارند؛ نخبه دارند و با آگاهی از آن چه گذشت، می دانند که وقتی پای بچه ی سقاو به عجایب خانه(نخستین موزیم ملی افغانستان) در کابل رسید، با شکستن مجسمه های تاریخی سهم اقوام با فرهنگ، اولین داعشی بود که تاریخ ما می شناسد و در چهار سال حاکمیت نحس ربانی، کسی که اسامه بن لادن را با طیاره ی شرکت آریانا- افغان به افغانستان آورد و نقش آنان در تخریب بودا، حرف اول را می زند، اقوام ما خوب می دانند که اگر افغان بمانند، در سایه ی این واقعیت جهانی، به امنی می رسند که حالا در تحلیل «سقاوی چهارم»، در اندیشه و عمل، می خواهند با حذف شان در حد شاخه های یک اقلیت قومی، آنان را قبایلی بسازند که در مقاله ی حفیظ منصور(من این طور فکر می کنم، شما چه طور؟) زنگ خطرش از قبل به صدا در آمده است.

«همان طوری که می‌دانیم، در کشور ما اقوام دیگری هم زنده‌گی می‌کنند که به زبان‌های شناخته شده‌ای چون شاخه‌های گوناگون زبان‌های ترکی، نورستانی، بلوچی، پشه‌ای، پراچی و چند تای دیگر سخن می‌گویند؛ هیچ کدام اینان افغان نیستند. در حالی که «این‌ها همه»

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌توانند به ساده‌گی خودها را «افغانستانی» بنامند، چه نیازی به «همرنگ‌سازی اجباری؟»

حتی در کلمه ی «افغانستانی» نیز که فرار از واقعیت افغانی، ناممکن است، تاکید بر آن همرنگ سازی اجباری، اگر از گذشته های خلط، همپذیری، مشترکات زبانی، دینی، استحاله ی قومی و صد ها گره و رشته ی محکم دیگر بگذریم، عجیب می نماید که در ۱۶ سال گذشته که نقش غیر پشتون ها به سطح ۷۰ الی ۸۰ درصد در حاکمیتی که از انحصار و اشغال اقتدار دولتی آن می گذرد، از کدام «همرنگ سازی اجباری»، حکایت می کنند؟ در این که چنین چیزی در آزادی کامل هویت هایی که شماری با سیطره ی پشتون ها، فقط پس از هزار سال به دربار رفتند و از حیث باور های مذهبی و عزت نفس مردم ما، یک روستایی ساده پادشاه شد و «مجاهلین» اش با زرنگی زمینه ساختند تا در نقش اخوان، یک اقلیت بر تمام اقوام افغانستان تحمیل شود، در شباهت دیگری که در نظام کنونی دارد، می تواند مغالطه ی این ستمی را راست سازد!

به استثنای مسئله ی هویت ملی که نیاز مبرم در یک واقعیت مسجل سیاسی در دنیاست، وجداناً کسی را یافته اید که پشتون باشد و برای یک غیر پشتون بگوید خودش نباشد! اگر به اثر مغالطه و سوء برداشت، افغان را به جای پشتون، قید می کنند و در عجز این که حتی از ادله ی صرفی آن ناتوان اند، صراحت این واقعیت که این هویت، در ساخت جغرافی این کشور، سند است، باید بسیاری را بیدار کند که اگر نام های فرانسوی، تاجکی، ایتالیایی(نام امریکا) جا افتاده اند، مردمی که از حضور سیاسی خویش، افغانیت را ایده ساخته اند نیز نفع دارند که اگر مسئله سیاسی شد، نه همانند یک ستمی- سقاوی آزمند، بل به حیث یک مبارز، مدافع و کسی که باید از شان و میراث تاریخی خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

حفاظت کند، حاضر اند برای افغان بودن و بقای آن، حریف هر میدانی شوند.

اگر تعدی و تجاوز خارجی با ثقلیت ناشی از آن ها نبود، معلوم است که وقت ما برای پاسخ به سوالات سخیف مهاجران، هدر نمی رفت.

«و در حال حاضر رییس جمهور غنی و هم‌نشینان‌اش در ارگ، بیش از هر وقت دیگر به اقتدار مبتنی بر «قوم‌محوری» چسپیده‌اند و می‌بینیم که موج عظیم مخالفت علیه آنان به پا خاسته، چندان که کشور را در پرتگاه نابودی قرار داده است.»

پاسخ:

این سخن را کسی می گوید که در ۱۶ سال اخیر، تنها از یک تشکیل غیر اضافی یک ولایت همتباران او، به هزاران تن را با انحصار کامل به دولت بُرده اند. کسی به شوخی می گفت که در پنجشیر کسی زنده گی نمی کند؛ زیرا همه را در ادارت دولتی افغانستان، استخدام کرده اند.

سهم احزاب چپ و راست، مدنی و «معدنی!»، ریش دار و بی ریش، منطقه یی و قومی و موتلفانی که در سوی دیگر(سهم پشتون ها) می خورند را از شرکت سهامی افغانستان تقسیم کنید! خواهید دید که این تعبیر «قوم محور»، محدود به تنی چند می شود که به نام پشتون ها نشسته اند و اما خلوت های شان برای خدمت در دایره ی قوم، معدود به چند معامله گر و بی جراتی ست که یک پای شان در افغانستان و با پای دیگر، دو تابعیته تشریف دارند.

در واقع آن چه به نام چند زی و چند خیل به گردن جامعه ی پشتون ها می اندازند، کسانی بودند و استند که تاریخ معامله ی شان با غیر پشتون ها، افغانستان را در ایجاد یک دولت ناکام و ائتلافی، به روزی کشانده اند که حتی به خدمه های غیر پشتون خویش نمی توانند اعتماد کنند؛ زیرا از ترس پخش اخبار، تشت رسوایی شان برای پذیرش تقاضا های

(c) ketabton.com: The Digital Library

غیر مهار نشدنی فرصت طلبان اقلیت ها، صدای بیشتر می دهد. موفق ترین ژست ارگ نشنیان، ریا با همتباران شان است؛ زیرا پایه های لرزان حاکمیت را پشتون ها نگه داشته اند.

«بعید نیست که به سرنوشت سوریه سردچار گردیم: در آن‌جا دولت فرقه‌گرای فاقد پایه‌ی ملی را برخی از قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای حمایت می‌کنند، در حالی که قدرت‌های دیگر، مخالفین آن دولت را. حالا همه می‌دانیم که وضع در کشور سوریه چگونه است. در افغانستان نیز، دولت قوم‌محور بی‌پایه‌ی ملی را بعضی از قدرت‌های جهانی حمایت می‌کنند، بعید نیست که موج به پا خاسته‌ی مخالف آن را قدرت‌های دیگر حمایت کنند؛ در آن صورت وضعیتی شبیه به اوضاع سوریه پیش خواهد آمد. وضعیتی که از شنیدن اخبار و دیدن تصاویرش مو بر اندام‌مان راست می‌شود. با این حال، هم دولت سوریه و هم دولت افغانستان خودها را «دولت ملی» می‌دانند.

آری، یکی از موانع اصلی تأسیس دولت ملی، همین نگرش نادرست بر مفهوم اصطلاح «ملی» است. وقتی در رأس سازمان امنیت ملی فردی غیر پشتون قرار داشت، یکی از کژنگران بر مفهوم «ملی»، بر رئیس جمهور کرزی فریاد می‌زد که «ریاست امنیت را، ملی بسازید!»

پاسخ:

وقتی اوباش و ولگردان حامی بچه ی سقا و جنبش به اصطلاح رستاخیر تغییر را دیدیم، هرچند در ۸ جوزای سال ۱۳۸۵ش با نمایش یک طرفه ی چور کابل که کاملاً مربوط به رشته داران آقای مهدی می شد، شباهت با منازعات سوریه، دور از تصور نیست، اما این ستیز، نه بر مغلطه ای استوار است که ستمی گری زبون را حتی به عقل نمی آورد که گسستن از مسایل ملی که بخشی گویا به شاخصه های فرهنگی او (مانند زبان دری) مربوط می شوند، همان تعبیری نیست که مثلاً در

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایران با سیاست های فارسی سازی، آن کشور جهان سومی متکی به نفت را رسوا می سازند.
مفهوم ملی در افغانستان، باور به جغرافیای ملی، همپذیری، قبول پشتو و دری و اشتراکات فراوان دینی و مذهبی ست. اگر امروزه در اوج ستیز، یک پشتون قومگرا یا یک تاجک ستیزه جو ناچار اند برای تقابل، به حدودی اعتراف کنند، می دانند که در این سرزمین، کمتر جایی را می توان یافت که عاری از استحاله ی قومی تاجک- پشتون نباشد و در سایه ی زبان، دین و داد و ستد بشری، به تامین اولولیت هایی نپردازند که پس از کنار زدن ستر قومی، نیاز های انسانی نام دارند.
بلی، ریاست امنیت ملی، پس از هر حمله ی مخالفان مسلح، وقتی دسته دسته از تاجکان، قربانی می گیرد، می تواند اعتراض کسی را ثابت سازد که بر کرزی فریاد زده بود «ریاست امنیت را ملی بسازید!»
در یک نهاد ملی، این همه آدم از یک قوم و یک منطقه، چه کار می کنند؟ استراق سمع به نفع تیم عبدالله، کار همین ها نبود؟ به چنین جایی، ریاست امنیت ملی بگوییم؟
«برای اجتناب از این پی‌آمد ناخوش‌آیند، به ساده‌گی می‌توانیم از داعیه‌ی «دولت قوم‌محور»- که به همان اندازه‌ی «یک‌سان‌سازی اجباری» بیهوده و غیر عملی است- به نفع قاعده‌ی «دولت مردم‌سالار» بگذریم. قاعده‌ای که حقانیت خود را- به خصوص در کشورهای کثیرالملیتی- به اثبات رسانده و این‌جا مجال پرداختن به جزییات آن نیست.»
پاسخ:
در حدود چهل سال پس از تجاوز شوروی و حضور جامعه ی جهانی در افغانستان که در پایان به عقل آمده اند فشردن پشتون ها در حد ظرفیت های بشری اقلیت ها، به انفجاری می ماند که حالا در عقب هزاران تن سمنت، دست و پا می زنند تا از منظر تامین حقوق مردمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که بیش از همه رنج برده اند، ثبات افغانستان تامین شود، هنوز این ستمی بیمار را بیدار نکرده که «داعیه ی دولت قوم محور»، سوء برداشت آنان از همان واقعیتی ست که حالا پشتون ها برای تامین حقوق بر حق خویش از گریبان مسوولان گرفته اند.

و اما صرف نظر از مغالطه ی سیاسی ستمی گری، قاعده ی «دولت مردم سالار» در جامعه ای که استخوان کشی می کنند تا از تابو های جهل، به درمان عقده های حقارت خود بپردازند و در دیموکراسی توریدی کنونی، بدترین دشمنان معارف که رفتن به مکتب را باعث خجالت و ننگ می دانستند، در کشوری که بقایای سیاه ترین حاکمیت ضد مردمی(حکومت ربانی) بازخوانی تاریخی را بر اساس عقده های قومی خویش می دانند، در چهار راه ها و شهر های ما، تصاویر دزدان، قاتلان، مزدوران و خیانتکاران، فرهنگ مبارزه و فعالیت مدنی اقلیت ها را تقویت می کند، قاعده ی دولت مردم سالار را اگر در پنبه دانه ی چند تکنوکرات نتوان یافت، محال است نسل های آینده ی این کشور در تقدس سقوسالاری، به چنین هدفی برسند.

کشور ما، کثیر الملیت نیست. در هیچ واحد سیاسی، حتی در کشور های تصنعی ای چون تاجکستان نیز نمی توان اقوام را بر محور مسئله ی «ملیت» تقسیم کرد که با مشخصه ی یک جغرافیای واحد سیاسی، به وجود می آید.

ستمی گری، پیوند های ناگسستنی با خارجی دارد. از تاسیس محفل انتظار(نخستین تشکل ستمی گری) در افغانستان تا حالا، هنوز نسخه های تجویزی بیگانه، اصطلاح ملیت ها را به یاد ما می اندازد که روسان برای تشدید تفرقه و مصیبتی که با حکومت ربانی آمد، در برابر ملت افغان، تحویل داده بودند و هنوز شاید ناخودآگاه، از سوی کسانی استفاده می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلی، کشور کثیرالقومی ما، بیش از همه نیاز دارد حلقه های وصل فکری در برداشت هایی را ترمیم کند که پس از مبارزات قهرمانانه ی مردم ما علیه انگلیس ها، در مبارزه ی سیاسی جنبش مشروطیت تا پایان ده سال دیموکراسی خوش سلطنت، آنان را از مزیت آزادی هایی بهره داده بود تا با تعیین حدفاصل بیگانه، اولویت ها را بر اساس خواسته های خودشان تامین کنند.

«داعیه‌ی پشتونستان‌خواهی یا... » پایان قالب دیگر ادبیات ستمی آقای مهدی، هراس از واقعیتی به نام پشتونستان است که با پایان تاریخ قرارداد دیورند، می رود تا به مسئله ای مبدل شود که اگر حامیان تمامیت ارضی، از هر گروه و از هر قوم، به آن ارج قایل اند، می دانند که این جای ضعف دشمن، همان جایی ست که در ناسوریت آن، فرصت های زیادی رونما می شوند تا دوسیه ی جنایات مردمانی رسمی شود که پس از تجاوز شوروی، هرجفایی بود بر مردم ما روا داشتند.

و اما اگر مغالطه ی فرهنگی، کسانی را از دو سوی آمو به فارسستان وصل می کند که اگر وسیله نیافتند «پُل بزنند»، مسئله ی پشتونستان نیز قید دارد که چه کسانی حرف آخرش را بزنند.

یک قرن قبل، علامه اقبال لاهوری در یک جاذبه ی بزرگ تاریخی، خوب تر از فرزندان مهاجر، تسجیل ملت ما را شناخته بود:

آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است

یادآوری:

آن چه از آقای محی الدین مهدی آورده ام، گزیده هایی از یک مقاله ی طویل اند که هموطنان می توانند متن کامل آن را در وب سایت «روزنامه ی هشت صبح» بخوانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- مقایسه ی یک جاهل

ما با انواع پارس کردن ها مواجه شده ایم. آخرین نمونه اش با تفاوت این که «تویت» شد، دنبال ما می آید؛ هرچند مانند تف سربالا، اما دوباره به حفره اش وارد می شود و پارس کننده، حرفش را پس می گیرید(حذف تویت) اما بپذیریم که کارش(توهین) را انجام داده است. می دانید که تفاوت عمل فرهنگی امروز با گذشته در این است که وقتی تبارز یافت، ناممکن است کاملاً حذف شود.

پارس کننده به دنبال توجیه پارسش، بی هیچ رابطه ی کاری و فکری او با تاریخ، وارخطا تصریح می کند هدفش، مقایسه ی تاریخ بود. با استفاده از فرصت، بار دیگر به جاهلانی لعنت می فرستم که با جعل تاریخ، به قدری به توهم افزوده اند که مقایسه ی ساده ی صحت و سقم تاریخ ما نیز مشکل شده است.

آن چه در افغانستان بیشتر به نام افتخارات تاریخی غیر پشتونی عنوان می شوند، اگر از معدود آثار مخروبه و چند نسخه ی خطی و سنگی آن ها بگذریم، اکثراً در اوراق کتاب هایی یافت می شوند که طی چند دهه حاکمیت پهلوی ها در ایران، جعل شده اند.

پس از دهه ی هشتاد شمسی در جمهوری اسلامی ایران، بحث های زیادی به میان آمدند که ضرورت تنقید جعلیات تاریخی به منظور تطهیر اجتماعی و جلوگیری از تحرکات و ستیز قومی، یک اصل است. بنا بر این، مقوله ی بنیان اندیشی با بزرگانی چون ناصر پورپیرار، کاخ های فارسکی را هرچند آهسته آهسته، اما بنیادین ویران می کند.

در میان ما معمول است که خون با خون شسته می شود. البته یک پاسخ تند که دمار از روزگار دهن گنده ها درآورد، نه فقط نزد من، بل شاید نزد بسیاری از فرهنگیان ما وجود داشته باشد، اما ترجیح می دهیم به فرهنگ ابتذال، دامن نزنیم؛ زیرا یک پاسخ خوب نیز نوستالژی سوال

(c) ketabton.com: The Digital Library

بد را احیا می کند. خیر باشد! خداوند توفیق عنایت فرمایید که با تعمیم روشنگری ها و تنقید تاریخی، توهمی بشکند که شماری را به حد مریض هار، درآورده است.

در تویتی که پارس کرده بودند، بالاخره با تحاشی(بهانه ی مقایسه) فرار کردند، اما چنان چه در آغاز این مقال آوردم، کار خودشان را که ذهنیت سازی ستیز بود، انجام دادند. حالا اگر عارف رحمانی یا پارس کننده را مجبور به پا بوسی هم کنید، آن چه را پارس کرده است، جمع کرده نمی تواند. به این لحاظ، باید ادعایی را تنقید کنیم که شبیه کُل چنین ادعا هایی بدون تفکیک زمان و مکان، زمین و آسمان را می بافند.

در تویتی که پارس کرده بودند- به دلیل ضعف های آشکار املایی و انشایی، ترجیح می دهم این مقاله را با اقتباس آن آلوده نکنم- ادعای فوقیت کرده بودند. بهتر است حسب سنت های تحجر فارسی- خراسانی بنویسیم که یکی بود یکی نبود در زمانه های قدیم گویا در سلسله ی غزنوی، آن قدر دیموکراسی وجود داشت که سلطان محمود غزنوی به تاسی از آزادی های آن، ۱۶ بار پوست مردم هند را کنده و به غزنی آورده است، اما از آن تمدن چور و چپاول، نارسیده به توحش یک جاهل دیگر(علاءالدین حسین) در نخست پسر فاسدش، مسعود غزنوی، به قدری اسراف می کند که حتی آن چه را پدرش به بعضی تحفه داده بود، به زور می ستاند. دیگر این که آن تمدن به اصطلاح پارس کننده ی ضد پشتون، اگر از تعریف های کتابی بگذریم که بیشتر با انبوه شاعر گدا و مداح پُر بود، شاید حقیرتر از آن باشد که تاکنون به ما نگفته بودند.

«غزنین

ساعت یک بعد از ظهر، نمای شهر غزنین از دور به نظر می رسید. نگاه های مشتاق به سوی آن بلند بودند، اما هر دفعه که بلند شدند، بدون

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست یابی به هدف برمی گشتند. ما در بارهء ویرانه های باستانی دهلی می پنداشتیم و آن ها را در ذهن ترسیم می کردیم و فکر می کردیم قلعه ها، گلدسته های مساجد و گنبد ها هستند که ما از دور، آن ها را مشاهده می کنیم، اما برای استقبال نگاه های مشتاق، چیزی از آن سو نیامد.» (سفرنامهء افغانستان، سه هم سفر/ علامه اقبال لاهوری، سر راس مسعود، سید سلیمان ندوی، نوشته ی سید سلیمان ندوی، نشر غلام حسین جهان تیغ، چاپ اول، زاهدان- جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲ش، ص۱۰۹)

چند سال قبل که بند آبی قدیمی غزنی ویران شد، داستان های مختلفی بیان شدند که حیف! یک اثر عام المنفعه ی دوره ی غزنوی، ویران شده است. گزارش های تلویزیونی، اما یک بنای حقیر گلین را نمایش می دادند که می پندارم اگر به راستی از زمان غزنویان، باقی مانده باشد، هرگز دچار آب خیزی نشده است، زیرا اگر می شد، حتماً در همان زمان از بین می رفت.

توجه کنید که در تمام قصه های امپراتوربازی، فقط یک شهر، مثال بوده است، اما در تاریخ نویسی های بیمارگونه ای که به خورد ما داده اند، وقتی تعریف غزنویان می شود، می پنداریم کُل آن محدوده که یکی از عقب مانده ترین انواع حکومت های فیودالی بود، پُر از شهر های آباد و مرفه بوده است. رسانس تیموریان، بقایای گورگانی هند در افغانستان، همه و همه آن قدر کوچک و ناچیز اند که تصور نمی شوند. غزنی یا مرکز امپراتوری غزنویان در کُل جغرافیای شان که بعداً محدود به شهر هایی در پاکستان کنونی(بخشی از هند قدیم) می شود، یگانه شهر معمور آن حکومت بوده است. البته اگر جعلیات مداحان درباری را کاملاً نادیده بگیریم.

این سلسله پس از مرگ سلطان محمود، به زودی سقوط می کند. سلجوقیان با شکست مسعود غزنوی، بخش های بزرگ آن را تصرف

(c) ketabton.com: The Digital Library

می کنند. در این مسیر، بالاخره غوریان با تخریب یگانه منطقه ی معمور آن امپراتوری که از چور و چپاول مردم هند، بنا شده بود، هزار سال قبل از امروز، چنان ویران گری می کنند که چیز زیادی برای وحشیان چنگیزی و تیموری، باقی نمی ماند.

«غزنین قدیم

تصور ما بر این بود که غزنین قدیم، مانند دهلی کهنه و فرسوده، آباد است و بعد از محو شدن و از بین رفتن، بار دیگر زنده و آباد شده است، اما وقتی برای ما ثابت شد و با چشم سر دیدیدم که هیچ گونه آثاری از غزنین باستان وجود ندارد، بسیار متاثر و متالم شدیم. در تاریخ خوانده بودیم که در دوران پایانی غزنوی ها، علاءالدین غوری، غزنین را به آتش کشیده به خاکستر تبدیل ساخته است. به همین دلیل او را جهان سوز می گفتند، اما گمان بر این نبود که غزنین چنان از بین رفته است که با خاک یک سان باشد.» (همان، ص۱۱۲)

«علاءالدین وقتی از کشته شدن برادرش خبر شد، آتش در بدن او افتاد و به سرپرستی و فرماندهی یک سپاه بسیار سلحشور، بر غزنین یورش بُرد. علاءالدین، غزنین را به تصرف خود در آورد و فرمان کشتار عمومی را صادر کرد. شهر غزنین را به آتش کشید. شهر به مدت هفت روز تمام در آتش می سوخت. غیر از سلطان محمود، سلطان مسعود و سلطان ابراهیم، قبور بقیهء تمام سلاطین غزنین، زیر و رو شد. استخوان های آنان نیز به آتش کشیده شدند.» (همان، ص ۱۱۳)

جاهلی که میراث تاراج سلطان به اصطلاح غازی را تخریب کرده بود، اتفاقاً طبع شعری هم داشت. بعداً در سلسله ی روشنگری های تاریخی، ثابت خواهم کرد که تواریخ فارسی- خراسانی به قدری انباشته از جعل اند که در انبان آن ها تضاد و تناقض، دو اصل اساسی شمرده می شوند. به شهادت تاریخ بیهقی در برخ تماس مسعود غزنوی با غوریان، او ناگزیر می شود مترجم جست و جو کند، زیرا غوریان، فارسی نمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانستند. جالب است که علاءالدین جهانسوز که خود را از دوده ی عباسیان قلمداد می کند، به پاس تخریب غزنه، به دری یا به اصطلاح فارسی، ویرانه های شهر و مردم آن را که فقط در توحش تواریخ خراسانی- فارسی نمونه دارند، مفتخر می سازد:

«جهان داند که من شاه جهانم
چراغ دودهء عباسیانم
علاءالدین حسین ابن حسینم
که باقی باد ملک جاودانم
چو بر گلگونهء دولت نشینم
یکی باشد زمین و آسمانم
اجل مصرع زن گرد سپاهم
اجل بازیگر نوک سنانم
همه عالم بگیرم چون سکندر
بهر شهری شهی دیگر نشانم
بران بودم که از اوباش غزنی
چو رود نیل جوی خون برانم
و لیکن گنده پیرانند و طفلان
شفاعت می کند بخت جوانم
ببخشیدم بدیشان جان ایشان
که بادا جان شان پیوند جانم»

(همان، ص ۱۱۴)

حالا فکر کنید هزار سال بعد از آن توحش که آن سلسله و عمران آن را بیشتر در کتاب ها می توان جست و فقط با تاراج بانی آن در هند و چند درجن شاعر گدا و مداح مشهور است، در پله ی مقایسه با افغانستان، قرار می دهند. گذشته از این سنت جهل، آن چه از تاریخ عنوان می شود، زمانی مفید است که واقعیت های ملموس آن ما را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر گرفته باشند. چنانی که بعداً اشاره خواهم کرد، عمران غزنی کنونی نیز مدیون حاکمیت پشتون هاست.

«غزنین جدید

غزنین قدیم به گونه ای که در سطور بالا بیان گردید، در عهد غوری، تاتاری ها و تیموری ها به کلی از بین رفت و از صفحهء هستی محو گردید. اندک آثاری که باقی مانده بود، بنا بر اظهارات مورخان، در یک برف بسیار شدید، هستی خود را از دست داد.» (همان، ص۱۱۵)

«غزنین فعلی، توسط تیمورشاه، متوفی ۱۲۰۷ هجری، جانشین احمدشاه ابدالی، احداث شده است.» (همان، ص ۱۱۵)

اگر توهم کتابی را ترک کنیم، می بینیم که افغانستان کنونی، فقط مدیون خودش است. اگر چند مجموعه ی بی نهایت اندک زیارت، مسجد، مناره و خرابه هایی را منفی کنیم که همه بقایای سناریو های توحش قبل از پشتون هایند، ثابت می شود که اکثر داشته های تاریخی، عمرانی و مهم افغانستان، کم یا زیاد، بسنده یا ناکافی، محصول همین سیصد سال اخیر اند.

من بار ها فکر کرده ام که اگر رونق دو- سه سده ی پسین کشور را منفی کنیم، در واقع یافت سایه ی یک بنای شاهی که رییس دولت، چند دقیقه، زیر آن راحت باشد، وجود ندارد. البته بحث زیارت ها را کنار می گذارم که جای مُرده گان هستند و شاید اکثر ابنیه ی باقی مانده ی قدیمی ما باشند. شهر غزنی نیز بیشتر با زیارت های آن مشهور است.

اعلی حضرت امیر حبیب الله خان که نسبت به زمانش، خیلی شخص منور و آزاده بود، در هر فرصتی که به دست می آورد، به مجموعه ی عمرانی و فرهنگی کشور می افزود. این امیر محترم، در سفری به بدخشان، امر می کند قبری را که منسوب به ناصر خسرو می دانستند، ترمیم کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی به غزنی امروزی می روید، دو منار مشهور آن در راس خود، با آهن پوش حفاظت شده اند. آن آهن پوش ها به دستور مرحوم حبیب الله خان، باعث شدند آن مناره های قدیمی، کاملاً تخریب نشوند.
از غزنی زمان غزنویان، آن چه بیشتر جلب توجه می کند، قبر سلطان محمود غزنوی ست. حتی همین قبر نیز مدیون پشتون هاست.
«گنبد روی مزار[سلطان محمود غزنوی] در سال۱۹۱۲م توسط امیر حبیب الله خان ساخته شده است.» (همان، ص ۱۲۰)
فکر کنید با چه گونه یک جریان منفی، زشت و وقیح تنقید رو به رو استیم. من شک ندارم که به اثر شرایط جدید و تعهد بیش از دنائت مسوولان به آزادی های بیان درست تعریف نشده، کسانی همیشه پا را از گلیم خویش فراتر می نهند و گستاخی می کنند. آنان خوب می دانند اگر خارجیان بروند، همه چیز سر جایش برمی گردد.
از دست ندادن پروژه های مزدوری نان روغنی، بخشی را به عجله واداشته است. با خروج خارجی، نمونه ای که پارسش را تویت کرده بود، بدون شک به ایران فرار می کند. خدا کند مردم ایران نیز خروج کنند. بعد می بینیم کی ها به کاسه لیسانی پول می دهند که به نام دین، مذهب و فرقه نان می خوردند.
با بسته شدن درب های ولایت فقیه، شاید یک بخش بزرگ نوکران شان در افغانستان، سیکولار شوند. این ها که منطق خود را به شکم خود بسته اند، فقط با تعاملات روده، زنده گی می کنند.
فراخوان:
از همتباران تقاضا می کنم که دیگر هرگز در برابر دهن گنده گی های چند بی وجدان مزدور، خاموش نمانند. بایسته است به حد پاره کردن دهن شان، عمل کنیم. هدف از تمام دهن گنده گی ها، فرهنگ سازی های ضد پشتون هاست. اگر با نوکری به خارجی، سعی کردند قدرت را انحصار کنند، با دهن گنده گی می خواهند روحیه ی مردم ما را

(c) ketabton.com: The Digital Library

تضعیف کنند که گویا واجد شرایط سیاسی نیستند. این همه در حالی صورت می گیرد که حداقل سیصد سال، شاهد حاکمیت پشتون ها استند.

اگر فشار خارجی نباشد، هیچ قدرت داخلی، جسارت تعهدی و تجاوز بر مردم ما را ندارد. یادآوری این مطلب، بسیار ضرور است که دیدیم چه گونه به بهانه ی حلیم تنویر، به ما تاختند و با نادیده گرفتن تمام نزاکت های اجتماعی، همه را شریک جرم ساختند. این عمل و امثال آن، همه عمدی و قصدی و صرف به خاطر کسب مفاد سیاسی نامشروع، صورت می گیرند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- نمی گیریم!
- (در اعتراض به خیانت ملی در ولسی جرگه)

رای گیری تعداد اندک اعضای ولسی جرگه در موضوعی به اهمیت «تذکره ی الکترونیک»، تضادی بود که در امر بسیار کلان، واقع می شود.
هرچند لایحه ی وظایف داخلی شورا و قوانین، صراحت هایی دارند، اما در مورد بسیار مهم تذکره ی الکترونیک، خوب بود اکثریت اعضای ولسی جرگه، حاضر می بودند. پیش از این که اعتراضم را مرقوم کنم، تلخی این حقیقت که ماشین توطئه و ستمی گری، بسیار فعال است، کام ما را می آزارد. درست در مواقعی دست به کار می شوند که می بینند می توانند بیشترین سوء استفاده را کنند.
پس از سقوط حکومت طالبان، خالی ماندن میدان رقابت در جهت ستیزه جویانی که فقط همانند طالبان، به خوبی از عهده ی گستاخی های شان برمی آمدند، حیطه ی صلاحیت تکنوکرات را در احاطه ی جمع غفیر اوباش سیاسی قرار می دهد که با همکاری جامعه ی جهانی، متوجه شده بودند نه فقط قدرت را انحصار کنند، بل از طریق تحریف واقعیت های تاریخی، وارد عرصه ای شوند که با جا افتادن آنان در مغز استخوان نظام، اگر درکشوری به نام افغانستان، افغان ستیزی می شود، بسیار غیر طبیعی نباشد.
وقتی به قد و قواره ی تشکیلات ریاست اجرائیه می نگریم، خودمختاری تنظیمی در شمال و حضور بدترین دشمنان آزادی های مدنی در نظام که بسیاری میراث حاکمیت چهار ساله ی ربانی اند، می توان به این یقین رسید که با ریشه گرفتن عوامل عدو، باید از ژست ها و قواره ای کنار کشید که در وهم جامعه ی مدنی، با نقش کسانی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مجرای قانونی وارد می شوند، ما را در منگنه مـی اندازنـد تـا مـامول چند گروهک فاسد، تامین شود.

پارلمان افغانستان در تمام تجربیاتی که پس از طالبان داشـتیم، مهمتـرین خاستگاه عناصر ضد افغانی نیز بوده است. نقش تعیین کننده ی این نهاد در امور قانونی، از همان آغاز از مسایل مورد علاقه ی باند شـر و فسـاد بود. ملا برهان الدین ربانی، پیشاپیش یارانش، مایل بود محـوری ایجـاد شود که از مدرک حضور عناصر ناباب ملی، ولی بـه طبـع آنـان، اهـرم فشار را در تشکلی به جان تکنوکراتان بیاندازند که می دیدند این گروه با تربیت و تحصیل کرده، از مزایای گروه های مسلح در غیابت احزاب حزب اسلامی و تحریک طالبان، به خوبی بی چاره اند.

در کنـار درگیـری هـای داخلـی، مشـی ضـد مخالفـان مسـلح، رونـد مصالحه ی ملـی را علیـه تکنوکراتـان نیـز تعمـیم داده اسـت. در چنـین جوی، در حـالی کـه فشـار سـنگین عناصـر خـاین و فاسـد تنظیمـی بـر حکومت وجود داشت و دارد، امکانات گسترده ی مالی و استفاده های کلان از رهگذر استخدام و تداخل در سیستم، کار را به جـایی رسـانده اند که در دو گانه گی جبهات داخلی افغان ستیزان، افتضاح به سرحدی برسد که تا حد علایق و سلایق شخصـی، مسـئله ای بـه اهمیـت هویـت ملی را سبوتاژ کنند و متاسفانه بخشی از ستون های برپـایی و امیـد ایـن کشور(نماینده گان اکثریت) با بی خیالی و نزول شعور، دل پدرام هـا را خوش می سازند.

این که چه زمانی همای سعادت بر سر ملت می نشیند، آرزوی ست که افغانان در دل دارند، اما تا آن روز، مـرارت هـای ناشـی از فریـب هـا و بازی های سیاسی، به رنج و اجحاف دیگـری منجـر مـی شـوند کـه در منگنه ی سیاسی و اجتماعی کنونی، در دشواری هـایی کـه روز افـزون شده اند و به ریکارد می رسند، توان جمعی با فقر اقتصادی مشـهود، در

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکم گرسنه گی های گسترده، مردم را متوجه نمی کنند که چه فاجعه ای شکل گرفته است.
در جو داعا در ظاهر مدنی، بار ها صبر کردیم و از این حیث، خط سیاه قلم ما به صبر و شکیبایی سبز می شد که همواره برای مصالحی که بسیاری احتیاط مضر اند، فرصت دادیم حتی در رسانه ها، به بزرگان، تاریخ و ارزش های این کشور، توهین شود.
احساس می کنم با نمایشی که در کار است، اگر جایی در کاسه ی صبر مانده باشد، هرچه زودتر با خشم شعوری پُر کنیم. نخستین باید این سرریزی این باشد که قید هویت ملی در تذکره، خط سرخ ملی است. کم آوردن و دست کم گرفتن مسئله ای به این اهمیت، اهمال بزرگ در برابر منافع، تاریخ و مسایلی ست که اگر نهادینه شد، طرح منافع ملی بر اساس واقعیت های افغانی، به حاشیه ی تاریخ می رود. می توان میزان این زیان عظیم را از فحوای تحلیل ها و نوشته هایی احصائیه گرفت که چه گونه بیگانه گان ظاهراً داخلی، از نیم قرن قبل در محور ستمی گری، آرزو می کنند.
کشور تاریخی ما در نشیب بد قرار دارد. سرعت سقوط به حدی ست که اگر مانع مردمی ایجاد نکنیم، در قواره ی دولتی که ثابت کردند برای منافع شخصی، حاضر به هر گونه معامله اند، مسئله ای به اهمیت هویت ملی را خدشه نمی زدند.
خبط از کجا شروع شد؟ خالی ماندن اصل افغان در تذکره ی ملی، از اهمالی سرچشمه می گیرد که به نام افراد بی دوسیه و اما تحصیل کرده در تمام دوران کرزی و غنی از آنان حمایت کردیم. اگر خطای طرح نخستین، از زیر دست کرزی، خطا نمی خورد، ناگزیر نبودیم در ریسکی که همواره منابع و توان ملت را می گیرد، بار دیگر دست به اعتراض بزنیم که چرا چنین می شود؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

فکر می کنم با آن چه در شورای ملی، اتفاق افتاد، وقت شف شف گفتن گذشته باشد. در این نوبت به صراحت یادآوری می کنیم تذکره ای که بدون کلمه ی افغان باشد، به درد بی غیرتان و خاینانی می خورد که در بازار های خودفروشی و روسپی گری های سیاسی، فرق نمی گذارند با کدام خارجی و از کجا، همبستر شوند.

از همین جا شروع می کنیم:

تذکره ی بدون کلمه ی افغان را نمی گیریم! این تذکره به درد آتش زدن می خورد. گذشتن از خط سرخ، به معنی اعلام جنگ است. اکنون که انبوه مردم در بصیرت بی خبران، سیاهی لشکر می شوند، منتظر نمانند که در خط رای اعتماد، به آزمونی خواهیم رفت که بدون شراکت ما، حتی نوابغ سیاسی نیز محتاج می مانند. اگر دار و ندار یک ملت و یک مملکت را در گرو چند مرجع و تعداد حیوان سیاسی، فکر می کنند، کور خوانده اند!

آرایش سیاسی در مقولات حقوقی دولت و کشور، اعتنای ما به مجموعه ای بود که در ناکام ترین احصائیه های کاری، حتی نمی تواند بر ساخت و سازی تکیه کند که عمر اکثر پروژه های آن، کمتر از ۱۶ سالی ست که سپری کردیم.

خشم مردم به کنار، در خاک و گردی که از شکست ها و افتیده گی ها رونما می شوند، در آخرین فرصت ها، می گوییم از خواست اکثریت، دور نشوید! به خیر تان نیست.

شرح تصویر:

بسیار دردناک، رنج آور و بی شرمانه. شجاع ربانی، از زاد و ولدان ملا برهان الدین ربانی، در کشاکش های سال گذشته بر سر درج کلمه ی افغان در تذکره ی الکترونیک، برای این که نفرت خویش را به نمایش گذاشته باشد، پاسپورت افغانستان را زیر پا می کند و از عکس آن، در شبکه ی توویتر، تویت می فرستد. تماشای این تصویر بسیار مستهجن

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این عرض مرام ملی، خوب نیست، اما با آوردن آن می خواهم بگویم، وقتی از چنین جریانی تهدید می شویم، خوب است جرات و جسارت سیاسی آنان را سرمشق بسازیم. اگر چنین مخالفت می کنند، فرض ماست که از کلمه ی افغان در تذکره، تا مرز مرگ، دفاع کنیم.
ماهیت دشمنی ستمی، سقوی و تنظیمی مخالفان ما، بدتر از آن است که کسانی فکر می کنند اینان ابن الوقتانی اند که فقط پول و کرسی می خواهند. تعویض نام ها برای اینان، مثال تعویض قباله هاست. نام افغانستان، سند تاریخی، شرعی و حقوقی ست که به اصل افغان، راجع می شود، اگر تغییر کند، چه کسانی سود می برند؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

- هر دو سوی ماجرا

اصرار در موضع سخیف، شماری را جری کرده است که وقتی پیرامون تاریخ و بزرگان ما یاوه می بافند، می پندارند گویا به فهمی رسیده اند که در واقع یک طرفه است. گاه از خود می پرسیم اگر وجاهت بزرگانی چون شاه امان الله، زیر سوال برود، آیا جایی برای بچه ی سقا می ماند؟

ما در تقابل سیاسی جدید، در تنازعی که معلوم نیست چه زمانی پایان می یابد، در تکدری به سر می بریم که دروغ، کتمان حقایق و تحریف، جزو کار های فرهنگی آن به شمار می رود. در حالی که سعی ما برای قناعت جمعی، مستندسازی و برهان را اصل می شمارد، گروهک های افغان ستیز از رهگذر دروغ، توهین و افتراء می کوشند به تجمعی کمک کنند که در توهم و سوء برداشت، فقط می توانند سیاهی لشکر هایی شوند که با چشمان کور، مستعد استفاده ی ابزاری اند.

می خواهیم به صراحت بگویم، هیچ چیزی یک طرفه، رونما نشده است! اگر طیفی از مردم ما در کنش معامله ی به مثل، سعی می کنند توهین را با توهین پاسخ بگویند، درک مسوولیت های وجدانی ما که باید مردم را آگاهانه وارد ماجرا کنیم، به تحریک عظیم ملی مبدل شده که همه روزه با آشکارایی خیانت ها و جنایت های ارتجاعی و وابسته به بیگانه، از ردیف افراد و اشخاصی می کاهد که در شمار تنظیمی ها بدتر از بد استند.

کسانی که خیال می کنند با مخالفت و ادعا، تاریخ و بزرگان ما را زیر سوال خواهند برد، با سخافت این موضع، اصل و نسب خاینان و جنایتکارانی را حراج می کنند که اگر با سوال های «چه کرده اند؟»

(c) ketabton.com: The Digital Library

خودشان، جلو بیاییم، نمی توانند سرافگنده گی های آنان را جبران کنند.

باور به اصول و رعایت معیار ها که موازین اخلاقی را رعایت کنند، بیش از همه در محاسبات، اثر مثبت می گذارند. چهل سال از کودتای منحوس هفت ثور می گذرد، اما تحریف تاریخ، دروغ و تبلیغاتی که گویا پشتون ها منشه ی اثر، کیفیت و ظرفیت نبوده اند، تمام احزاب و جریان های غیر پشتون را شرمنده گی داده است.

روسان با فرار از افغانستان بر اساس توهم یک گروهک، حکومت مسعود- ربانی را ایجاد کردند، اما آن حکومت مسخره، به اندازه ای دچار خفت شد که عدم تامین نیروی های جنگی حافظ فقط پایتخت نیز به وضاحت نمایانگر حقایقی بود که تا آن زمان، هرچند اقلیت شمرده می شدند، اما در تنوع پذیرفته شده ی افغانستان، کسی به آن اهمیتی نمی داد. چه قدر باعث یاس و سرافگنده گی های شان شده بود که می دیدند حتی ظرفیت بشری(قومی) کافی حفظ پایتخت را ندارند.

تیره گی واقعیت ها، مسعود و ربانی را در مصایبی فرو برد که تا حمله ی نیرو های امریکایی بر افغانستان، یکی جانش را از دست داد و دیگری در آواره گی محض، استخاره می کرد.

در دو سوی ماجرای تنازع افغانستان، درس های زیادی نهفته اند که اگر ملاحظه ی کرامت و اخلاق به میان آید، استفاده از کذب، نمی تواند توده هایی را سرگردان کند که وقتی خلاف توهم، در برابر سنگینی اکثریت، قرار می گیرند، درمانده تر از قبل، متعجب می شوند که آن چه برای شان القا شده بود، چه قدر دروغ بود.

اصرار مدام از رهگذر توهین، دروغ و تحریف، اگر کاربرد مطقعه یی داشته باشد، در آینده همان قدر زیانبار است که تبعات و اثرات آن، فرهنگ های عناد را اجتماعی می سازند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوب است اولویت های خویش را تشخیص دهیم و بعداً وارد عمل شویم. با تنقید بزرگان دولت ساز کشور که از خیرات میراث فرهنگی آنان، اعضای گروهک موذی در ارتجاع دوم در ارگ ریاست جمهوری، قدرت را مزه می کردند و حتی در مجموعه ای که در خیانت تخریب و ویرانی آن، مقام اول دارند، آن قدر وسایل و ابزار کار وجود داشت که به نام دولت اسلامی افغانستان، مصادره کرده بودند.

با پشتوانه ی فرهنگ توهم (هژمونی اقلیتی)، تواریخ جعلی (آریایی، خراسانی، فارسی) و بازیگران بی کفایت، خاین و وابسته که به شهادت مردم، یک خشت عمرانی نگذشته اند، گذشته گانی سلب هویت نمی شوند که این کشور را از یک قرن پلشتی استعمار روس و انگلیس، بیرون آوردند و در هر فرصت تنفس، میراث گذاشتند که اگر با وجدان، محک بخورد، همه چیز دارد.

در این بخش واقع شده در جهان سوم که با چهل سال تحمیل جنگ، تفاهم و صلح ما محتاج کشور های بیگانه است، گریبانگری تاریخی از آدرس افراد، اشخاص و گروه هایی که بدون نقش استخبارت منطقه، حتی آن قهرمان به اصطلاح ملی نیز شناخته نمی شود، جز این که به زیان عنادپیشه گان بیانجامد، مفادی ندارد؛ هرچند در واکنش به مدعیات پوچ، فرصت های روشنگری، مردم را بیدارتر و هوشیارتر می کنند، اما اگر شنیدن حقیقت تلخ است، وقوع آن نباید شماری را به عدم تکمین بکشاند تا در عقده های سرخورده گی، جاهلانه خصومت کنند و بیش از همه به خودشان زیان بزنند.

در این روزگار، خصومت های جاهلانه، بدتر از دشمنی هایی اند که شعوری انجام می شوند؛ زیرا در آن ها نبود تعقل، نمایان است. در این میان، مُعضل دیگری که رونما می شود، طرح داعیه در زمینه ی طرد و تردید است؛ یعنی با عناد افغان ستیزی ها، چه گونه می توان در

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشوری به نشانی های قهرمان ملی، زبان ملی و اتحاد ملی قایل شد که زمینه ی آن(افغانستان) و چتر همه گانی(هویت سیاسی افغان) را نفی می کنند؟ زیرا هر بدیل دیگری که نیز مطرح می شود، نمی تواند خارج از یک نام یا یک انتساب باشد.

اگر کثرت گرایی قومی به معنی پذیرش تنوع است، نباید در هیچ کشوری هیچ نامی مورد قبول سیاسی بماند، اما برعکس، نام های هندی، روسی، امریکایی، فرانسوی و صد های دیگر، مشکل نساخته اند.

قهرمان ملی افغانستان، داشته باشیم، اما افغانستان جعلی باشد؟! هرچه به نام افغانستان و افغان، دیرینه باشند، نفی شود، اما در فضای آن، دزدان سرگردنه و خاینان وابسته به روس، ایران و پاکستان، ستوده شوند!؟

در دو سوی ماجرای ما، هیچ چیز، یک طرفه واقع نشده است. اگر شاه امان الله بد شود، بچه ی سقا، بدتر می شود. بهتر است از تنقید از رهگذر احترام و تشخیص اولویت ها سود ببریم.

بار ها اتفاق افتیده که ادبیات زشت، منطق مدعا را خورده است. دشمنانی که باید تنقید شوند، مجموعه ای اند که زنده گی، آرامش و صلح مردم ما را گرفته اند.

هاله ی توحش سیاسی داعش و القاعده با دشمنی های جاهلانه و جنگ های تحمیلی در اطراف شهر ها و روستا های ما، شماری را حریص تر می سازند تا خواب رسیدن به ارگ را زودتر تعبیر کنند.

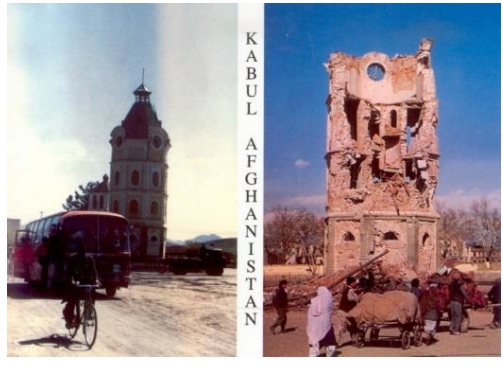

مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

- یک راه حل انتخاباتی

توزیع پول های بی شمار که تصاویر آن ها سراسر شبکه های اجتماعی را پوشاند، گمان دستبرد کثیف به روند انتخابات رییس ولسی جرگه را به یقین می رساند. در حالی که تلاش ها برای خاتمه ی بن بست جریان دارند، راه حل های دیگری نیز به نظر می رسند که یک مورد را طرح می کنیم.

با تشهیر هویت و تجارت آقای رحمانی و حساس شدن موضع کمال ناصر اصولی، انتخابات ریاست ولسی جرگه با حذف این دو تن و نامزدی افراد دیگر، صورت گیرد. در این صورت نیز رعایت مواردی لازم اند. از جمله به افرادی مجال داده نشود که از رهگذر روابط سیاسی با ارگ، ریاست اجرائیه و غیره یا توانایی های مالی، می توانند سالمیت پروسه های های ملی را خدشه بزنند. چنان چه مشهر شد، پول های آقای رحمانی، مشکل آفرین شدند. تطمیع چند وکیل خودفروخته که برای اخذ پول نیز به پارلمان آمده اند، روی منطق شایسته سالاری سایه می افگند.

قرار است ریاست شورای قانونگذار افغانستان، تعیین شود. بنا برا ین جای هیچ گونه مسخره گی و ریا نیست. قابلیت های ضعیف روسای قبلی پارلمان که یکی به نام ۵۹ نیز مشهور شد، شورای قانونگذار افغانستان را بار ها از اثرگذاری هایی محروم کرد که باید می داشت.

ضعف های روسایی قبلی پارلمان، سبب آلوده گی های کلان سیاسی شدند. عدم مدیریت درست، برای چند ناقل فرصت ساخت تا با کمال بی شرمی، حذف هویت ملی از تذکره ها را تا میز رییس جمهور، مدیریت کنند.

حساس شدن ریاست اصولی و رحمانی، اگر چنانی که می گذارد بماند، تبعات منفی دارد. بار دیگر موضع گیری های قومی که به نفع

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیچ قوم افغانستان نیستند، محاسبات بیرونی را وارد حفره های سیاسی افغانستان می کنند تا با سرمایه گذاری در آن ها، مردم را متفرق بسازند. این جا سرزمین مردمی ست که در آن زنده گی می کنند. تنوع قومی آن در شورای ملی نیز تجلی می یابد. اگر این راه حل، بسنده شد، ترجیحاً به اقوامی فرصت داده شود که در بازی های فارسی زبان، قربانی می شوند.

نیازی نیست همواره با طرف هایی درگیر شویم که با عدم موثریت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، کمتر از کوچک ترین اقلیت های افغانستان، ظاهر می شوند.

در این کشور، طرف های مهم دیگر نیز زنده گی می کنند که در مجموعه ی ۵۰ قوم و ۳۰ زبان، حتی به نام فارسی زبان، هویت قومی خویش(غیر تاجک) را کاملاً به خاطر دارند و رعایت می کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- **تادیب یک سفله**
- (در پاسخ به ک و ن ن و ر ا ح م د ر ج ا)

آنی که بر آلت ما ریخ کرده بود
ر ج ا ی پس خلیده بود

شرمنده ام از این که این قلم ناگزیز است زمانی عکس العمل شود که در عکس خلقت، جا عوض می شود(ک و ن در جای سر) و از غوغایش است که: اشمئزاز پارس= عوعو سگ.

تاریخچه ی پارسی نگری، مبدا و انجامی ست که دهن گنده گی، اگر تلخیص آن نشود، ادبیات هرزه، در آن جایی که جای انواع درد سگ زاده، درد کرده، او را مجبور می کند اگر چیزکی از مایه داشت، زیر را افزون بر سر نیز مفعول بسازد.

کسی از جنس رهروان فرهنگ دهن گنده گی با کله ی طاس، جسم لحمی و زیری که اگر تطهیر نکند، منبع بو و گنده گی ست، با صفحه ای در فیس بوک که بی شبهات به ک و ن دانی نیست(محل تجمع پشت ها) این «خلیفه روغن»، ک و ن نامه می نویسد و جاهل سگ زاده خیال کرده چشمان مردمی کور اند که چهل سال می شود ترفند های کُل دنیا را تجربه می کنند.

امثال کار این طیف ذلیل، سوژه ای ست «پشتون» و صورت لفظی «اوغان»، بهانه می شود تا آن چه را در آن مغز پوک، پوپنک شده است، اجتماعی کنند.

درد و الم مردمی که در زمینه ی پُر شکوه تاریخی ایستاده اند، اما نمی گذارند تداعی کنند، فرصت نگذاشت به موقع پاسخ بگذاریم که اگر قلم ما در وصف خوب خوب تر است، بد را بدتر می نویسد.

جنسی از پندیده گی عفونت های چند دهه ایدالوژی های وارده که با تصاویر پُر از ژست فیلسوف، موضع گرفته، اما نمی داند که «خلیفه

(c) ketabton.com: The Digital Library

روغن» است، با شکمی که بی گمان به اثر فشار آلت های لوطی ها پُر شده، در واکنش به دری ما، نمایشی به اجرا گذاشت که در این دنیای کوچک، برای ما که ذره ی خصم نیز نهان نیست، گویا نمی دانیم و در جهل و نفهمی ای گرفتاریم که حالا ذلت به جایی برسد که یک ابله ی جنس پارس(سگ) برای ما ناصح شود که آن چه می دانیم تقصیر نادانی ست. با این وصف که اگر کل طبیب بود، به مصداق خلیفه روغن، زیر خود را تداوی می کرد، تو پس از چهل سال ک ی ر چوشی، ما را می ترسانی! تو سگ نمی دانی که بر این آلت ها، از ک و ن پدرام تا فردوسی، پاره شده اند؟ آنگاه باسن سفید سایه خورده ات را برهنه می کنی و برای ما با ادبیات مدفوع، تهدید می نویسی؟ کوشیدم چیزی ننویسم، زیرا: «با سفله گان، طریقه ی تسلیم، حکمت است»، اما طرف از آن بقایای فضله ی پارسی ست که سگ دیوانه و پاچه گیری شغلی.

با بیش از سال ها تجربه ی قلمی، نشر ده ها عنوان کتاب، تنوع صد کار فرهنگی- رسانه یی که در هیچ کجایش وجدان ما برای درد مشترک اقوام این سرزمین «بی» نبود، یکی با کله ای که با زیرش عوض گرفته، تعفن شکم پُرشده از آلت هایی را به نمایش می گذارد که گویا نمی داند سوراخ های بیت الخلا ها و کناراب های پارسی، روزی نیستند که با اپدیت(توهین) بر هزاران دشمن فارس و فارسی نیافزایند، اما رهروان قضاوت کور(ستمی ذلیل) در برابر پشتون، ترک و عرب... صف می زنند که ارتش، واژه ی سره ی پارسی ست.

جنس سگ در صفحه ی آن مفعول(ه و ش ن گ س ا م ا ن ی که این س ا م ا ن را مادرش از ک و ن زاییده) و همه روزه به تمام اقوام توهین می کند، به ما(پشتون ها) تهمت می بندد!

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما نه آنیم که بی کار اند و به چرا می برند، ولی ما آنیم که بسیاری را به چرا بُرده ایم و تو جنس پارس(سگ) را نیز می بریم. تو با فارسی ات خوش باش که در ظلم به سگ، خوش گفته اند:

سگ را با ف ا ر س همنام کردند
سگِ بی چاره را بدنام کردند
ف ا ر س از سگ بودنش در عشق و حال است
سگ از ف ا ر س بودنش در ننگ و عار است

یا:

پارسی از بهر سگان باشد، بزرگان گفته اند
گرگ، سگ نیست تا بغُرد پارسی

«من دری گویم، دری آن من است، این زبان(نام) ارث نیاکان من است».

مخاطب این نوشته، ماتحت کسی ست که بعید می دانم با بیش از ۵۰ سال تخلیه ی شکم، نداند بی ک و ن نیست. با صراحتی که این نوشته دارد، طرفش کُل ف ا ر س ها نیست، بل زیر بدبوی خلیفه روغن است؛ پیر مابونی که از فرط فقر فرهنگی و سواد، با توسل به مدفوع و زیرش، نثر و نظم می سازد.

راستی! آیا کله ی طاس خلیفه روغن، به ک و ن نمی ماند؟

یادآوری:

یک معنی پارس و فارسی در فرهنگ دری دهخدا:

آواز سگ، بانگ سگ، علالای سگ، عوعو، عفعف، وغواغ، وعوع، وکوک، نوف.

شرح تصویر:

بخشی از کله ی کچل «خلیفه روغن» که به بابای دشنام مجوسان، شهرت دارد؛ اما پس از شاید چهل سال توهین به پشتون ها، با یک نوشته ی کوتاه من، سرافگنده فرار کرد. او پس از انتشار واکنش

(c) ketabton.com: The Digital Library

«تادیب یک سفله»، آن قدر خوار شده بود که با زاری در فیس بوکش خطاب به من، پُست کرده بود: «در کشوری که بزرگانش توهین شوند، کوچکانش هیچ وقت بزرگ نمی شوند.» متاسفانه این فرومایه، فراموش کرده بود که نبوغ، خورد و کوچک ندارد. طبیعتاً اگر استعداد بیالوژیکی ست، به باور ما، لطف خدا دادی نیز است. من با نصف سن این فرومایه، جوابش را دادم.

یادآوری:

با چاپ و انتشار اول کتاب «دری افغانی» در سال ۱۳۹۴ش افزون بر استقبال گسترده ی مردم، با هتاکی و دهن گنده گی چند مجوس نیز مواجه شدم که نمونه ی پاسخم با «تادیب یک سفله»، هرچند به اذعان مردم، بی نهایت عالی، دستت درد نکند و کوبنده بود، اما اعتراف می کنم که در دو سوی بخور و بزن، معذب شدم. یعنی ناگزیری نگارشی که فقط یک نمونه ی دیگر دارد(اعوذ بالله من الشیطان رجیم) و امیدوارم تا عمرم باقی ست، مجبورم نکنند هزاران نمونه ی دیگر را نیز تخلیق کنم که بی شک از استعداد خدادای، قلم رایگانش تا مرگ من، تمام نخواهد شد.

با عرض پوزش از همه، زیرا در این تنقید، کلیت ها ملاحظه نشده اند، باید بنویسم که به قدری غافلگیر شده بودم که باورم نمی شد کسی شاید با بیش از پنجاه یا شصت سال سن، به قدری نجس و دون باشد که به نام مسلمان، اما قلم را طوری بچرخاند که خدا(ج) نخواسته است. به هر صورت در این صراحت نگارش، می بینید که چه قدر زیر فشار غیر اخلاقی تقابل مخالفان قرار داریم که حتی بی توجه به آن چه که بعداً به شدت باعث آزار شان می شود(پی آمد و نتیجه) بی خیال دهن گنده گی می کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی طرف را بیشتر شناختم، در حیرت شدم که در یک صفحه ی سراپا منشه از مدفوع خود، به نام استاد احترام می شود! آخر این چه فرهنگ و وضعی ست که این مردم برای خود ساخته اند! به هر حال، مدتی انتظارم بی نتیجه ماند که دیدم حتی یک نفر ندارند تا آن چه را بد کرده اند، تقبیح کند؛ اما خلاف انتظار شان که گویا می توانند جرات فرهنگی مرا سلب کنند، کور شدند؛ زیرا من در میان آن فرهنگیان افغان قرار دارم که حرفم توبیخ فرهنگ مجوس است. بنا بر این با یک اجندای مشخص، آن چه را به آن افتخار می کنند، با ده ها جلد کتاب و صد ها نوشته به قدری از تاثیر انداخته ام که اگر مثلاً تا چند سال دیگر، کتاب «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، نصابی شود، کسانی که به نام فردوسی و شاهنامه، ابراز وجود می کردند، چه قدر حیثیت خواهند داشت؟

تیم دهن گنده که بعداً آگاه شدم افراد «دوتایی پشه» نیز در میان شان بود، پس از واکنش «تادیب یک سفله»، همانند سگان رانده شده، آن قدر ذلیل و حقیر شدند که می دانم گرفتن نامم هم برای شان دشوار می باشد. ارجاع به این قلم، به هر نامی که باشد، پیش از همه، کارنامه ی فرهنگی ای را محرز می کند(تنقید کامل افتخارات به اصطلاح آریایی، خراسانی و فارسی) که تحمل آن برای مجوسان، به معنی قبول مرگ است.

افراد و اشخاصی که با خرسندی کثافات «خلیفه روغن»، علیه ما، خبررسانی می کردند، زود از این عمل درماندند. صفحاتی که مرا می پاییدند، خود را در جمع خلیفه روغن بلاک و بسیاری از آدرس های مجازی خود را رها کردند. ترس از شدت واکنش نگارش «تادیب یک سفله»، به اندازه ای بود که در تلویحات چند فارسیست کلان سر جمعیتی و شورای نظاری نیز دیدم. سخنرانی وحشتناک «دوتایی پشه» در محفل گرامیداشت یکی بدتر از دیگر شان(عبدالقهار عاصی) متوجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

توبیخی بود که از مجرای خلیفه روغن، به همه مجوسان دهن گنده، کرده بودم. با این وجود و با نفرت از فرهنگ سازی های ستیز، هرچند با کمال تخلیق دو واکنشم، اما هرچه نباشد، آن ها را عدول از نزاکت های قومی نیز می دانم؛ زیرا خداوندن(ج) انسان را اشراف مخلوقات و گرامی آفریده است. این که کسانی آن را زیر پا می کنند، در شریعت اسلام، حلال و حرام مشخص است. بار دیگر، ضمن پوزش از همه، تاکید می کنم که «هر عمل، عکس العمل دارد». ما را به نهایت ستیز کشانده بودند. همچنان با درک دلُهره ی ناشی از واکنشم، نخواستم این مسئله را برای شان کش دهم. منتها آوردن این نگارش در این کتاب که در این جا نیز سعی کرده ام با رمزنگاری ادبیات توبیخ، طرف، مستقیماً شناخته نشود، احترامم به کرامت انسانی اش را حفظ می کنم. من می دانم که خاصیت کلمات، مخاطب را راحت نخواهد گذاشت. سایه ی این تحقیر، حتی می تواند سال ها فرزندانش را عذاب دهد.

حرف آخر این که فقط شناخت روحیات مجوس، مرا مجاب ساخت این نوشته و یک نمونه دیگر آن تاریخی شود. آنان به روح زردشتی که هرگز وجود ندارد، دعا می کنند تا در هر فرصت غیابت من، غایطی را که کرده بودند، نمایش دهند؛ زیرا عقده ی حقارت تاریخی دارند؛ اما به مصداق مثلی که خود می گویند «پشتون اگر صد سال کینه بورزد، باز هم می گوید کم است»، ۹۶ سال دیگر نیز مقروض اند. می می دانم که عمرم کفاف آن اصل را نمی دهد، اما امیدوارم همتبارانم با اعتقاد به اصل حفظ منافع شان، آن را پی گیری کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- **اعوذ بالله من الشیطان رجیم**
- (بار دیگر تقدیم به خلیفه روغن)

در فرصتی که گذشت و ناگزیر شدیم از نقشی بنویسیم که در انداز ترسیم ثبوت کرد ذات خطا خطاست، تورم جنس سگ زاده که بخشی در عقده ی تاریخی او از مداحی اجدادش در دربار هاست، در بقای این سلسله، به اولاده ای می رسد که به گواه تاریخ، غلط خورده اند و می کنند. در این نشست، دهن گنده، بارز ترین فرهنگ پارس و پارسی ست.

آن شرم باخته ی فرار کرده از وجدان با دوره گردی مفعولانه، واقعیت ها را دوره می زند که گویا اگر اوغان گفت، عزت آنی که در برابرش با عزت است، همانی می شود که در وزن تاریخ، تا خود بوده اند و خواهند ماند، غلط می خورند و فعل شان به مفعولی می ماند که اگر صاحب نیمه سوادی شوند، مانند این ریخت نجس، فکر می کنند صدای سگ خوش است. به درستی که گفته اند: صدای سگ، کجا آرد طرب!

انتقاد بر ما در تولید غلط پارسی که از دهنی به گندیده گی آن متمنی برای رفع درد عقبش صورت می گیرد، از شان مردان و زنانی نمی کاهد که وقتی در برابر حیوان پارسی بایستند، معروف است: با پارس سگ(عوعو) دریا مردار نمی شود!

خطاب ما به آن بی وجدان و ذات خطا، این است که می پذیریم در قبول جایز الخطا، بی تقصیر نیستیم، اما کسانی که خیال کرده اند آریایی عاریایی/ هاریایی نیست، پارس و پارسی، نوع سگ بودن نیستند و خراسانی، به آسانی خر شدن نیست، بدانند در جراحت توهین به آن چه نخواستند بدانند، سالیان دیگر می باید بر حالی سگ شوند (پارسی)، خر شوند(خراسانی) و آری بگردند(عاریایی) که در بیش از

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک دهه ی نحس و شوم یاد گرفته و آموخته ایم که به مصداق دیگر: خراسانی و پارسی، هرچه باشند، ما را دشمن اند.
ما در مستقبلی تقابل خواهیم کرد که در زمینه اش فرهنگ دهن گنده گی(پارسی و خراسانی) به خجلت مردمانی بشود که فکر کرده اند وقتی غلط می خورند، دهن شان پاک می ماند.
تراژیدی چند دهه مصیبت ها، منوط به پشتون ها نیست تا فراموش کنیم در حاکمیت ملای خاین(ربانی) اهل سقا، به ناموس مردم تجاوز کردند و یاد غم هایی زنده شد که آن پلشت دیگر(کلکانی) در مبرز، شوربا می خورد، اما خیال کرده بود در هرج و مرج تعدی و هتک حرمت زنان و مردان، خادم دین رسول الله شده است.
نمی خواهم پوزش بخواهند، اما در فرصتی که پیش از «دیر نشده» می آید، کمی از کسان و فرهنگی دهن را پاک کنند که اگر در جلد خراسانی و پارسی می سازند، هرگز فراموش نمی کنیم در آن «۹ ماه مرداری» و «چهار سال گنده گی» که «ذات خطا کم نیامد»، غلط زده اند و خورده اند.
آن ساییده سر با شکمی انباشته از آلت های بازیگران سیاسی، اگر دهن گنده می کند، به قول دوستی: کله ی طاسش زیر دنبه های قوماندانان و رهبران، از خوردن غلط پارسی و خراسانی، کچل شده است. او با شکمی به پندیده گی شکم زنی که فرزند حرام دارد، به موزیم آلت هایی می ماند که اگر در محاکمه ی «گیرش» ما آمد، با لگد کردن، برایش تفهیم می کنیم که چند سال عمر را «مفعول» بوده است.
به مصداق دیگر، نزن به در کسی به مشت، تا نکنند ک و ن ت به انگشت! این را داشته باش تا در فرصت های دیگر، اصلیت آن «طیف نوکر» را بیشتر کنیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سنت ماست: هر چه کنیم، ولو در مشرب کس خوش نباشد، اهل اخلاقیم و در تقدیم ادعا، آن را فراموش نخواهیم کرد؛ اما پاسخ توهین، توهین است. به توهین، بدتر می گوییم. بنا بر این، در برابر آریایی، خراسانی و پارسی بگوییم: اعوذ بالله من الشیطان رجیم!

یادآوری:

این مضمون را به سفارش دوستانی که از همان آغاز می گفتند نباید در برابر دهن گنده گی های مجوسان، تاخیر کنم، به اصطلاح برای روز مبادا نوشته بودم. بلی، متاسفانه حوصله ی من که اهمیت ندارد، خلیفه روغن را به نماینده گی از بقیه مجوسان، تشجیع ساخت با زشت ساختن ادبیات اولش، سراغ مرا رها نکند. اعتراف می کنم که حرف دوستان را نادیده گرفتم که اگر زود پاسخ می گفتم، جرات پلشتی بیشتر را از دست می دادند.

من با درک تابوشکنی، حوصله کردم. سنت تابوشکنی، این است که در برابر آن، کس یا کسانی، آخرین مقاومت های جاهلانه را می کنند. بنا بر این، با حوصله مندی، جریان را نظاره می کردم.

به هر حال، ظاهراً شدت واکنش «تادیب یک سفله»، بیش از آن چه انتظار داشتیم، موثر واقع شد. در واقع نیاز به پخش این مقاله را منتفی ساخت. من نیز خرسند از این که ولو با یک طرف دون، اما از نسل آدم مواجه ام، مسئله را منتفی دانستم.

نمی دانم که در خلوت ها یا جا هایی که دور از همه ساخته اند و گرد آمده اند، دیگر چه بافته اند، اما با اطمینان بالا بر ارزش کیفی آثارم، آن ها را در تقابل «یک زدن آهنگر، مساوی صد زدن زرگر» می دانم. باشم یا نباشم، کارم را کرده ام. شاید دیگر هیچ نیازی به چنین تخلیقات/ واکنش هایی نداشته باشم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- **معرفی مصطفی «عمرزی»**
- (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)
- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون«۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، «گاهنامه ی باختر»(منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آیینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.
۳- مرز و بوم (تاریخی).
۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.
۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.
۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.
۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).
۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
۱۴- روزگار (نوستالژی).
۱۵- پاسخ (واکنش ها).
۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).
۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
۲۴- سمتی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
۲۵- افغان ها (در زمینه ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).

(c) ketabton.com: The Digital Library

جزوه ها:

۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
۹- دریِ افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
۱۳- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:
۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:
«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:
«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تاییدات فرهنگی- مدنی:
- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

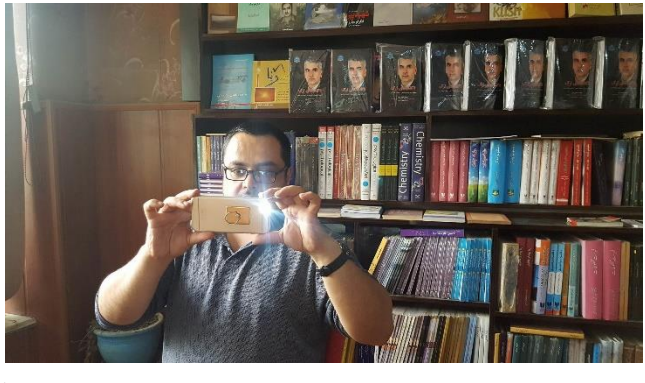

مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

Response
(Reactions)

Mustafa Omarzai

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library